

- عضو افتخاری انستیتوی روابط فرهنگی ایتالیا
- برنده جایزه بین‌المللی «دانته آلیگیری» فلورانس (۱۹۷۱)
- برنده جایزه «فردوسی» آکادمی علوم اتحاد شوروی (۱۹۷۵)

نشان‌های سیاسی و فرهنگی

- ایران، تاج
- ایران، همایون
- فرانسه، لژیون دونور
- فرانسه، پالم آکادمیک
- فرانسه، هنر و ادب
- آلمان، صلیب عالی شایستگی
- انگلستان، ویکتوریا
- ایتالیا، نشان شایستگی جمهوری
- ایتالیا، نشان طلای فرهنگی
- اتریش، نشان شایستگی
- واتیکان، سن گرگوار کبیر
- سوئد، ستاره قطبی
- دانمارک، دانه بروگ
- هلند، اورانژ نا سا او
- بلژیک، لئوپولد
- مجارستان، پرچم جمهوری
- لهستان، پولونیا رستیتوتا
- یوگسلاوی، نشان ژوس گنسلا
- یوگسلاوی، زاستاو سا لنتوم

شجاع‌الدین شفا

۱۳۸۹-۱۲۹۷

کارنامه یک زندگی

مشاغل گذشته

- معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
- سفیر ایران در امور فرهنگی بین‌المللی
- مدیر عامل کتابخانه پهلوی
- دبیر کل اتحاد بین‌المللی ایران‌شناس‌ها
- دبیر کل شورای فرهنگی سلطنتی ایران
- دبیر کل کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی
- رئیس کنگره جهانی ایران‌شناسی (تهران، ۱۳۴۶)
- رئیس کنگره جهانی ایران‌شناسی ایتالیا (رم، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰)
- رئیس کنگره ایران‌شناسی اتحاد جماهیر شوروی (لنینگراد و مسکو، ۱۳۵۰)
- رئیس کنگره جهانی ایران‌شناسی به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر (شیراز، ۱۳۵۰)

سمت‌های افتخاری

- دکتر افتخاری دانشگاه رم
- دکتر افتخاری دانشگاه مسکو
- عضو وابسته فرهنگستان سلطنتی تاریخ اسپانیا
- عضو وابسته فرهنگستان هامر پور گشتال اتریش

- پاکستان، نشان اس. پک جمهوری
- برزیل، صلیب جنوب
- آرژانتین، لیبرتا سن مارتین
- مکزیک، نشان همبستگی
- تایلند، ماهاپارام پن شانگ فووک
- مالزی، سیتا ما هکوتا
- ائیوپی، نشان امپراتوری «منیلیک»
- مصر، وسام الجمهوریه
- تونس، جمهوریه
- مراکش، نشان علوی
- سوریه، ال استحقاق
- قطر، ال استحقاق
- سنگال، نشان شایستگی

آثار منتشر شده در داخل ایران

۶۴ کتاب منتشره در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۵۷، که دوره کامل آنها در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴ در تهران در مجموعه‌ای ۲۴ جلدی به چاپ رسیده است.

نغمه‌های شاعرانه لامارتین نخستین اثر ترجمه شده شجاع‌الدین شفا شامل ۳۳ قطعه برگزیده از دیوان‌های شعر Alphonse de Lamartine.

دیوان شرقی، ترجمه از West-Östlicher Diwan گوته (Goethe)، با مقدمه مفصل در باره گوته و اثر او، شرح حال حافظ توسط گوته، و تطبیق اشعار او با سروده‌های حافظ.

بهترین اشعار بایرن، Lord G. Byron، برگزیده‌هایی از Don Juan و Pilgrimage Childe Harold و Giaour، اشعار و دیوان‌های او.

بهترین اشعار ویکتور هوگو، Victor Hugo، برگزیده‌هایی از La Légende des Siècles و Contemplations و Les Orientales و دیگر آثار منظوم او.

بهترین اشعار هاینه Heinrich Heine برگزیده‌هایی از Intermezzo و «کتاب ترانه‌ها» Romancero و دیوان‌های سه‌گانه معروف او.

بهترین اشعار نیچه Friedrich Nietzsche، برگزیده‌هایی از So sprach Zarathustra (چنین گفت زرتشت) و مجموعه کلی اشعار او.

بهترین اشعار موسه Alfred de Musset، برگزیده‌هایی از Les Nuits و دیگر آثار شاعرانه او.

بهترین اشعار کنتس دونوآی Anna de Noailles، برگزیده‌هایی از دیوان‌های اشعار او، Le Cœur Innombrable و L'Honneur de Souffrir و L'Ombre des Jours. شامل ۵۶ قطعه منظوم که با «باغ دلگشای شیراز» آغاز میشود.

ترانه‌های بیلی تیس Les Chansons de Bilitis، ترجمه از اثر معروف Pierre Louÿs. اثری که انتشار آن آغازگر فصل تازه‌ای در ادبیات

معاصر ایران بود. شامل ۱۱۴ ترانه اصلی، با مقدمه‌هایی از استاد سعید نفیسی، مطیع‌الدوله حجازی و پژمان بختیاری، و برگردان شماری از ترانه‌ها به شعر فارسی توسط پژمان بختیاری، رهی معیری، احمد گلچین، نواب صفا، فریدون مشیری و ایرج دهقان، همراه با دوازده تابلوی هنری...

نغمه‌های یونانی، ترجمه از Anthologie grecque جُنْگ شاعرانه یونان کهن، شامل اشعار آناکرتون و سافو و ملئاگروس شعرای نامی یونان باستان.

نغمه‌های چینی، ترجمه ترانه‌های Li-po شاعر چینی قرن دهم، همراه با مقدمه‌ای جامع در باره ادبیات چهار هزار ساله چین.

نغمه‌های ایرانی، برگزیده‌ای از بهترین اشعار شعرای مختلف جهان در ارتباط با ایران: اشیل، هراس، درایدن، گوته، توماس مور، بایرن، روکرت، مارسلین دبرد والمور، هاینریش هاینه، پوشکین، امرسن، ماتیو آرنلد، لی‌هنت، لوکنت دولیل، آنا تول فرانس، نیچه، فرانسوا کوپه، بدنشددت، ژرم و ژان تارو، کنتس دونوآی، یسنین، پل‌فور، پرنسس بیسکو، یونکر، گابریلا میسترال، آلماروبنس، گاریساکالدرن، ژرمن بومون، ایساکیان.

برگزیده‌هایی از شاهکارهای شعر جهان، جامعترین اثر ادبی نوع خود در زبان فارسی، شامل ترجمه‌هایی از ۱۰۶ سخنسرای نامی انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، نروژ، سوئد، لهستان، چک، مجارستان، اتریش، یونان، هلند، بلژیک، سویس، امریکا و امریکای لاتین، با مقدمه و شرح مربوط به یکایک این سخنوران.

بهترین اشعار امریکائی، شامل ۵۱ قطعه برگزیده از آثار شاعرانه ۲۵ سخنور امریکایی، از قرن هفدهم تا به امروز، با مقدمه مبسوطی در باره ادبیات امریکائی.

شاعره‌ها، برگزیده‌ای از اشعار شاعره‌های نامی جهان از سافوتا به امروز (۹۲ اثر از ۲۶ شاعره متعلق به ۱۴ کشور)، نخستین اثر نوع خود در ادبیات پارسی.

برگ‌های زرین ادبیات جهان، برگزیده‌های تازه‌ای از آثار نظم و نثر نویسندگان و سخنوران جهان غرب، از همر و سوفکل در یونان تا نویسندگان و شعرای قرن بیستم، عمدتاً در ارتباط آثار آنها با ایران.

ایران در ادبیات فرانسه، برگزیده از آثار منظوم و منشور کلیه بزرگان ادب این کشور در ارتباط به ایران، چاپ دو زبانی شامل متن فرانسه و ترجمه فارسی اشعار و نوشته‌ها.

رنه، ترجمه از اثر معروف Chateaubriand.

افسانه‌های راز و خیال، ترجمه ده داستان برگزیده از داستانهای Edgar Allan Poe نویسنده نامی امریکایی.

کونیگسمارک، ترجمه از رمان معروف Pierre Benoit.

داستان یک مومیائی، ترجمه از رمان معروف Théophile Gautier.

پل سن لوئی، The San-Louis-Re Bridge، اثر Thornton Wilder، نویسنده نامی امریکایی.

برفهای کیلیمانجارو، ترجمه از رمان معروف Ernest Hemingway

«کاندیدا» و «مرد تقدیر»، ترجمه از دو اثر G. Bernard Shaw نویسنده معروف ایرلندی.

داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ، در ۸ جلد، شامل متن یا خلاصه داستانهای برگزیده یکصد نویسنده از پنجاه کشور مختلف. در این مجموعه که بخش اعظم آن در طول چند سال در «اطلاعات ماهانه» منتشر شد و از همان آغاز با موفقیت بسیار مواجه گردید، شمار بسیاری از نویسندگان جهان غرب برای نخستین بار به ایرانیان شناسانیده شده‌اند. مجموعه این داستانها بعداً بصورت کتابهای جداگانه‌ای با عناوین «آهنگ روستائی»، «شراب شیراز»، «زیر شکوفه‌های سیب»، «عشق نخستین» و غیره بچاپ رسیده است.

افسانه خدایان

خدا را بشناس، Jean Finot

باورها و اندیشه‌ها، Gustave Lebon

دلدادگان. مجموعه شش داستان

بررسی‌های تاریخی، ادبی و هنری، مجموعه‌ای از ۱۵ مقاله در زمینه مسائل مربوط به تاریخ ایران، ۱۸ مقاله در زمینه مسائل مربوط به ادبیات ایران، و ۴ مقاله مربوط به مسائل هنری ایران. این مقالات در سالهای پیش از انقلاب در هفته‌نامه‌ها یا ماهنامه‌های مختلف پایتخت به چاپ رسیده و هرکدام از آنها منعکس کننده جالبترین نوشته‌های مورخان یا پژوهشگران جهان غرب در ارتباط با ایران بوده‌اند.

کمدی الهی La Divina Commedia، اثر معروف دانته آلیگیری، در سه جلد: دوزخ، برزخ و بهشت. ترجمه از متن ایتالیایی، با مقدمه‌ها و حواشی و تابلوهای هنری. جلد اول: دوزخ، شامل مقدمه‌ای در ۷۶ صفحه. جلد دوم: برزخ با ۳۶ صفحه مقدمه. جلد سوم: بهشت با ۱۰۶ صفحه مقدمه. جمعاً شامل ۱۶۳۵ صفحه همراه با ۸۰ تابلو از نقاش معروف فرانسوی Gustave Doré.

بهشت گمشده Paradise Lost اثر John Milton. ترجمه از متن انگلیسی با مقدمه در باره میلتن و اثر او و ترجمه سه کتاب اول و دوم و سوم «بهشت گمشده».

Acta Iranica، مجموعه پایه‌گذاری شده توسط شجاع‌الدین شفا، مدیر عامل کتابخانه پهلوی، سردبیر: پروفیسور Pr. Jacques Duchesne-Guillemain. انتشار ۵۰ جلد از سال ۱۹۷۱، Brill، لیدن.

مدیر انتشار «گاهنامه پنجاه ساله شاهنشاهی پهلوی»، ۵ جلد، کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۶.

جهان‌پژوهی، بخش اول از فرهنگنامه (دائرةالمعارف)
نقش فرهنگ ایران در تمدن و فرهنگ جهان از سه هزاره پیش تا به امروز، در ارتباط با یکصد کشور قدیم و جدید جهان. این بخش که در سال ۱۳۷۶ انتشار یافت شامل بررسی‌های مربوط به سه کشور آلمان، اتریش و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که هر یک از آنها ۵۰۰ صفحه را شامل میشدند و هر سه بخش در یک مجلد ۱،۵۰۰ صفحه‌ای گرد آمده بودند.

* * *

میان مجموعه آثاری که از آنها نام برده شد، سه کتاب بصورتی کاملاً استثنایی از جانب مراکز فرهنگی مختلف بین‌المللی مورد تجلیل قرار گرفته‌اند.

یکی از این سه اثر، کتاب **ایران در ادبیات فرانسه** است که بصورت دو زبانی در سال ۱۳۳۲ در تهران به چاپ رسید و در پی انتشار آن، سه تن از شخصیت‌های ادبی برجسته فرانسه André Maurois و Jules Romains و Malraux تقریظ‌هایی بر آن نوشتند که در چاپ‌های بعدی کتاب به چاپ رسید. بدنبال آن آکادمی فرانسه نیز کتاب را مورد تقدیر قرار داد و وزارت فرهنگ فرانسه نشان درجه اول «هنر و ادب» را به مترجم کتاب اهدا کرد.

دومین اثر، ترجمه دوره کامل **کمدی الهی** دانته است که نخستین چاپ آن در سال ۱۳۳۴ در تهران صورت گرفت. این اثر شامل ترجمه سه جلد دوزخ، برزخ و بهشت است و جمعاً ۱۶۳۶ صفحه را در بر میگیرد که ۲۲۲ صفحه از آن به سه مقدمه مترجم اختصاص یافته است و مهمترین بخش این سه مقدمه، بخش مربوط به بهشت آن است که به تنهایی شامل ۱۱۸ صفحه است. در این سه مقدمه، گذشته از ارزیابی‌های مبسوط در زمینه دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی دانته و حافظ (که تقریباً همزمان یکدیگر بوده‌اند) توجه

خاص به ارداویرافنامه زرتشتی و شباهت شگفت‌آور آن با کمدی الهی دانته شده و به عنوان نمونه موارد متعددی ارائه شده است که در آن دوزخیان بابت گناهان مشابه کیفرهایی مشابه می‌بینند، بطوریکه میتوان احتمال داد که نسخه‌ای از ارداویرافنامه از راهی نامعلوم در دسترس سخنور ایتالیایی قرار گرفته باشد. ترجمه فارسی کمدی الهی مورد بررسی و توجه خاصی در ایتالیا قرار گرفت که بدنبال آن دانشگاه رم دکترای افتخاری خود را به مترجم اعطا کرد و به پیشنهاد آن دانشگاه نشان عالی «شایستگی جمهوری» ایتالیا به شفا تعلق گرفت و دانشگاه ناپل مقدمه‌های این ترجمه را جزو کنفرانس‌های علمی این دانشگاه قرار داد و شهر فلورانس نیز جایزه بین‌المللی معروف خود را که هر دو سال یکبار به یک شخصیت خارجی دوستدار فرهنگ ایتالیا تعلق میگیرد بدو اهدا کرد. آقای جوانی گرونکی رئیس جمهوری ایتالیا در سفر رسمی خود به ایران در سال ۱۹۵۷، یک نسخه نایاب شده از نخستین چاپ کتاب دانته را که در آغاز قرن شانزدهم در ونیز انجام گرفته بود به مترجم کتاب هدیه کرد. اخیراً، بخش «دوزخ» این ترجمه موضوع تز دکترای بانو مهزاد شیخ‌الاسلامی دانشجوی دانشگاه بین‌المللی شهر Siena با عنوان *La traduzione persiana dell' Inferno di Dante* قرار گرفته که کار تحقیقی استادانه‌ای در ۱۳۳ صفحه است و هیئت داوران دانشگاه بین‌المللی سینا آنرا پایان‌نامه‌ای ممتاز شناخته‌اند.

سومین اثر نویسنده که بصورتی کاملاً استثنایی از جانب مراجع فرهنگی بین‌المللی مورد تجلیل قرار گرفته، کتاب ۱،۵۰۰ صفحه‌ای **جهان‌پژوهی** است که در سال ۱۳۵۶ در تهران به چاپ رسید و نسخه‌هایی از آن براساس قاعده‌ای که میان کتابخانه‌های بزرگ جهان وجود دارد از طرف کتابخانه پهلوی به ۱۲۰ کتابخانه ملی یا آکادمیک یا دانشگاهی یکصد کشور اهدا شد

و چندی پس از آن اظهارنظرهای آنها توسط این کتابخانه دریافت شد که در همانوقت خلاصه‌ای از هر کدام از آنها از طرف کتابخانه پهلوی بصورت جزوه‌ای مستقل به چاپ رسید. فهرستی کلی از مراکز فرستنده این اظهارنظرها چنین است: **سازمان UNESCO، آکادمی‌های فرانسه، ایتالیا، اتحاد شوروی، پنج آکادمی علوم آلمانی (برلن، گوتینگن، ماینتس، هایدلبرگ، باویر)، آکادمی‌های سوئد، نروژ، بلژیک، اتریش، اسپانیا، برزیل و آرژانتین؛ دانشگاه‌های پاریس، کلژ دو فرانس، استراسبورگ و لیون در فرانسه؛ اکسفورد، کمبریج، لندن، ادین‌برو در انگلستان؛ برلین، هامبورگ، ماربورگ، گوتینگن، فرایبورگ، مونستر، مونیخ، وورتسبورگ در آلمان؛ آمستردام، لیدن، اوترخت در هلند؛ بروکسل، گنت (گان)، لوون و لیژ در بلژیک؛ وین در اتریش؛ رم، ناپل، و نیز در ایتالیا؛ ورشو در لهستان؛ بوداپست در مجارستان؛ اوبسالا، اسلو، کپنهاگ در سوئد و نروژ و دانمارک؛ هلسینکی در فنلاند؛ مادرید در اسپانیا؛ مک‌گیل و تورنتو و کبک در کانادا؛ هاروارد، کلمبیا، پرینستون، پنسیلوانیا، جرج واشینگتن، شیکاگو، ایلینویز، یوتاه و کتابخانه کنگره در امریکا؛ ریودژانیرو در برزیل؛ سالوادور در آرژانتین؛ توکیو در ژاپن؛ سیدنی و ملبورن در استرالیا؛ دهلی نو و حیدرآباد در هند؛ قاهره در مصر؛ زیتونیه در تونس؛ دانشگاه عبری اورشلیم در اسرائیل. **سازمانهای مستقل فرهنگی و ادبی:** انجمن آسیایی فرانسه، انجمن آسیایی سلطنتی انگلستان، شورای فرهنگی بریتانیا، انستیتوی مطالعات ایرانی بریتانیا، انستیتوی گوتسه آلمان، انجمن خاورشناسی آلمان، انجمن شرقی ایتالیا، انستیتوی ایتالیایی روابط فرهنگی با خاورمیانه و خاور دور، انجمن خاورشناسی فنلاند، انجمن خاورشناسان اسپانیا، انستیتوی خاورمیانه امریکا، اتحادیه بین‌المللی خاورشناسان.**

آثار منتشر شده در خارج از ایران

اصول سیاسی، فلسفی و مذهبی آیت‌الله خمینی. اولین انتشار

به زبان فرانسه. انتشارات Hallier/Albin Michel، پاریس، ۱۹۷۹. این کتاب به ۸ زبان ترجمه شده است.

ایران در چهارراه سرنوشت، نامه‌ای سرگشاده به همه

فرزندان ایران

نخستین کتاب فارسی در ارتباط با روشنگریهای مربوط به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ (چاپ اول، واشنگتن، ۱۹۸۰/۱۳۵۸. فرزاد ۲۰۰۱/۱۳۷۹).

در پیکار اهریمن. مبارزه هزار ساله فرهنگ ایران با

مکتب دکانداران دین.

برگزیده‌هایی از اشعار و نوشته‌های ۲۲۵ شاعر و نویسنده نامی ایران، از فردوسی تا به امروز (ناشرها: ایران‌شهر، ۱۹۸۳/۱۳۶۱. فرزاد ۲۰۰۱/۱۳۷۹).

توضیح المسائل، از کلینی تا خمینی پاسخ‌هایی به

پرسش‌های هزار ساله در باره تشیع دینداران و تشیع

دکانداران دین

بررسی انتقادی در باره تشیع در ایران، از آغاز تا به امروز، بر مبنای ده هزار حدیث برگزیده از معتبرترین کتابهای حدیث جهان تشیع. کامل‌ترین کتابی از این نوع که تاکنون در ایران و در تمام جهان اسلام تألیف شده است. (ناشرها: ایران‌شهر، ۱۹۸۳/۱۳۶۱. فرزاد، ۲۰۰۰/۱۳۷۸. البرز ۲۰۱۰/۱۳۸۹).

جنایت و مکافات: ۱۳۵۷-۱۳۷۹

سیری در نخستین انقلاب سیاه تاریخ جهان. بررسی انتقادی در زمینه انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و عوامل شناخته شده و ناشناخته سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی آن، بر مبنای چند صد منبع داخلی و خارجی (چهار جلد - ناشر ایران‌شهر، ۱۳۶۷-۱۹۸۸/۱۳۶۵-۱۹۸۶ - یک جلد با تجدیدنظر کامل و مقدمه ویژه - ناشر فرزاد، ۲۰۰۱/۱۳۷۹).

مدیر و سردبیر روزنامه ایران‌شهر، پاریس، ۱۳۷۳-۱۳۷۱.

تولد دیگر. ایران کهن در هزاره‌ای نو. گفتگوی ضروری با نسل سازنده ایران فردا در باره واقعیت‌های غالباً ناشناخته ایران دیروز و امروز
کتابی که تاکنون بیش از دو میلیون ایرانی آنرا خوانده‌اند و همچنان دست بدست می‌گردد. (ناشرها: فرزاد، ۱۳۷۸/۱۹۹۹ و البرز، ۲۰۰۹/۱۳۸۸).

پنج نقد بر کتاب تولدی دیگر.

در نشریات برون مرزی در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ (ره‌آورد و ایران‌شهر در لوس آنجلس، مهرگان در واشینگتن، کاوه در مونیخ و پاسخ‌های آنها، منتشره در همان مجلات) با پیشگفتاری از شجاع‌الدین شفا. نشریه سازمان انتشارات فرزاد، شهریور ۱۳۸۰ (ناشر: البرز ۲۰۰۱/۱۳۸۰).

سی گفتار

برگزیده‌ای از مقالاتی که در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۸۰ به امضای شجاع‌الدین شفا در هفته‌نامه‌ها و ماه‌نامه‌های فارسی زبان چاپ

خارج از کشور، بیشتر بصورت نامه‌های سرگشاده و نیز بصورت سرمقاله در ماهنامه «ایران‌شهر» (که به مدت یکسال به مدیریت خود او انتشار یافت) به چاپ رسیده‌اند. این مقاله‌ها بدون استثناء از پرخواننده‌ترین مطالب مطبوعات فارسی برون مرزی در سالهای پس از انقلاب بوده‌اند (ناشر فرزاد، ۲۰۰۱/۱۳۸۰).

فروغهایی در تاریکی

برگزیده‌ای از مجموعه آثار تألیف شده استاد شجاع‌الدین شفا در سالهای برون مرزی (ناشر فرزاد، ۲۰۰۳/۱۳۸۳).

نقش فرهنگی ایران در تمدن و فرهنگ جهان غرب از طریق اسپانیای مسلمان.

یک تاریخ نگاشته شده، مستقیماً به ایران و اسپانیا جای پای ۲۵۰۰ ساله فرهنگ ایران در اسپانیای باستانی، اسپانیای مسلمان، اسپانیای نو، بازنگاری زبان اسپانیایی «recuperada» دانشگاه Huelva، اسپانیا، ۲۰۰۰/۱۳۷۹) در ۶۰۰ صفحه. ترجمه فارسی این کتاب توسط شادروان دکتر مهدی سمسار انجام گرفته است (ناشر فرزاد، ۲۰۰۵/۱۳۸۴).

پس از هزار و چهارصد سال. آنچه هر ایرانی هزاره سوم می‌باید در باره واقعیت‌های چهارده قرن تاریخ اسلامی کوشش بداند.

در دو جلد و ۱۴۰۰ صفحه، بر مبنای چهار صد کتاب و رساله فارسی و عربی و نزدیک به ششصد کتاب و رسانه به زبان‌های مختلف اروپایی. نخستین کتاب تحقیقی از این نوع که در دنیای اسلامی به چاپ رسیده است و استاد شفا آنرا مجموعه آگاهی‌هایی

دانسته است که «هر ایرانی هزاره سوم می‌باید در باره واقعیت‌های ناشناخته چهارده قرن تاریخ اسلامی کشورش داشته باشد» (ناشر فرزاد، ۲۰۰۳/۱۳۸۳).

پیام‌هایی از دوران ظلمت برگزیده‌ای از مجموعه آثار منتشر شده شجاع‌الدین شفا در بیست و چهار ساله پس از انقلاب

توضیح‌المسائل، در پیکار اهریمن، جنایت و مکافات، ایران در چهارراه سرنوشت، سی‌گفتار، تولدی دیگر، پس از هزار و چهارصد سال با پیشگفتاری از مؤلف به اهتمام دکتر آذر ابتهاج (مرکز فرهنگی داوود) (ناشر فرزاد، ۲۰۰۳/۱۳۸۲).

حقوق بشر، قانون بیضه و بمب اتمی. اسلام ناب محمدی در ایران سال ۲۰۰۷/۱۳۸۵

اسلام ناب محمدی در ایران امروز. بررسی قانون مجازات اسلامی، حدود و قصاص و دیات، که از سال ۱۹۹۰ پیش بصورت قانون جزائی ایران اجراء میشود (ناشر فرزاد).

معمای ادیان (آخرین کتاب مؤلف که پس از درگذشت او منتشر میشود) سیری تحقیقی در باره ادیان توحیدی و در باره منشاء الهی قرآن

نگاشتن این کتاب تنها ساعاتی قبل از درگذشت استاد شجاع‌الدین شفا به پایان رسید و استاد در بستر مرگ آنرا به «جوانان سازنده ایران سربلند فردا» اهداء کردند (ناشر البرز، ۲۰۱۰/۱۳۸۹).

* سایت اینترنتی شجاع‌الدین شفا www.tavalodidigar.com

به شکل دیگری باشد، ولی متأسفانه عمر ایشان کفایت به این کار نکرد، به همان گونه که سمفونی‌های ناتمام شماری از بزرگان موسیقی جهان.

بدین گونه، این تنها نوشته شجاع‌الدین شفا است که پیش‌گفتار آن به قلم او نیست، قلمی که سالیان دراز بر کتاب‌هایی بسیار نقد نوشته بود. این بار استاد افتخار انجام این مهم را در بستر مرگ به من واگذار کردند.

با توجه به مرتبه والای مؤلف، اگر من این جرأت را به خود میدهم، به خاطر وظیفه‌ایست که به من واگذار شده، و درسی است که در آزادگی و ایران‌دوستی در محضر پدر بزرگوارم گرفته‌ام، و این هر دو را من اینجا بکار میگیرم که چند سطری را در مقدمه این آخرین کتاب مبارز پیر فرهنگ ایران‌زمین بنویسم.

در صحبتی طولانی که چندی پیش با پدرم داشتم و موضوع آن، تقریباً مثل همیشه، در باره ایران و ایرانی بود، استاد در باره جوانان ایرانی که همواره طرف صحبت او بوده‌اند، و آنان را «نسل سازنده ایران سربلند فردا» مینامید، گفتند «من به خاطر نزدیکی پایان عمرم دیگر نخواهم توانست مثل همیشه پشتیبان و یاور فرهنگی این نسل جوان باشم که وظیفه مقدس آزادی ایران و بازسازی فرهنگی آن را به عهده دارد. از سی سال پیش بنا به مسئولیت خاصی که برای خودم قائل میدانستم کتاب‌های بسیاری را برای روشنگری و راهنمایی این نسل نوشتم، و سرفرازم که امروز که چیزی به رفتن من باقی نمانده نتایج

پیشگفتار

این کتاب آخرین نوشته شجاع‌الدین شفا، بزرگ‌مرد فرهنگ ایران است که نگارش و تنظیم آن، به شکلی که چاپ شده، تنها ساعاتی قبل از بدرود همیشگی ایشان به پایان رسید.

استاد از مدت‌ها پیش آثار دیگری را در متن کار داشتند، ولی چون احساس میکردند که ضعف جسمانی و کهولت دیگر توان لازم و زمان کافی به ایشان نخواهد داد، تصمیم بر آن گرفتند که نگاشتن این کتاب را الویت مطلق دهند، چرا که از نظر ایشان شرایط کنونی جامعه بین‌الملل، و در میان آن، وضعیت بسیار حساس و سرنوشت‌ساز امروز ایران، ایجاب میکند که متن تکمیلی تازه‌ای در روند کتاب‌های سرشناس گذشته ایشان نگاشته شود. کتاب‌هایی که سرشناس‌ترین آنها از سالها پیش به صورت متن‌های رسمی مبارزین راه آزادی ایران درآمده‌اند.

بر اساس روش استاد شفا، که خوانندگان ایشان با آن آشنایی کامل دارند، پیش‌گفتار و پایان این کتاب میبایست

این بیداری را بصورت موج خروشان نسل جوان و فریاد آزادی فرزندان دلیر ایران زمین می‌بینیم و می‌شنویم، و در آینده نیز که من نباشم، نوشته‌های من همواره با آنان خواهد بود.»

از قرن‌ها پیش، در مبارزه طولانی و بی‌امان بین سیاهی و روشنایی در کشور ما، جبهه سیاهی‌ها تمام نیروهای زور و زر و اختناق را در اختیار داشته، همان گونه که امروز هم دارد، و در جبهه روشنایی ایرانیانی آزاده و وطن‌پرست بوده، و همواره هستند، که با دست خالی ولی با توشه‌ای از میهن‌پرستی، آزادگی و نوبینی، برپاخاسته‌اند. سرکردگی این نبرد بی‌امان را در یک جبهه «جهل، حماقت و پس‌گرایی» بعهدده دارد، و در جبهه دیگر «فرشته نگهبان فرهنگ ایران». در این مبارزه مرگ و زندگی، ایرانیان شکست‌هایی چند را در رویارویی خود با عماداران دیروز و امروز کشورشان تحمل کرده‌اند، ولی هرگز نبرد نهایی سرنوشت‌ساز را نباخته‌اند و تردیدی نیست که این بار هم همبستگی ایرانیان با فرهنگ پرافتخارشان پیروزی نهایی را از آن آنان خواهد کرد.

امروز با «نسل سازنده ایران سربلند فردا» است که برای رسیدن به این آرزو در راهی قدم بردارد که انتهای آن پیروزی، آزادی و سربلندی ایران و ایرانی باشد، ایرانی که در آن جایی برای رمالی، غیب‌گویی، دروغ و حدیث‌خوانی نباشد، و بجای آنها روشنایی، آزادگی و آینده‌نگری حکومت کند.

در این راه پرنشیب و فراز، توشه‌ای از اراده و عشق به میهن، مشعلی روشن‌گر از نوشته‌های استاد بزرگ ما، و راهنمایی با نام «فرشته نگهبان فرهنگ ایران زمین» همراه فرزندان دلیر ایران زمین خواهد بود.

استاد شجاع‌الدین شفا آن روز را، که حتی لحظه‌ای هم در نزدیکی آن تردید نداشت، نخواهد دید، ولی حضور همیشگی او را در صحنه مبارزه از ورای هر کلمه نوشته‌هایش برای همیشه میتوان احساس کرد.

من به پیروی از اراده ایشان، این آخرین کتاب، و تمامی کتاب‌های برون‌مرزی این مبارز خستگی‌ناپذیر فرهنگ ایران را که تمامی عمر پربار خود را در آنها گذشته است به نسل برپاخاسته جوان ایران هدیه میکنم، و از یکایک آنها میخواهم که در پخش و اشاعه آن کوشا باشند. باشد که با همت این «کاوهای دلاور امروز»، تجارت ننگین «ضحاکان دکان‌دار دین» بزودی و برای همیشه تعطیل شود، و تنها شعاری که در زیر آسمان ایران طنین‌افکن باقی بماند این بانگ مردانه ابرمرد سخن ایران باشد که

چو ایران نباشد تن من مباد

داریوش شفا

پاریس اردیبهشت ۱۳۸۹ (مه ۲۰۱۰)

۱۷۹	بخش دوم: جهان مسیحیت
۱۸۱	از مریم تا مریم
۱۸۷	بکارت مریم
۱۸۸	عیسی در قرآن
۱۹۰	عیسی و انجیل
۱۹۳	ماجرای فارقلیط
۱۹۴	معجزات عیسی
۱۹۶	رسالت عیسی
۱۹۸	تناقضات انجیل
۱۹۹	ماجرای خر عیسی
۲۰۱	بخش سوم: جهان اسلام
۲۰۳	مقدمه‌ای کوتاه
۲۰۷	اسطوره جهنم
۲۰۹	... و اسطوره بهشت
۲۱۵	جن در قرآن
۲۱۸	ملانک در جنگ
۲۱۹	اسطوره هفت آسمان
۲۲۰	لیلة القدر
۲۲۱	طیراً ابابیل
۲۲۲	صلصال
۲۲۳	دفتر اعمال
۲۲۴	هاجر و مریم
۲۳۳	داستان‌های ناشناخته یا واقعیت‌های شناخته شده؟
۲۳۳	اصحاب کهف (خفتگان غار)
۲۳۵	خفته صد ساله
۲۳۷	ذوالقرنین و یا یاجوج و ماجوج
۲۳۹	گنج قارون
۲۴۱	لقمان حکیم
۲۴۲	موسی و خضر

فهرست مطالب

۳۱	چند توضیح مقدماتی
۴۱	بخش اول: جهان یهود
۴۳	اسطوره آفرینش
۵۷	افسانه طوفان نوح
۶۷	داستان ابراهیم
۷۷	نقدهایی بر داستان توراتی ابراهیم
۸۹	داستان لوط
۹۳	از اسحاق تا یوسف
۱۰۵	داستان موسی
۱۲۲	داستان دو گوساله
۱۳۵	دوران پادشاهان اسرائیل
۱۳۷	افسانه داود و جلیات
۱۴۷	داستان سلیمان
۱۶۱	نقش آسمانی و زمینی یهوه
۱۶۲	شکل یهوه
۱۶۴	مبالغه‌های یهوه
۱۶۷	اشتباه‌های یهوه
۱۶۸	فریبکاری‌های یهوه
۱۷۰	لزوم ترسیدن از یهوه
۱۷۴	قوانین یهوه
۱۷۵	سنت ختنه

۲۴۵	یونس و ماهی
۲۴۸	هاروت و ماروت
۲۵۱	افسانه برج بابل
۲۵۲	... افسانه توراتی استر
۲۵۹	محمد در مدینه
۲۷۱	قرآن و مسیحیان

پیام به ملت عزیز ایران،
این کتاب را من برای این نوشتم که در آینده
راهنمای همیشگی ایرانیان باشد.
از شما می‌خواهم به محتویات آن توجه کنید و در
راه ساختن ایران سربلند فردا تا آنجا که
می‌توانید آنرا به اجرا بگذارید.

شجاع‌الدین شفا

۲۷ فروردین ۱۳۸۹

از بیست سال پیش Spectroscope (دوربین فضائی) بسیار نیرومندی با تلسکوپی به قطر ۵/۰۸ متر بنام دوربین Hubble که قوی‌ترین دوربین نجومی جهان است مشغول به کار شده است که قادر است رویدادهای کائناتی (Cosmos) را در فاصله دو میلیارد سال نوری ببیند و از آنها عکسبرداری کند. لازم به توضیح است که سرعت نور در هر ثانیه ۳۰۰،۰۰۰ کیلومتر است و سال نوری سالی است که ۱۰ میلیارد کیلومتر را شامل میشود. بدین تریب این دوربین استثنائی، نورهایی را ثبت میکند که هنگام تابش آنها نه تنها کره زمین ما بوجود نیامده بود، بلکه خورشیدی هم که این کره بدان تعلق دارد به وجود نیامده بود، و از آن بالاتر کهکشانی نیز که منظومه شمسی ما یکی از میلیاردها خورشید آن است به وجود نیامده بود! بررسی‌هایی که در چنین شرایط انجام گرفت نشان داد که شرایط حاکم بر این بینهایت بزرگ کائناتی دقیقاً همان شرایطی است که بر بینهایت کوچک آن نیز حکمفرما است، بدین معنی که در نوک انگشت هر یک از ما ۱۰۰ میلیون اتم انباشته شده است که هسته مرکزی هر کدام از آنها با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه به دور خود در گردش است و نحوه این گردش درست همان نحوه گردش خورشیدهای بینهایت بزرگ در دل کهکشانهای بینهایت بزرگتر است. شاید عارف بزرگ ما هنگامیکه میگفت: «دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی» جز برداشت واقعاً عارفانه‌ای از این سخن نداشت، ولی عملاً بر آن واقعیت سراسری و کائناتی انگشت نهاده بود که امروزه

چند توضیح مقدماتی

سال ۲۰۰۹ از جانب سازمان ملل متحد سال جهانی اخترشناسی Astronomie اعلام شد، با این هدف که مردم جهان را با واقعیت‌های شناخته شده جهان هستی (Univers) آشنا کند. بدین منظور از کشورهای مختلف جهان دعوت شد که با ترتیب دادن نمایشگاه‌ها و ارائه عکس‌ها و ماکت‌ها و ویدئوها و در عین حال ارقام و آمار و مدارک لازم برای پاسخگویی به پرسشهای علاقمندان از جانب استادان و کارشناسان علوم فضائی، سهم خود را در این زمینه به عهده بگیرند.

در شهر پاریس، این برنامه از تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۹ در نمایشگاه بزرگی که در کاخ Trocadéro تشکیل شد به اجرا درآمد و شمار بسیار زیادی از علاقمندان در آن شرکت جستند. طبق گزارش خبرگزاری‌ها چند صد برنامه دیگر از همین قبیل در پایتختها و شهرهای بزرگ بسیاری از دیگر کشورهای جهان نیز به اجرا گذاشته شد.

پیشرفته‌ترین دانش و تکنولوژی قرن بیست و یکم بر آن صحنه نهاده است!

سومین واقعه‌ی از همین قبیل را، این بار از زبان زنده یاد علی دشتی در کتاب فراموش نشدنی «۲۳ سال» او میتوان شنید که وی یکی از جالبترین فصول آنرا با نقل شعری از یک شاعر ناشناس آغاز کرده بود که گویای همان واقعه‌ی است که دوربین قدرتمند Hubble با همه پیچیدگیهایش برای ما حکایت کرده است، و آن شعر این است که

«زمین در جنب این نه طاق مینا

چو خشخاشی بُود بر روی دریا!»

آنچه در فصول بعدی این کتاب خواهید خواند داستان آن دنیای افسانه‌ای است که بدست این خشخاش ناچیز در طول قرن‌ها و هزاره‌ها ساخته و پرداخته شده است، و سیل‌های خونی که از آدمیزداگان جاری کرده است.

شمار کهکشانها (Galaxies) در جهان آفرینش

- حدود ۱۰۰ میلیارد کهکشان در جهان کائناتی وجود دارند که تاکنون تنها برای ۲۰۰،۰۰۰ از آنها کاتالوگ تهیه شده است.

- مجموع خورشیدهای کهکشانها ۲۰ میلیارد میلیارد است (تا آنجا که شناسائی آنها امکان داشته است).

- کوچکترین کهکشانها ۱۰،۰۰۰ سال نوری قطر دارند.

کهکشان شیری ما

- مجتمعی از خورشیدها است که از یک سوی این کهکشان تا سوی دیگر آن ۱۰۰،۰۰۰ سال نوری فاصله دارد.

- با سرعت ۲۳۰ کیلومتر در ثانیه (۹۷۲ هزار کیلومتر در ساعت) بدور خود میچرخد.

- گردش کامل آن ۲۵۰ میلیون سال طول میکشد.

- ۲۰۰ میلیارد خورشید و مواد زاینده خورشیدهای آینده را در خود دارد.

- منظومه شمسی ما گردش دورانی خود را در داخل این کهکشان در هر ۲۵۰ میلیون سال انجام میدهد.

خورشید ما و منظومه شمسی آن

- ۴/۶ میلیارد سال پیش بوجود آمده است.

- ۹۹/۸۶٪ از کل آن انرژی را که در هنگام پدید آمدن آن بدو تعلق گرفته بود در خودش متمرکز کرده است.

- به مجموعه سیارات این منظومه تنها ۰/۰۱۴٪ دیگر این انرژی تعلق میگیرد.

- از این مقدار نیز جز ۱۴٪ آن به کره زمین و ماه آن تعلق نمیگیرد.

- مرگ این خورشید در صورتیکه طبق قوانین حاکم بر جهان کائناتی صورت گیرد بدین ترتیب خواهد بود. که

در ۵ میلیارد سال دیگر به علت پایان گرفتن انرژی درونی آن نخست تبدیل به غول سرخ رنگی با ۱۰۰ برابر حجم

کنونی آن در خواهد آمد و کرات مختلف خود را بصورت

کوره‌هایی آتشین در خواهد آورد، و در آن هنگام یک دیواره

گازی پرتاب خواهد کرد که تمامی منظومه شمسی ما را از میان خواهد برد، و از زمین ما تنها لکه بزرگی شبیه تخم‌مرغ نیمرو شده باقی خواهد ماند که در فاصله میلیون‌ها سال نوری قابل رؤیت خواهد بود. ولی برای اطمینان خوانندگان توضیح داده میشود که این واقعه زودتر از ۵ میلیارد سال روی نخواهد داد.

- آنچه گفته شد، مربوط بدین احتمال است که جریان وقایع طبق قوانین جاری جهان کائناتی صورت گیرد، ولی امکان آن نیز وجود دارد که مرگ منظومه شمسی ما بصورتی ضربتی و بسیار خشن روی دهد، و این در صورتی است که کهکشان موسوم به Andromède که نزدیکترین کهکشان به کهکشان راه شیری ما است و هم اکنون با سرعت ۹۷۰ هزار کیلومتر در ساعت (۲۷۵ کیلومتر در هر ثانیه) به سمت این کهکشان در حرکت است (و پیش‌بینی میشود که با برخورداری از چنین سرعتی تا ۴ یا ۵ میلیارد سال دیگر بدین کهکشان برسد) با چنان شدتی به کهکشان ما برخورد کند که اثری از آن در جهان کائناتی باقی نگذارد. شایسته تذکر است که دوربین فلکی Hubble در جالبترین عکسی که در تمامی دوران بیست ساله فعالیت خود در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ گرفت شاهد یکی از همین برخوردهای غول‌آسای کائناتی میان کهکشان موسوم به Chariot و کهکشان دیگر بنام Sculpteur شد که به تعبیر کارشناسان Nasa یک tsunami کائناتی را در جهان آفرینش پدید آورد موج این تسونامی که در ۵۰۰ میلیون سال نوری دور از منظومه شمسی ما روی داده بود با سرعت ۳۲۰،۰۰۰

کیلومتر در ساعت چنان در پهنه کائنات گسترش یافت که چنانکه پیش‌بینی شده است منجر به پیدایش میلیاردها خورشید تازه خواهد شد.

کره زمین ما

- وقتی که در ۲۲ میلیون سال پیش اثر زندگی در کره ما پیدا شد، ۴/۶ میلیارد سال از پیدایش این کره گذشته بود.

- از پیدایش ماهیان در کره زمین حدود ۴۵۰ میلیون سال، از پیدایش خزندگان حدود ۱۶۰ میلیون سال، از پیدایش حشرات حدود ۱۲۰ میلیون سال، از پیدایش پرندگان حدود ۱۰۰ میلیون سال و از پیدایش انسان حدود ۷۰۰ هزار سال میگذرد.

- تاکنون در حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین بوجود آمده‌اند که امروزه تنها ۱۰ تا ۱۵ میلیون آنها باقی مانده‌اند.

حدود ۴۵۰،۰۰۰ نوع گیاه در روی زمین وجود دارند که نیمی از آنها را درختان گلدار یا درختان بی‌میوه و یا درختان میوه‌دار تشکیل میدهند و نیم دیگر را علفها و مراتع و سبزیهای بیابانی...

- بررسی‌هایی که توسط Carl Sagan دانشمند سرشناس علوم فضائی انجام گرفته نشان میدهد که اگر عمر جهان خودمان را یکسال فرض کنیم، اولین انسانها در ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه از روز آخر ماه آخر سال پیدا شده‌اند، و اولین تمدن‌ها در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه آغاز شده‌اند، و

در حال حاضر ما در ثانیه ۵۹ از دقیقه ۵۹ از ساعت ۲۴ از آخرین روز از ماه دوازدهم سال قرار داریم.

در تهیه مطالب این بخش از کتاب، اختصاصاً از سه منبع زیر استفاده کرده‌ام:

۱- کتاب **Cosmos (کائنات)** نوشته Carl Sagan سرشناس‌ترین پژوهشگر جهان در زمینه مطالعات Astrophysics (اختر فیزیک شناسی)، استاد پژوهش‌های فضائی دانشگاه نیویورک و یکی از برجسته‌ترین کارشناسان سازمان NASA در امریکا. کتاب Cosmos او چندین سال پیاپی best-seller کتاب‌های علمی نوع خود در امریکا بود. خود او نیز تا پیش از مرگ نابهنگامش در سال ۱۹۹۶ پرخواننده‌ترین پژوهشگر مسائل فضائی در سراسر جهان بشمار می‌رفت. ساگان به مدت ۱۲ سال اداره مجله علمی Icarus را به عهده داشت که از معتبرترین انتشارات رشته Planetology (اخترشناسی) جهان بود. در این مدت بیش از ۴۰۰ مقاله تحقیقی و ۱۲ کتاب مستقل در همین رشته از او به چاپ رسید که هرکدام از آنها پس از انتشار به عنوان «مرجع» مورد بهره‌برداری وسیع بین‌المللی قرار گرفت. مجموعه این انتشارات سازمان مطبوعاتی ویژه‌ای را بنام Carl Sagan Productions Ltd بوجود آورد که دارای دو مرکز در نیویورک و در کالیفرنیا است. کتاب Cosmos کارل ساگان به بسیاری از زبان‌های جهان منجمله به زبان فرانسه ترجمه شده است. این ترجمه در سال ۱۹۸۱ توسط Editions Mazarine در پاریس منتشر شده است.

۲- کتاب **دائرة المعارفی Quid** در فرانسه که هر جلد تازه آن از سال ۱۹۶۳ تا سال ۲۰۰۷ هر ساله در ماه اوت آنسال منتشر میشد و سال بسال محتویات بیشتر و بهمان نسبت قطر زیادتری می‌یافت، چنانکه از چاپ اول ۶۳۲ صفحه‌ای خود به چاپ ۲۱۹۰ صفحه‌ای سال ۲۰۰۷ رسید. این دائرة المعارف توسط Editions Robert Laffont در پاریس با تیراژ ۴۵۰،۰۰۰ نسخه منتشر میشد و تمامی نسخه‌های آن در کوتاه مدتی به فروش می‌رفت.

در این دائرة المعارف به هر یک از مسائل مختلف زندگی جوامع بشری برحسب تقدم الفبائی عناوین آنها فصل خاصی اختصاص یافته است که من در اینجا برگردان آن را براساس الفبای فارسی به شرح زیر نقل میکنم: امور آموزشی، امور اخترشناسی، ادبیات، اقتصاد، امور نظامی، امور تاریخی، جغرافیا، جهانگردی، حمل و نقل، مسائل خبری، مردم‌شناسی (دموگرافی)، دولت‌ها و کشورها، زمین‌شناسی، زندگی اجتماعی، زیست‌شناسی، سینما، امور سیاسی، شخصیت‌های بزرگ تاریخ، امور علمی، امور مالی، امور مذهبی، مطبوعات، امور ورزشی، امور هنری.

مطالبی که در این دائرة المعارف به مسائل مختلف «اختر - فیزیک» شناسی اختصاص یافته است ۴ بخش مجزا را با عناوین Astronomie، Astronautique، Météorologie و Sciences de la Terre شامل میشود که جمع آنها ۹۵ صفحه کتاب (از صفحه ۲۶۰ تا صفحه ۳۵۵). هر صفحه مشتمل بر ۳ ستون و هر ستون شامل ۹۸ سطر است.

۳ - رپرتاژ مجله هفتگی Figaro Magazine فرانسه

در ۶ فوریه ۲۰۱۰ که اهمیت خاص آن انتشار عکس‌های در حد اعلا روشنی است که دوربین نجومی Hubble در سلسله عکس‌های «فضاکاوی» خود از حادثه‌ای با اهمیت سرسام‌آور یعنی از وقوع یک tsunami کائناتی گرفته است که جنبه‌های مختلف این واقعه در این رپرتاژ توسط Roger-Maurice Bonnet، اختر فیزیکدان کمیته جهانی بررسی‌های فضائی در مقام رئیس علمی آژانس اروپائی فضاپیمائی (ESA) که بر ماجرای کار دوربین نجومی Hubble از آغاز تا به امروز نظارت داشته مورد توضیح و ارزیابی قرار گرفته است.

بخش اول

جهان یهود

شب جدا کنند و آیات گذشت سالها و روزها و سالها باشند و به زمین روشنایی دهند. و دو نیر خاص را بصورت نیرهای اعظم می‌آفرینند، آنرا که بزرگتر است برای سلطنت روز و آنرا که کوچکتر است برای سلطنت شب، و ستارگان را نیز در آسمان جای میدهد تا روشنایی را از تاریکی جدا کنند. در روز پنجم به زمین فرمان میدهد که از انبوه جانداران پر شود و به پرندگان دستور میدهد که در آسمان به پرواز درآیند، و به ماهیان دستور میدهد که در دریا حرکت کنند^۱. در روز ششم آدم را به شکل خودش می‌آفریند و همه چرندگان و پرندگان و آبزیان دریاها را در زیر فرمان او قرار میدهد و آدم را نر و ماده می‌آفریند. و چون با خلقت آدم کار آفرینش او به پایان میرسد احساس رضایت میکند و همه آفریدگان خود را برکت میدهد. و بعد از آنکه از همه اینها فارغ میشود روز هفتم را که روز شنبه است به استراحت میگذراند و این روز را مبارک میخواند و آنرا روزی مقدس اعلام میکند.

در قرآن چون بنا به معمول این کتاب فصول خاصی به مطالبی معین اختصاص داده نمیشود، مطالب مورد نظر را می‌باید در خلال سوره‌های مختلف و آیه‌های آنها جست. در مورد خاص آفرینش سه سوره بقره و اعراف و طه از دیگر سوره‌ها گویاترند:

۱ - در تورات از این ماهی‌ها بصورت tannini نام برده شده که مفهوم غولان دریا یا نهنگ‌ها را دارد. این اصطلاح در چندین مورد دیگر نیز در عهد عتیق تکرار شده است (کتاب اشعیا، باب بیست و هفتم؛ کتاب ایوب، باب هفتم؛ مزامیر داود، مزمور ۷۴؛ سفر تثئیه، باب سی و دوم).

اسطوره آفرینش

در سرآغاز کتابی که با بیش از دو و نیم میلیارد نسخه تیراژ و ترجمه به ۲۲۱۲ زبان و لهجه و توزیع در کشورهای تقریباً ۲۰۰گانه جهان با چندین میلیارد نفر خواننده در درازای قرون Best-sellerترین کتاب تاریخ شناخته شده است و Bible نام دارد، ماجرای آفرینش شش روزه کائنات چنین آمده است که: در روز اول خدا آسمانها و زمین را می‌آفریند و فرمان میدهد که روشنایی پدید آید و آنرا از تاریکی جدا میکند و روشنایی را روز و تاریکی را شب نام میدهد. در روز دوم آبهای زیرین را از آبهای بالایی جدا میکند و فلکی را در میان آنها قرار میدهد و فلک را آسمان مینامد. در روز سوم آبهای زیر آسمان را در یک جا جمع میکند تا خشکی ظاهر شود و خشکی را زمین می‌نامد و آبها را دریا، و فرمان میدهد که در روی زمین درختان و گیاهان برویند و هر کدام از آنها بذره‌های خاص خودشان را داشته باشند تا بارور و کثیر شوند. در روز چهارم نیرهایی را در فلک آسمان می‌آفریند تا روز را از

«آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم (اعراف، ۵۴) و آنگاه عرش را آراستیم (سجده، ۲)، و همه هفت آسمان را بصورت طبقاتی منظم ساختیم و زمین را در زیر آنها بگستراندیم (ق، ۴۸) و خورشید و ماه را پدید آوردیم (ملک، ۳) تا هر کدام از آنها در اوقاتی معین به گردش درآیند (الرحمن، ۵) و سیر ماه را در منازلی معین (از هلال تا بدر) قرار دادیم تا بدینوسیله حساب سالها و روزها را نگاه دارید (یونس، ۵) ^۱، و آسمان را به زیور اختران آراستیم (ق، ۶) و چراغ ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکی‌های بیابان و دریا برافروختیم (انعام، ۹۷) و کوه‌ها را ستون‌های آسمان قرار دادیم (نازعات، ۲۷) و آبها را بصورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و آن دو را با حایلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان، ۵۳) و همه حیوانات را از آب آفریدیم که برخی از آنها بر شکم راه روند و برخی بر چهارپا (نور، ۴۵) و آدم را از خاک آفریدیم و به بهترین صورت آفریدیم (آل عمران ۵۹ و مؤمن، ۶۴) و روح را بر او دمیدیم (حجر، ۲۹)، و همه اینها

۱ - J. Katsh در کتاب تحقیقی خود بنام Judais, and the Koran این تعبیر را برگرفته از دو کتاب مذهبی یهودیان تلمود اورشلیم و میراش می‌شمارد که هدف خداوند را از تغییر دادن شکل ماه از هلال به بدر مشخص کردن روزهای مختلف مذهبی برای یادآوری انجام فرایض دینی مؤمنین میدانند و تذکر میدهد که این دو اثر در زمان محمد در نزد یهودیان عربستان مورد استفاده بوده است. همین پژوهشگر در تفسیر این آیه قرآن که «اگر از تو بپرسند که سبب هلال و بدر ماه چیست، بدانان بگو که منظور از آن تعیین اوقات حج و نیز معاملات مردم است» (بقره، ۱۸۹) مینویسد: در مزامیر داود نیز در تعبیری مشابه خطاب به یهوه گفته میشود «تو که ماه را آفریدی تا مراحل گذشت زمان را برای آدمیان مشخص کن» (مزمور صد و چهارم، بند ۱۹).

را در شش روز آفریدیم ^۱ و خسته هم نشدیم ^۲ (ق، ۳۷) در تورات گفته میشود که «خداوند دید که آدم در باغ عدن تنها است و گفت که خوب است برای او مصاحبی بیافرینیم پس خوابی سنگین بر آدم مستولی کرد و آنگاه یکی از دنده‌هایش را بیرون آورد و گوشت در جای آن گذاشت. و از آن دنده که گرفته بود زنی بساخت و وی را نزد آدم آورد، و آدم گفت این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم، و از این جهت او را «زن» نامید (سفر پیدایش، باب دوم، ۲۳).

قرآن به این مورد هیچ اشاره‌ای نمیکند.

در تورات از موجود برتری که خداوند به شکل خود می‌آفریند تنها بصورت مرد و از زنی که از دنده او بوجود می‌آورد تنها بصورت زن نام برده میشود اصطلاح آدم که هم در تورات و هم در انجیل بکار رفته از کلمه *âdamâh* آمده که آن نیز از کلمه *âdâm* به مفهوم کلی خاک گرفته شده است. تبدیل این اسم عام به یک اسم خاص یعنی «آدم» از اشتباه سن‌پول (Paulus) قدیس معروف جهان مسیحی ناشی میشود که هنگام ترجمه Vulgate (ترجمه یونانی تورات) دو اصطلاح آدم (به مفهوم برآمده از خاک) و حوا (به مفهوم مادر) را اسامی خاص نخستین مرد و نخستین زن آفریده شده خداوند دانسته است.

۱ - با آنکه در چندین مورد دیگر قرآن بر آفرینش جهان در عرض شش روز تاکید نهاده است، در سوره فصلت (آیه‌های ۹ و ۱۰) آمده است که «زمین را در دو روز آفریدیم و آسمان را نیز در دو روز و همه آنچه را که در روی زمین است در چهار روز دیگر».

۲ - اشاره‌ای آمیخته به ریشخند بدین گفته تورات که خداوند روز هفتم آفرینش را به رفع خستگی خود اختصاص داد.

قرآن به این موضوع نیز اشاره‌ای ندارد. در تورات از محلی که آدم پس از خلق شدن در آن جای داده شده بصورت «باغ عدن» یاد میشود، و در وصف آن گفته میشود که باغی است که چهار رودخانه از آن میگذرند. این کلمه Edenu یک کلمه عبری است که برای نخستین بار در سفر آفرینش (باب دوم، ۸ - ۱۰) بکار رفته و از ریشه بابلی Edinu آمده است که بطور کلی مفهوم باغ را دارد.

قرآن در یازده آیه (در سوره‌های توبه، رعد، نحل، کهف، مریم، طه، فاطر، ص، مؤمن، صف، بینه) از این باغ بصورت «جنات عدن» نام میبرد و آنرا ترکیبی از دو باغ جدا از یکدیگر معرفی میکند (الرحمن، آیه‌های ۴۶، ۴۸، ۵۴) ولی در آیه ۶۲ از همین سوره به وجود دو باغ دیگر اضافه بر این دو باغ نیز اشاره میکند. از «باغ عدن» در دو آیه قرآن بصورت فارسی «فردوس» یاد شده است (مؤمنون، ۱۱؛ اسری، ۱۰۷). در تورات و انجیل نیز چندین بار از بهشت به همین صورت فردوس سخن رفته است. در غزل غزلهای سلیمان گفته میشود: «عروس من فردوسی است که دره‌ایش بسته است» (غزل غزلهها، باب چهارم، ۱۲)، و در انجیل آمده است: «... و عیسی در بالای صلیب به خطاکاری که با او به دار کشیده شده بود گفت امروز با من در فردوس خواهی بود» (لوقا، باب بیست و سوم، ۴۳)؛ و نیز آمده است: «میدانم که این مرد به فردوس برده شد» (رساله دوم پائولوس به قرنتیان، باب دوم، ۴). در Apocalypse نیز گفته می‌شود: «کسی که رستگار شود از درخت زندگانی که در

فردوس خدا میروید خواهد خورد» (مکاشفه یوحنا، باب دوم، ۷).

در مورد آنچه بعد از خلقت آدم در بارگاه خداوند میگذرد تورات تذکر خاصی نمیدهد و بلافاصله آدم را در باغ عدن جای میدهد، ولی در قرآن در این باره یکی از اصولی‌ترین مطالب اسلامی به تفصیل بدین شرح مطرح میشود:

«هنگامیکه آدم را از خاک آفریدیم به ملائک گفتیم که بر او سجده کنند، و همه آنها سجده کردند^۱ مگر ابلیس^۲ که از این کار سرباز زد، و چون بدو گفتیم چه چیز باعث شده است که تو از سجده بردن به آدم خودداری کردی؟ گفت برای اینکه من برتر از اویم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک، و ما بدو گفتیم: بیرون شو و از آسمان فرود آ، که اینجا جای غرور و سرکشی نیست، و تو از این پس از جمله مطرودان ما خواهی بود. و شیطان گفت: اکنون که چنین است به من تا روز قیامت که مردگان زنده خواهند شد مهلتی ده، و ما بدو گفتیم: به تو مهلت میدهیم. آنگاه ابلیس گفت: بخاطر رفتاری که با من کردی من آدمیان را کمین خواهم کرد و آنها را از پیش و از پس و

۱ - در عرف مسلمانان سجده کردن تنها در برابر خداوند مجاز است، ولی این اصطلاحی است که در خود قرآن در این مورد بکار رفته است، و طبعاً مفهوم واقعی آن اظهار احترام فرشتگان به آدم و پذیرش سروری او بر ایشان است.

۲ - در ۱۱ آیه قرآن از شیطان به همین صورت ابلیس نام برده میشود (بقره، ۳۴؛ اعراف، ۱۱؛ حجر، ۳۱ و ۳۲؛ اسرا، ۶۱؛ کهف، ۵؛ طه، ۱۱۶؛ شعرا، ۹۵؛ سبا، ۱۰؛ ص، ۷۴ و ۷۵).

چپ و راست از راه بدر خواهیم برد و تو در میان بسیاری از آنان جایگاهی نخواهی داشت. (اعراف، ۱۰ - ۱۷) بدو گفتیم: برو و کارت را بکن، همانا که ما هر کس از اولاد آدم را که پیروی از تو کند همانند خود تو به دوزخ خواهیم فرستاد، پس با جمله لشکریان سواره و پیاده‌ات آنها را در اختیار خود گیر و در اموال و اولاد نیز با آنان شریک شو و همه را به وعده‌های دروغین بفریب که وعده تو چیزی جز فریب نخواهد بود، ولی تو توانایی تسلط بر بندگان خاص ما را نخواهی داشت، زیرا اینان وکالت خود را به خدای خود سپرده‌اند» (اسراء، ۶۲ - ۶۴).

در آیه‌های دیگری از قرآن، در همین باره گفته میشود «قسم به خداوند که فریب‌خوردگان ترا در روز حشر با شیاطین محشور میکنیم، و پس همگی آنانرا فرا می‌خوانیم تا گرد آتش جهنم زانو زنند. آنگاه بر هر یک از آنان که در برابر ما سرکشی کرده باشند و ما خود بهتر از هر کس بر احوالشان واقفیم آتش دوزخ را مقرر میداریم چنانکه سرانجام هیچیک از آنها بی‌عقوبت نمانده باشند، و در عرض متقیان را به بهشت می‌فرستیم (مریم، ۶۸ - ۷۲). و شیطان میگوید: در عوض من نیز به بندگان گمراه شده تو فرمان خواهم داد تا گوش حیوانات خویش را ببرند» (نساء، ۱۱۸).^۱

در جای دیگر قرآن به محمد دستور داده میشود که «چون خواهی تلاوت قرآن کنی، اول از شر وسوسه شیطان

۱ - اشاره به سنتی که در عربستان عصر جاهلیت برقرار بوده و آن بریدن گوش شتران یا گاوها و گوسفندهایی بوده است که بت پرستان آنها را وقف قربانی برای بت‌های مورد پرستش خود میکردند.

به خدایت پناه بر، زیرا شیطان را بر کسی که به خدا توکل کند تسلطی نیست» (نحل، ۹۸).

و باز در جای دیگر گفته میشود: «چون عمر جهان به پایان رسد، شیطان کسانی را که فریب او را خورده‌اند به تمسخر گیرد که خدای ما از روی حق به شما امکان درستکاری داد و من برخلاف حق به شما وعده‌هایی دروغین دادم، پس امروز ملاتم مکنید، بلکه نفس‌های خودتان را ملامت کنید، زیرا امروز نه شما می‌توانید فریادرس من باشید و نه من می‌توانم فریادرس شما باشم، چون خودم نیز به شرکی که شما به اغوای من بدان روی آوردید معتقد نیستم» (ابراهیم، ۲۲).^۱

تورات و قرآن هر دو از زندگی آدم و حوا در باغ عدن به تفصیل سخن می‌گویند، ولی برداشتهایشان در این باره کاملاً متفاوت است. در تورات خداوند حیوانات و پرندگان را به نزد آدم می‌آورد و آدم به هر یک از آنها نام معینی میدهد که از آن پس آنها به همان نام خوانده میشوند (سفر آفرینش، باب دوم، ۱۰). ولی در قرآن این خود خداوند است که اسامی آنها را به آدم می‌آموزد، و در این مورد با یک نوع زرنگی خاص در برابر ملایک عمل میکنند که این آیه بدان اشاره دارد:

۱ - در ۶۸ آیه مختلف قرآن از شیطان بصورت مفرد و در ۱۷ آیه دیگر بصورت جمع (شیاطین) یاد شده است. Goldziher در سخنرانی خود در نخستین کنگره خاورشناسان این موضوع را نشانی از تأثیر برداشتهای مزدائی اورمزد و اهریمن در معتقدات اسلامی دانسته است.

«... و خداوند اسامی همه چیز را به آدم آموخت. آنگاه خود آن اشیاء را به ملائک عرضه داشت و گفت که اگر برتری آدم را بر خود منکرید اسامی اینها را بگوئید. ملائک گفتند ای خدای بزرگ، ما چیزی را بجز آنچه تو خود به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم. پس خداوند فرمود: ای آدم، ملائک را به حقایق این اسامی آگاه ساز و آدم آنها را آگاه ساخت. آنگاه خداوند فرمود: ای فرشتگان، اکنون دانستید که من بر همه پنهانی‌های آسمان و زمین و آنچه آشکار و نهان است آگاهم (بقره، ۳۱ - ۳۳)

در تورات مار است که آدم و حوا را وسوسه میکند تا میوه درخت ممنوعه را بخورند و در قرآن شیطانست که چنین میکند. و خود آنچه میخورند در تورات سیب است^۱ و در قرآن گندم، هر چند که خوردن گندم چندان جاذبه‌ای ندارد که به ارتکاب گناه ارزش داشته باشد.

در تورات از «درخت زندگی» نیز نام برده میشود که در باغ عدن روئیده است و خوردن میوه آن زندگی جاوید میدهد، ولی به آدم (و حوا) امکان خوردن آن داده نمیشود.

در مورد آنچه پس از اخراج آدم و حوا از باغ عدن و استقرار آن دو در زمین روی میدهد نیز برداشت تورات با برداشت قرآن اختلاف دارد، زیرا در تورات آدم با حوا همخوابگی میکند و حوا باردار میشود بی آنکه سخنی از توبه

۱ - در تورات نامی از سیب برده نمی‌شود، و اشاره بدین میوه از اشتباهی ناشی میشود که قدیس بزرگ مسیحی Geronimo در ترجمه یونانی خود از اصل عبری تورات به زبان یونانی (Vulgate) کلمه malum را که هم معنی ممنوع و هم معنی سیب دارد به مفهوم دومی آن ترجمه کرده و نتیجه گرفته است که میوه‌ای که آدم و حوا خوردند سیب بوده است.

به آن دو به میان آید، ولی در قرآن آدم از بابت گناهی که کرده است توبه میکند و خدا توبه‌اش را می‌پذیرد (بقره، ۳۷) و برای او لباس می‌فرستد تا فرزندان آدم نیز لباس پوشیدن را یاد بگیرند.

مفسرین قرآن در قرون بعدی به استناد احادیثی که در طول زمان ساخته شدند، روایت کرده‌اند که آدم پس از سقوط از بهشت به قله کوهی در جزیره سرانندیب (سری لانکای کنونی) افتاد که به همین جهت قله آدم نامیده می‌شود و زیارتگاه سالانه صدها هزار نفر است، و حوا به جده، در بندر کنونی عربستان سعودی در نزدیکی مکه) افتاد، شیطان نیز که به همراه آندو از بهشت بیرون رانده شد به اصفهان پرتاب شد. پس از استغاثه آدم به درگاه خداوند بدو اجازه داده شد که دوباره او و همسرش به یکدیگر ملحق شوند و سرانجام این دو در محلی میان مشعرالحرام و عرفات بهم میرسند، اما شیطان پایگاه اصلی خود را همچنان در شهر اصفهان نگاه می‌دارد.

بر مضمون توراتی آفرینش تا به امروز انتقادهای فراوان صورت گرفته و بر ناهماهنگی‌ها و اشتباه‌های آن از جانب روشنگران قرن فروغ و بعد از آن انگشت بسیار نهاده شده است که بیش از یکصد مورد از آنها را در کتاب La Bible enfin expliquée (ارزیابی نهایی کتاب مقدس) ولتر میتوان یافت، و شاید جالبترین این انتقادهای این باشد که با آنکه در شرح مربوط به روز ششم آفرینش از خلقت آدم و حوا به صورت یک جفت مرد و زن نام برده شده، در باب بعدی آن گفته میشود که خداوند دید که آدم تنها است و

گفت بهتر است مصاحبی برای او بسازیم، و بدین منظور او را بخواب برد و دنده‌اش را بیرون آورد و از آن حوا را ساخت.

با اینهمه، ایرادهایی اساسی‌تر را در مدارکی میتوان یافت که در سال ۱۸۷۲ بصورت مجموعه الواح توسط هیئت باستان‌شناسی انگلیسی در عراق بدست آمد و اکنون این الواح در اختیار British Museum لندن قرار دارند.^۱ مطلبی که در یازدهمین لوحه این مجموعه نوشته شده است روشن میکند که تمامی اسطوره توراتی آفرینش در هزاره دوم پیش از میلاد در بابل ساخته شده و تازه خود آن نیز از منظومه قدیمی‌تری متعلق به چهار هزاره پیش اقتباس شده است. منظومه بابلی چنین آغاز میشود که «خدایان تمام دنیا را از آب آفریدند در آنوقتی که لجه‌ای (گردابی) دورتادور زمین را فرا گرفته بود، و زمین سطحی مدور بود که بر گرد آن کوهها افراشته شده بودند و سقف آسمان بر آنها تکیه داشت، و خدایان آبهای شور را از آبهای شیرین جدا کردند و چهار رودخانه بزرگ را در زمین جاری کردند. و آنگاه روئیدنی‌ها و درندگان و چرندگان و پرندگان و ماهیان را آفریدند، و سپس روح زندگی توسط دوماساگا (خدای مذکر) و کاتومادوک (خدای مؤنث) در همه آنها دمیده شد».

در اسطوره قدیمی‌تری که بدان اشاره شد گفته میشود که الهه Nim - tu خاک زمین را با خون یکی دیگر از خدایان

۱ - در فصل مربوط به طوفان نوح توضیح بیشتری در این باره داده شده است.

درمی‌آمیزد و از آن خمیری می‌سازد که نخستین مرد و زن از آن بوجود آورده میشوند. این منظومه بابلی در کتابی با عنوان «زمانی که خدایان انسان‌ها را می‌آفریدند» در کلکسیون بنام «افسانه‌های اساطیری تمدن‌های بین‌النهرین» که توسط پژوهشگری بنام ساموئل کرمر گردآوری شده به چاپ رسیده است. در همین منظومه بابلی اسطوره آفرینش هفت روزه کائنات و آنچه در جریان این هفت روزه بصورت روز به روز انجام شده را به همان صورت توراتی آن می‌توان یافت.

به نوشته تورات آدم پس از آغاز زندگی در زمین با زن خود زندگی می‌کند و او باردار می‌شود و قابیل را بدنیا می‌آورد، و بار دیگر باردار می‌شود و هابیل را می‌زاید. و هابیل گله‌بان و قابیل کشاورز می‌شود. و بعد از گذشت ایام قابیل از محصول زمین خود برای هدیه به خداوند میوه می‌آورد و هابیل بره‌ای تازه زاده شده را و خداوند هدیه هابیل را می‌پذیرد و هدیه قابیل را رد میکند و بهمین جهت قابیل در صحرا برادرش را میکشد و این اولین خونی است که بر زمین ریخته میشود.

بعدها قابیل با زوجه خود نزدیکی میکند و او باردار میشود و فرزندی می‌زاید. از اینجا تا آخر باب چهارم سفر آفرینش شرح یکنواخت فرزندان است که نسل به نسل از آدم پدید می‌آیند و فهرست کلی آنها و تعداد سالهایی که عمر کرده‌اند بدین قرار است: آدم ۹۳۰ سال، اوشعبث ۹۱۲ سال، انوش ۹۰۵ سال، قینان ۹۱۰ سال، مهلیلی ۸۹۵ سال، بارد ۹۶۲ سال، خنوخ ۳۶۵ سال، منوشالح ۹۶۹ سال،

لمک ۷۸۷. سال و لمک صاحب فرزندی بنام نوح میشود که طوفان در زمان او اتفاق می‌افتد. بدین ترتیب از هبوط آدم تا طوفان نوح ۸۳۷۰ سال می‌گذرد.

در قرآن داستان هابیل و قابیل تقریباً به همان صورت توراتی آن نقل شده. با این ویژگی که شدیداً بر آن مهر اسلامی زده شده است:

«... و بخوان بر مردمان حکایت دو فرزند آدم (هابیل و قابیل) را که خواستند قربانی کنند، ولی ما قربانی یکی از آنها را پذیرفتیم و قربانی آن دیگری را نپذیرفتیم: و قابیل به برادرش گفت که البته ترا خواهم کشت، ولی وی جواب داد که خدا قربانی پرهیزکاران را پذیرا است و اگر تو به کشتن من دست برآوری من هرگز به قتل تو دست نخواهم زد، زیرا از خدایتعالی می‌ترسم و از او می‌خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو هر تو به خود تو بازگردند تا از جهنمیان شوی و به جزای ستمگران برسی. ولی نفس قابیل او را بر کشتن برادرش ترغیب کرد و از این بابت در صف زیانکاران درآمد، و خدا کلاغی را فرستاد تا زمین را به چنگال بخرشد و به قابیل نشان دهد که چگونه میتواند بدن بی‌جان برادرش را در خاک پنهان کند، وی با خود گفت وای بر من آیا من از این کلاغ عاجزترم تا نتوانم جسد برادرم را زیر خاک پنهان کنم؟ پس چنین کرد اما سخت از کار خود پشیمان شد. بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم فرستادیم که هر کس نفسی را بدون حق قصاص کند یا بی آنکه مقتول فسادی در زمین کرده باشد به قتل برساند مانند آن است که همه مردم را کشته باشد (سوره مائده، ۲۷ - ۳۲).

پس از نقل ماجرای هابیل و قابیل، بقیه روایت توراتی مربوط به شجره‌نامه وارثان آدم و حوا در قرآن نادیده گرفته میشود و بی‌فاصله به موضوع طوفان نوح پرداخته میشود.

نمی‌روند و از دیدگاه یهوه این نافرمانی آنان «شرارت» به حساب می‌آید، بدین جهت وی از آفرینش انسان‌ها پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد که همه آنها را، همراه با سایر موجوداتی که آفریده است یعنی حیوانات و پرندگان و حشرات در طوفان فراگیری که پدید می‌آورد غرق کند. ولی نوح را می‌بیند که مردی عادل است و همواره به راه اطاعت او می‌رود. لاجرم او و نزدیکانش را از هلاکت برکنار می‌دارد و این موضوع را به آگاهی خود او می‌رساند. و دستور می‌دهد که مشغول ساختن یک کشتی شود تا او و همراهانش در آن جای گیرند و از غرق شدن نجات یابند، و دقیقاً معین می‌کند که مشخصات این کشتی چه می‌باید باشد: «و خدا به نوح گفت: برای خود کشتی بساز به طول سیصد ذراع و عرض ۵۰ ذراع و ارتفاع سی ذراع^۱ و برای آن درچه‌ای بساز که روشن بماند. و در آن طبقات تحتانی و

اصطلاح عبری چنین کسانی جبار gibbōrin خوانده میشوند. بعداً در سفر اعداد تورات (باب سیزدهم، بندهای ۳۰ - ۳۸) گفته میشود که اطرافیان موسی پس از خروج یهودیان از مصر و رسیدنشان به مرزهای کنعان درصدد تصرف «ارض موعود» خود برآمدند، ولی کسانی از آنها که برای بررسی اوضاع وارد آنجا شدند در بازگشت گفتند که ما توانایی این کار را نداریم، زیرا این سرزمینی است که مردانی مافوق بشر آنجا را در اشغال خود دارند و آنها غولانی هستند که ما در برابر آنها ملخ‌های ناچیزی بیش نبودیم، و یقیناً خود آنها هم به همین صورت به ما می‌نگریستند». در تورات از این مردان استثنایی با عنوان «بنی‌الوهیم» (beney Elohim) یاد میشود که معنی «پسران خدا» را میدهد. در کتاب اول پادشاهان (باب بیست و نهم، ۱۹) این‌ها «سپاهیان خدا» شمرده شده‌اند.

۱ - در اصل عبری تورات، از این واحد به صورت عماه یاد شده که معادل ۵۲،۵ سانتیمتر امروزی است. خود این واحد طول نیز از مقیاس طولی بابلی‌ها گرفته شده که عماتو نامیده میشده است.

افسانه طوفان نوح

تورات پس از نقل مبسوط شجره‌نامه فرزندان آدم و حوا در طول ۱۰۳۷۰ سال، ماجرای شگفت‌آور «پسران خدا» را نقل میکند که طوفان نوح بخاطر آنها صورت می‌گیرد. خلاصه باب ششم داستان سفر آفرینش که بدین ماجرا اختصاص یافته چنین است:

آدمیانی که از نسل آدم و حوا و فرزندان آنها زاده شده‌اند روزبروز زیادتر میشوند و پسران و دخترانی بدنیا می‌آورند. بسیاری از این دختران زانی زیبا هستند که مورد علاقه پسران خدا قرار می‌گیرند و اینان از آسمان به زمین می‌آیند و با ایشان ازدواج می‌کنند و از این ازدواج‌ها فرزندان متولد میشوند که تنومندتر و مقتدرتر از مردم معمولی هستند^۱ و دیگر به آسانی زیر بار پیروی از یهوه

۱ - مفسرین تورات از دیرباز این «پسران خدا» را ملائکی دانسته‌اند که قبلاً در خدمت یهوه بسر می‌بردند، و در کتاب ایوب نیز به همین صورت از آنان یاد شده است، ولی این ملائک با پائین آمدنشان بروی زمین و همخوابگی‌شان با دختران زمینی جنبه آسمانی خود را از دست می‌دهند و تبدیلیه مردان نیرومندی می‌شوند که مافوق آدمیان معمولی هستند و در

فوقانی بساز و حجره‌ها بنا کن و درون و بیرونشان را قیراندوده کن» سپس بدو دستور میدهد که چون کشتی آماده شود، از کلیه حیوانات روی زمین هفت حیوان نرینه و مادینه از جمع آنهائیکه حلال گوشتند، و دو حیوان نرینه و مادینه از آنهائی که خوردنشان حرام است، و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت در کشتی بیاورد و برای همه آنها آذوقه فراهم کند، و در هنگامیکه می‌باید طوفان آغاز شود او همسرش و پسران او و همسرانشان نیز داخل کشتی شوند و خدا خود در ورودی و خروجی آنها را پشت سرشان خواهد بست. چنانکه مقرر شده بود، یک هفته پیش از شروع طوفان، خداوند به نوح خبر می‌دهد که هفت روز دیگر طوفان شروع می‌شود و چهل روز و چهل شب پیایی باران می‌بارد. روز هفدهم از ماه دوم در سال ششصدم از زندگانی نوح، روزنه آسمان گشوده و چشمه‌های لجه عظیم شکافته می‌شوند، و چهل روز و چهل شب باران بی‌وقفه بر زمین می‌بارد، چنانکه همه کوه‌ها از آب پوشیده می‌شوند و هر موجود جاندار از بهائم و پرندگان و حشرات خزنده و جمیع آدمیان می‌میرند. در چهلمین روز خداوند نوح و همراهان او در کشتی را به یاد می‌آورد و باد را فرمان می‌دهد که بر زمین بوزد و باران را که بایستد. و باران می‌ایستد و آب‌ها رفته رفته فرو می‌نشینند و قله‌های کوه‌ها پدیدار می‌شوند، و در روز هفدهم از ماه هفتم کشتی نوح بر کوه آرات می‌نشیند. در این هنگام نوح دریچه کشتی را می‌گشاید و کبوتری را رها می‌کند، اما کبوتر جایی برای نشستن نمی‌یابد و به ناچار به کشتی باز می‌گردد. و نوح هفت روز

دیگر درنگ می‌کند و باز کبوتر را رها می‌کند، و این بار کبوتر در حالی که برگ زیتونی در منقار دارد باز می‌گردد و نوح درمی‌یابد که آب در روی زمین کمتر شده است. و برای سومین بار هفت روز دیگر کبوتر را رها می‌کنند، و این بار دیگر کبوتر بر نمی‌گردد. سرانجام در روز اول از ماه اول سال ششصد و یکم زندگی نوح زمین به کلی خشک می‌شود. و خدا به نوح دستور می‌دهد که اینک تو و زنت و پسران تو و زنانشان از کشتی بیرون بیائید و همه حیواناتی را نیز که در کشتی هستند خارج کنید تا دوباره بر زمین پراکنده شوند و تولیدمثل کنند. و نوح پس از خروج از کشتی مذبحی برای خداوند بپا می‌کند و از هر حیوان حلال گوشت و هر پرنده که در کشتی بوده‌اند قربانی‌هایی برای یهوه در آتش مذبح می‌گذارد. و خداوند بوی خوش کباب آنها را می‌بوید و با خود می‌گوید که از این پس دیگر زمین را به سبب شرارت آدم‌ها لعنت نکنم و بگذارم آنها کشاورزی و گله‌داری خود را در روز و شب و زمستان و تابستان ادامه دهند، و جمیع حیوانات زمین و پرندگان آسمان و ماهیان دریا را در زیر فرمان آنها قرار دهم تا آدمیان از آنها برای خود طعام تهیه کنند. (خلاصه شده از باب‌های هفتم و هشتم سفر پیدایش).

در باره همین طوفان در قرآن آمده است:

«... و به نوح وحی کردیم که به ساختن کشتی در حضور ما و به دستور ما مشغول شو، و او به ساختن کشتی پرداخت، و چون از این کار فارغ شد به او خطاب کردیم که از هر جفتی دو فرد نر و ماده بردار و با جمیع زن و

فرزندانت و آنهائیکه به تو ایمان آورده‌اند به کشتی برو تا به نام خدا کشتی روان شود و به ساحل نجات برسد (هود، ۳۸ - ۴۰)، و به نوح گفتیم که همه اهل بیت خود را بجز آن فرزندان که به هلاک او تصمیم گرفته‌ایم به کشتی بنشان، و چون با همراهانت در کشتی نشستیم ما را تسبیح‌گوی (مؤمنون، ۲۷ و ۲۸)، و چون موعد قهر ما فرا رسید از تنور آتش آب بجوشید و کشتی بر روی امواج مانند کوه به گردش درآمد، تا آن هنگام که به زمین خطاب شد که آب را فروبر، و به آسمان خطاب شد که باران را قطع کن، و آب به یک لحظه خشک شد و کشتی بر روی کوه جودی قرار گرفت^۱. و به نوح خطاب شد که از کشتی فرود آی که سلام و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن امت‌ها و قبایلی باد که با تو همراهند (هود، ۴۱ - ۴۸)،... و نوح را با همه آدمیان و حیواناتی که در کشتی وی بودند به ساحل سلامت رسانیدیم و باقی مردم را در دریا غرق کردیم (شعرا، ۱۱۹)، والبتّه این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما آن را به تو وحی کنیم تو و قومت از آن خبری نداشتید (هود، ۴۹)».

همین مضمون در چند سوره دیگر قرآن تکرار شده است. میان روایت قرآنی طوفان نوح و اصل توراتی آن این اختلاف وجود دارد که کشتی‌نشینان تورات جمعاً هشت نفرند که عبارتند از نوح و همسرش، و دو فرزند نوح و لوط با همسرانشان. ولی در روایت قرآنی، خدا به نوح امر میکند

۱ - محل این کوه دقیقاً معلوم نیست. احتمالی که بیشتر مورد قبول است آن را یکی از کوهستان‌های مرکزی عربستان می‌داند.

که زن خودش و زن لوط را که به شوهرانشان خیانت می‌کنند و نیز یکی از پسرانش را که گفته بود به کوه بلندی می‌رود تا آب به او نرسد و ضرورتی برای رفتن در کشتی نمی‌بیند به کشتی خود راه ندهد. و این پسر همراه با سایر مردم در آب غرق می‌شود.

آخرین لوحه این مجموعه که «لوحه یازدهم» نام دارد حاوی منظومه‌ای اساطیری است که به صورتی آشکار افسانه طوفان نوح تورات از آن گرفته شده است. خلاصه این منظومه، که کشف آن خود طوفان دیگری را چه در جهان باستان‌شناسی و چه در دنیای مذهبی برانگیخت، از روی ترجمه متن کامل آن که در سال ۱۹۶۹ در لندن به چاپ رسیده است، چنین است:

«خدایان بزرگ چهارگانه، آنو، بعل، نی‌بیب، انوکی، از آفرینش آدمیان پشیمان می‌شوند، و در یک جلسه کنگاش در کنار نهر فرات تصمیم می‌گیرند که همه آدمها را همراه با دیگر موجودات زمین با طوفانی از آب از میان ببرند. ولی «آ» Eâ خدای آب‌ها که در این جمع حضور دارد قلباً با نابودی نوع بشر مخالف است، بدین جهت محرمانه تصمیم خدایان را به نیزارهای کنار فرات خبر می‌دهد، و آنها نیز پیام «آ» را به گوش ماهیگیری بنام اوتاناپیشتم می‌رسانند و بدو هشدار می‌دهند که هر چه زودتر خانه‌ای را که در ساحل رودخانه برای خودش ساخته است خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد و زن و فرزند و اثاثه خانه خود و نیز یک جفت نر و ماده از هر یک از چرندگان و پرندگان را در آن جای دهد تا از این راه زندگی در روی زمین ادامه

یابد، زیرا که بزودی مرگ به سراغ همه زندگان خواهد آمد. اوتاناپیشتم این توصیه‌ی خدای آب‌ها را می‌پذیرد و کشتی بزرگی به طول ۱۲۰ ذراع می‌سازد و خانواده و چهارپایان خود و جفت‌هایی از هر کدام از حیوانات و پرندگان منطقه‌ی خویش را در آن جای می‌دهد. در این ضمن موعد تعیین شده توسط شمش (خدای آفتاب) فرا می‌رسد و در پیچه طوفان گشوده می‌شود و شش روز و شش شب باران سیل‌آسا از آسمان می‌بارد و آب از زمین می‌جوشد. وقتیکه در سپیده‌دم روز هفتم طوفان آرام می‌گیرد، همه‌ی آدمیان و چرندگان و پرندگان نابود شده‌اند و فقط اوتاناپیشتم و همراهان او در کشتی وی که بر قلعه کوه نیسیر به خاک نشسته است زنده میمانند. برای اطمینان از فرو نشستن طوفان، اوتاناپیشتم کبوتری را از کشتی به بیرون می‌فرستد که وی پس از مدتی به علت آنکه جایی برای نشستن نیافته است باز می‌گردد. بعداً کلاغی را به همین منظور می‌فرستد ولی این بار کلاغ باز نمی‌گردد، آن وقت کشتی‌نشینان، اعم از آدمیان و چرندگان و پرندگان از آن بیرون می‌آیند و دور تازه‌ای از زندگی در روی زمین آغاز می‌شود.»

ترجمه‌ی بخش پایانی این داستان در حماسه‌ی گیلگمش عیناً چنین است:

«در آغاز هفتمین روز طوفان، کبوتری را از کشتی بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و باز گشت. اندکی دیگر پرستویی را بیرون آوردم و پرواز دادم. او نیز رفت و باز گشت، زیرا جایی برای نشستن نیافته بود. بار دیگر کلاغی را بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و دید که آب‌ها فرو نشسته بودند.

خورد و بازیگوشی کرد ولی بازنگشت. آنوقت گوشت قربانی را بر بالای کوهی که کشتی بر آن نشسته بود روی آتش گذاشتم و خدایان بوی دلپذیرش را شنیدند.»

باید یادآوری شود که روایت بابلی - آشوری طوفان، شمش خدای آفتاب این طوفان را برای این بوجود آورده است که تنها مردم Choutoupak^۱ را که فاسد شده‌اند تنبیه کند و نه همه آدمیان را، و این یهوه است که شدت عمل را زیادتر کرده است.

نقاط ضعف داستان توراتی نوح از دیرباز برای پژوهشگران، حتی کسانی از خود یهودیان منجمله Baruch Spinoza شناخته شده بوده است، از میان این نقاط ضعف بخصوص می‌توان بر دو نکته انگشت نهاد.

نکته اول این است که یک کشتی، ولو آنکه کشتی محقر نوح نباشد، بلکه کشتی باشد که با پیشرفته‌ترین تکنولوژی عصر حاضر ساخته شده باشد، در ابعادی که در تورات دقیقاً تعیین شده است نه تنها نمی‌تواند همه چرندگان و خزندگان و پرندگان را جفت جفت در خود بپذیرد، بلکه نمی‌تواند حتی تعدادی از حیوانات بزرگ جثه‌دار را هم در خود جای دهد، چه برسد به آنکه «تمامی» جانداران روی زمین به داخل آن رانده شوند. طبق آماري که در سالنامه بسیار معتبر quid نقل شده از هنگام پیدایش موجودات زنده بر روی زمین تاکنون، در حدود ۵۰ میلیارد

۱ - این شهر در محلی قرار داشته است که اکنون میان بغداد و حله واقع است و ابوحیه نام دارد.

نوع موجود در روی زمین زیسته‌اند که در جهان امروز تنها یک هشت هزارم از آنها باقی مانده‌اند. از این تعداد تاکنون از جانب کارشناسان زیست‌شناسی برای ۷/۸ میلیون آنها شناسنامه صادر شده است ولی طبق برآوردها هنوز ۶۰ تا ۸۰ میلیون نوع دیگر، بخصوص حشرات وجود دارند که صورت‌برداری نشده و شناسنامه دریافت نداشته‌اند. لازم به توضیح است که ۳۶ صفحه از نشریه علمی quid (که هر صفحه آن شامل سه ستون و هر ستون شامل یکصد سطر است) به توضیحات جامع و دقیقی درباره تاریخچه پیدایش و مرگ این موجودات زنده روی زمین از آغاز تاکنون اختصاص داده شده است.

نکته دوم این است که از نظر فیزیکی حتی اگر هم ریزش بی‌وقفه باران به مراتب بیشتر از چهل شبانه روز مورد روایت تورات بطول انجامیده باشد ممکن نیست آب‌های روی زمین به اندازه‌ای بالا بیایند که کوهی چون آرات را با ۵۱۶۵ متر ارتفاع در زیر خود بیوشانند. و اگر تورات چنین افسانه‌ای را روایت کرده است، بخاطر این است که نویسندگان سفر آفرینش رونوشت ناشیانه و مبالغه‌آمیزی از افسانه‌های باستانی کهن‌تری را به عنوان ماجرای که در تاریخ مورد نظر آنها اتفاق افتاده ارائه کرده‌اند. لازم است در این باره توضیحات بیشتری به خوانندگان داده شود.

در سال ۱۸۷۲ یک هیئت باستان‌شناسی انگلیسی در بین‌النهرین که به سرپرستی G. Smith اداره میشد، به یک سلسله الواح بابلی دست یافت که حماسه باستانی گیلگمش مهمترین اثر ادبی دوران باستان (تدوین شده در اواخر هزاره

دوم پیش از میلاد مسیح) از جمله آنها بود، و معلوم شد که خود این حماسه نیز اقتباسی از یک منظومه قدیمی‌تر متعلق به دو هزار سال پیش از آن است که در سومر سروده شده بوده است.

در قرآن طبعاً ماجرای طوفان نوح نمی‌توانسته است با اشاره به «پسران خدا» که حتی بردن نام آنها هم کفرآمیز بوده همراه باشد، ولی این امر نمی‌تواند مجوزی بر این قرار گیرد که یک برداشت دستکاری شده دیگر از همین قبیل در جای آن گذاشته شود، یعنی خدایان قبایل بت‌پرست عربستان زمان محمد که در تاریخ تعیین شده طوفان نوح در تورات اصولاً وجود خارجی نداشته‌اند جای این پسران خدا را بگیرند، و اتفاقاً این درست همان کاری است که در آیه بیست و سوم سوره نوح صورت گرفته است یعنی در این آیه «واد» و «سوعا» و «یعوث» و «یعوق» و «نسر» بتهای مورد پرستش قبایل یمنی و قبایل ثمود و حمدانی و صائبی جده و مدینه و مکه بصورت همان پسران خدایی نام برده شده‌اند که «شرارت» آنها خدا را به برانگیختن طوفان نوح واداشته بود. در باره این دستکاری مقاله‌ای تحقیقی به قلم A. Ryckman در مجله معروف Muséon بلژیک، (شماره بیست و ششم، سال ۱۹۵۱ با عنوان آئین‌های اعراب در دوران ماقبل اسلامی Les religions arabes préislamiques بچاپ رسیده است.

تارح و همسرش سارا و برادرزاده‌اش لوط از اور راهی شهر حران می‌شود.^۱ اقامت آنان در این شهر مدت زیادی بطول می‌انجامد. بطوریکه هنگام ترک حران آبرام ۷۵ سال دارد. پدر او تارح در ۲۰۵ سالگی در همین شهر میمیرد.

بار دیگر یهوه به خواب آبرام می‌آید و بدو دستور می‌دهد که این شهر را نیز ترک گوید و به سوی سرزمینی که بدو نشان خواهد داد حرکت کند، و آبرام باتفاق زوجه‌اش سارا و برادرزاده‌اش لوط همه اندوخته‌ای را که در مدت توقف خود در حران فراهم کرده است برمی‌دارد و از حران به سوی سرزمین کنعان می‌رود و سرانجام در محلی بنام شکیم^۲ پا به خاک کنعان می‌گذارد که سرزمینی متعلق به کنعانیان است. از بد اقبالی آبرام، در این هنگام قحطسالی شدیدی بر سرزمین کنعان حکمفرما است، بطوریکه او ناگزیر میشود باتفاق همسر خود به سرزمین مصر که سرزمین آباد و مرفهی است و پادشاهی بنام فرعون بر آن حکومت می‌کند مهاجرت کند. خلاصه آنچه تورات در این باره روایت می‌کند چنین است:

«... و آبرام از زمین کنعان به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در کنعان شدت میکرد، و واقع شد که چون نزدیک به ورود به مصر شدند آبرام به سارا گفت

- ۱ - شهر باستانی حران شهری در فاصله یکساعت و نیمی راه بسوی شمال غربی شهر کنونی همین نام در سوریه قرار داشته است.
- ۲ - شکیم شهری باستانی است که در زمان حکومت جانشینان اسکندر بر فلسطین Neapolis نامیده میشد و امروزه Naplouse خوانده می‌شود. بقایای شهر کهن شکیم که از زیر خاک بیرون آورده شده اکنون تل‌البطه نام دارد.

داستان ابراهیم

پس از گذشت ۱۳۳۳۷ سال بر هبوط آدم بروی زمین و گذشت ۲۹۶۷ سال بر طوفان نوح، مردی که بعداً پیامبر بزرگ آیین توحیدی یهود و مسیحیت و اسلام شناخته می‌شود (و به همین جهت این آئین‌ها آئین‌های ابراهیمی نام می‌گیرند) در شهری بنام Ur در کلدان متولد میشود^۱ و از جانب پدر آبرام نام می‌گیرد. در سنین جوانی با زن زیبایی بنام سارا ازدواج می‌کند. ولی یک شب یهوه را که هنوز برای قوم اسرائیل شناخته شده نیست در رؤیا می‌بیند که از او می‌خواهد شهر زادگاهش را ترک کند و به سوی سرزمینی که وی بدو نشان خواهد داد برود، و آبرام به اتفاق پدرش

- ۱ - این شهر که در دوران آبادی خود مهمترین شهر بین‌النهرین به شمار می‌آمده و در چهار هزاره پیش پایتخت سومر بوده است، در کنار رود فرات قرار داشته است، ولی اکنون باستان‌شناسان توانسته‌اند فقط بقایای ویران شده آن را در محلی که تل‌المغیر و تل‌العبد نامیده می‌شوند از زیر خاک بیرون آورند. از نظر مذهبی شهر اور در تمدن‌های باستانی شهرت خود را مرهون پرستش خدای ماه بوده که پیروان زیادی در دیگر شهرهای بین‌النهرین منجمله شهر حران که به نوشته تورات ابراهیم باتفاق زن خود پدرش و نابرداری خودش لوط بدانجا سفر کرده‌اند داشته است.

می‌دانم که تو زنی نیکومنظر هستی و ممکن است اهل مصر بگویند این زوجه او است پس مرا بکشند و ترا زنده نگاه دارند، پس بدانان بگو که تو خواهر من هستی تا به سبب تو زنده بمانم. و چون وارد مصر شدند مأموران فرعون دیدند که سارا بسیار زیبامنظر است و او را در حضور فرعون ستودند، پس به امر فرعون او را به حرمسرای وی بردند، و فرعون به خاطر او با آبرام احسان نمود و برای او گاو و الاغان و ماده الاغان و شتران و غلامان و کنیزان فرستاد. ولی خداوند فرعون و زنان حرم او را به سبب سارا زوجه آبرام به بلایای سخت مبتلا ساخت، و کاهنان او این را به وی گفتند، پس فرعون آبرام را خواند و گفت این چیست که به من کردی و چرا به من خبر ندادی که او زوجه تو است و من او را به حرم خود بردم. و اینک زوجه خودت را بردار و از کشور من برو. آنگاه به مأموران خود فرمود تا آبرام را با زوجه‌اش و همه آنچه بدو بخشیده شده بود روانه کردند.» (سفر آفرینش، باب چهاردهم).

در باب بیستم همین «سفر آفرینش» به ماجرای مشابهی، این بار در سرزمین جرار اشاره می‌شود.^۱ در این باره در تورات آمده است:

«پس آبرام از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور ساکن شد و در جرار منزل گرفت. و در خصوص زن خود سارا گفت که او خواهر من است، و ابی

۱ - این شهر احتمالاً محلی در میان غزه و بیرشبع بوده است که در اصطلاح محلی امروزه تل‌الشریعه خوانده می‌شود و رودخانه‌ای سیلابی بنام وادی‌الشریعه از آن می‌گذرد.

ملک پادشاه جرار^۱ فرستاده سارا را به حرم خود برد، ولی خداوند در رؤیای شب بر ابی‌ملک ظاهر شد و به وی گفت که اینک تو مرده‌ای زیرا این زن که گرفتی زوجه کس دیگر است. و ابی‌ملک هنوز با سارا نزدکی نکرده بود. پس گفت: ای خداوند مگر او به من نگفت که این زن خواهر من است و زن نیز گفت که او برادر من است و من به ساده‌دلی خود این را کردم، و آیا از این بابت امتی بی‌گناه را هلاک خواهی کرد؟ و خدا وی را در رؤیا گفت من نیز می‌دانم که این را به ساده‌دلی خود کردی، و تو را هشدار دادم که به من خطا نوری و با او همخوابگی نکنی پس الآن زوجه این مرد را به او رد کن، زیرا که او پیغمبر من است و برایت دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و بامدادان ابی‌ملک برخاست و جمیع خادمان خود را طلبید و این امور را به سمع ایشان رسانید و آنان بسیار ترسان شدند. پس ابی‌ملک ابراهیم را خواند و بدو گفت به تو چه گناه کرده بودم که بر من و مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی با من کردی. و ابراهیم گفت فی‌الواقع او خواهر من است، زیرا دختر پدرم است اما از مادری دیگر و زوجه من شد. پس ابی‌ملک گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان به ابراهام بخشید و زوجه‌اش سارا را به وی رد کرد، و به سارا گفت اینک هزار shekel نقره به برادرت دادم! و ابراهام از خداوند درخواست کرد که مَه‌ری را که بر فرج‌های زنان ابی‌ملک گذاشته بود تا نتوانند بارور شوند از آنها بردارد.

۱ - در باب بیست و ششم سفر آفرینش این ابی‌ملک پادشاه فلسطینیان معرفی شده است.

ماجرای ناهار خوردن خدا در خانه ابراهیم که از جالبترین فصول تورات است در باب هیجدهم سفر آفرینش به تفصیل حکایت شده است، که خلاصه‌ای از آن چنین است:

«... و خداوند در بلوطستان ممبره^۱ بر ابراهام ظاهر شد و در آن هنگام او در گرمای روز بر در خیمه نشسته بود، وقتیکه چشمان خود را بلند کرد دید که سه مرد در برابر او ایستاده‌اند و چون ایشان را دید به عادت میهمان‌نوازی به استقبالشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت ای سروران من، اکنون که مورد نظر شما شده‌ام از نزد بنده خود مگذرید. به من اجازه دهید تا آب بیاورم و پاهایستان را بشویید و سپس در زیر درختان استراحت کنید. و من لقمه نانی برایتان خواهم آورد و بعد از آن به راه خودتان ادامه دهید. و آنان گفتند: پس برو و همین کار را بکن. ابراهام به نزد زنش سارا رفت و بدو گفت: هر چه زودتر سه کیل از آرد معطر خمیر کن و از آن چند کرده بساز. و خودش بسوی اصطبل شتافت و گوساله نوزاده‌ای را به غلام خود داد تا آن را بپزد. پس کره و شیر و گوساله پخته را پیش روی میهمانان گذاشت و خود در زیر درخت ایستاد تا آنان غذا خوردند. سپس پرسیدند زوجهات سارا کجاست؟ ابراهام گفت درون خیمه است. و آنوقت یکی از آن سه نفر گفت: سال دیگر در همین وقت من دوباره به نزد تو می‌آیم و در

۱ - محلی در سه کیلومتری شمال شهر کنونی خبرون Hebron است (که خود فلسطینیان آن را الخلیل و این محل بخصوص را رامه الخلیل می‌نامند).

آن وقت سارا پسری از تو خواهد داشت. سارا که در عقب خیمه این را بشنید در دل خود بخندید و گفت اینک آقایم پیر و سالخورده شده است و از من نیز عادت زنان قطع شده است و بعد از فرسودگیم چگونه مرا پسری خواهد بود؟ ولی یکی از آن سه تن به سارا گفت: سارا برای چه خندیدی و با خود گفתי آیا واقعاً خواهم زائید و حال آنکه پیر هستم. مگر نمی‌دانستی که هیچ امری برای خداوند محال نیست؟ آنگاه سارا فهمید که او خود خداوند است و گفت نخندیدم، چونکه ترسیده بود، ولی خداوند به او گفت: نی، خندیدی. اما من سال دیگر در همین وقت نزد ابراهام گذر خواهم کرد و ترا پسری خواهد بود.

در باب بیست و یکم سفر آفرینش دنباله این ماجرا چنین روایت شده است:

«... و خداوند بر حسب وعده خود آنچه را که به سارا گفته بود بجا آورد، و سارا حامله شد و پسری دنیا آورد که ابراهیم نامش را اسحاق گذاشت، و او را در هشت روزگیش ختنه کرد، و در این هنگام ابراهیم صد سال داشت. و آن پسر رشد کرد تا وقتیکه او را از شیر باز گرفتند و در روزیکه اسحاق را از شیر خوردن باز گرفتند ابراهیم ضیافتی بزرگ برپا کرد. آنگاه سارا پسر هاجر مصری را که از ابراهام زائیده بود دید که خنده می‌کند. پس به ابراهام گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز نمی‌تواند چون پسر من اسحاق وارث تو باشد. و خداوند به ابراهام گفت هر آنچه سارا به تو گفته است سخن او را بپذیر، زیرا که ذریت واقعی تو در اسحاق خوانده خواهد شد، ولی من از جانب خودم از

پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او هم از نسل تو است. و ابراهام که این بشنید بامدادان برخاسته نان و مشکی از آب برگرفت و به هاجر داد و مشک آب را بر دوش وی نهاد و با پسرش روانه‌اش کرد. پس هاجر رفت و در بیابان می‌گشت، و چون آب مشک تمام شد پسرش را زیر بوته‌ای گذاشت و خود به فاصله تیر پرتابی دور از او نشست، زیرا می‌خواست مرگ پسرش را نبیند. آنگاه زار زار بگریست. و خدا از آسمان ناله او را شنید و فرشته او هاجر را خطاب کرده گفت پریشان مباش، زیرا خدا صدای پسرت را در آنجا که هست شنیده است، و خدا چشمان هاجر را باز کرد و او چاه آبی دید، پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشاند و خدا با آن پسر می‌بود و او رشد کرد و ساکن صحرا شد و در تیراندازی بسیار زبردست گردید. و مادرش زنی مصری برایش گرفت. و آن چاه را چاه سوگند نامیدند و تا به امروز نیز بیرشیع نامیده می‌شود.

در باب بعدی سفر آفرینش، داستان معروف قربانی اسحاق حکایت شده است. خداوند با همه محبت‌هایی که به ابراهیم کرده است هنوز از خلوص نیت او کاملاً مطمئن نیست، بدینجهت درصدد برمی‌آید که او را یکبار دیگر بیازماید. برای اینکار از او می‌خواهد که پسر خودش اسحاق را که مورد علاقه کامل او است با خود به سرزمین موریآ ببرد و در آنجا بالای کوهستانی که یهوه بدو نشان خواهد داد وی را در پیشگاه او قربانی کند. ابراهام اسحاق و دو نفر از نوکران خود و الاغ خویش را برمی‌دارد و بدان سو روانه می‌شود. در طول راه اسحاق به تصور اینکه پدرش می‌خواهد

گوسفندی را قربانی یهوه کند از او می‌پرسد که پس بره قربانی کجاست؟ و او جواب می‌دهد که او را در محل قربانی خواهی شناخت. و چون بدانجا می‌رسند ابراهیم دست پسرش را می‌بندد و او را روی تخته قربانی قرار می‌دهد و کارد را برمی‌دارد تا گلوی او را ببرد، اما در این حال خداوند بدو ندا می‌دهد که پسرت را مکش، زیرا اکنون یقین دانستم که از من می‌ترسی، و آنگاه فرشته خدا قوچی را بجای اسحاق در زیر کارد ابراهیم می‌گذارد.

پس از مرگ سارا در ۱۲۷ سالگی، با توجه بدینکه اسحاق، فرزند سوگلی ابراهیم و جانشین او در مقام پیغمبری، در سن و سالی قرار دارد که می‌باید زنی بگیرد و فرزندان بیآورد، ابراهیم که خودش بسیار پیر شده است درصدد برمی‌آید که برای پسرش زن شایسته‌ای بیابد. بدین منظور از خادم مورد اعتماد خویش می‌خواهد به مسکن قبلی او یعنی شهر حران در کلدیه برود و به ترتیبی که در باب بیست و چهارم سفر آفرینش شرح آن داده شده دختری را برای همسری اسحاق جستجو کند. ولی این دختر حتماً از خانواده‌ای کنعانی نباشد. خادم ده شتر از شتران آقای خود را می‌گیرد و روانه شهر ناخور در «ارم نهریم» می‌شود. وقت عصر که دختران شهر برای کشیدن آب از چاه بیرون می‌آیند شتران خود را بر لب چاه آب می‌خواباند و با خود قرار می‌گذارد که به آنها بگوید که سبوی خود را فرود آورید تا از آن بنوشم و آن دختری که بگوید بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم همان کس باشد

که او را به همسری فرزند آقایم برگزینم. و در همین وقت رفقه Rebecca دختر بنوئیل که پسر ملکا زن برادر خود ابراهام است بیرون می‌آید و سبویی در دست دارد. و چون خادم از او آب می‌طلبد به خادم می‌گوید از سبوی من بنوش و برای شترانت نیز دوباره از چاه آب کشم و به همه آنها بنوشانم. خادم می‌گوید: به من بگو دختر کیستی؟ و آیا در خانه پدرت جایی برای من و شترانم باشد تا شب را در آنجا بسر بریم؟ وی می‌گوید من دختر بنوئیل پسر ناخور هستم و نزد ما گاه و علف فراوان است و جای نیز برای خوابیدن هست. پس دوان دوان می‌رود و اهل خانه را از این گفتگو آگاه می‌کند. و آنگاه برادرش لابان همراه او می‌آید و خادم و شتران را به خانه می‌برد».

خادم ابراهیم در آن شب تمامی داستان را برای پدر و مادر رفقه حکایت می‌کند، و آنان بدو می‌گویند حال که این امر از خداوند صادر شده است ما خلاف آن را نمی‌توانیم کرد، اینک رفقه را برداشته همراه خود ببر تا زن پسر آقایت شود. و رفقه با کنیزانش سوار شتران می‌شوند و به نزد ابراهام می‌روند و در آنجا وی او را به زنی به فرزندش اسحاق می‌دهد.

بعد از ازدواج اسحاق، خود ابراهام نیز زن تازه‌ای می‌گیرد که کتورا نام دارد و این زن برای او شش فرزند می‌آورد که در تورات به تفصیل از یکایک آنها نام برده شده است. و سرانجام خود ابراهام نیز در ۱۷۵ سالگی در می‌گذرد و در خیبرون (الخلیل کنونی) به خاک سپرده می‌شود.

بعد از نقل این واقعه، تورات از اسماعیل نخستین فرزند ابراهام که از هاجر کنیز مصری او زاده شده بود نیز

یاد می‌کند و توضیح می‌دهد که او به نوبه خود از دواج میکند و صاحب سیزده پسر میشود و اسامی یکایک از این پسرها و مشخصات آنها را نقل می‌کند و در پایان می‌نویسد که اسماعیل نیز در ۱۳۷ سالگی در می‌گذرد و در محلی بنام حویله که در سمت آشور مقابل مصر واقع است دفن می‌شود، بی‌آنکه در همه زندگی خودش از کنعان بیرون رفته باشد.

تورات در سفر پیدایش خود می‌گوید که ابراهام هنگام ترک حران ۷۵ سال داشته است ولی همین تورات می‌نویسد که تارح، پدر ابراهام، هنگامیکه وی متولد شد هفتاد ساله بود. و چون تارح در ۲۰۵ سالگی مرده است و ابراهیم پس از مرگ او حران را ترک گفته است، می‌باید وی هنگام ترک سرزمین بین‌النهرین ۱۳۵ سال داشته باشد. در چنین سن و سالی برای چه می‌بایست ابرام و زنش به دستور خداوند سرزمین آباد و پر آب بین‌النهرین را بخاطر رفتن به سرزمینی دور و خشک و سنگلاخ چون کنعان ترک گفته باشند، آن هم پس از گذار از بیابانی که صد لیو با کلدیه فاصله دارد^۱؟ با این وصف خداوند اصرار داشته است که او را بدین محل بفرستد تا وی سرزمینی را که می‌باید چند قرن بعد از آن ارض موعود فرزندان او شود از نزدیک ببیند. ابراهام و همراهانش هنگام رسیدن بدین سرزمین خشک و سنگلاخ مواجه با قحطی فراگیری می‌شوند که آنها را وادار به ترک این سرزمین و رفتن به سرزمین پر نعمت مصر می‌کند.

میان سیشم و ممفیس دویست لیو (۹۰۰ کیلومتر) فاصله است. آیا منطقی بنظر میرسد که این دو برای دستیابی به خوراک راهی بدین دوری را طی کنند و به کشوری بروند که زبان مردم آن را نمی‌فهمند، آن هم در وقتیکه یکی از آن دو ۱۴۰ سال و دیگری ۶۵ سال عمر داشته باشد؟

با همه اینها تورات به ما می‌گوید که ابراهام و زنش سارا این راه را طی می‌کنند و وارد ممفیس می‌شوند. البته

۱ lieue- واحد طول فرانسه در زمان ولتر، معادل ۴/۵ کیلومتر کنونی

نقدهایی بر داستان توراتی ابراهیم

بر بخش «ابراهیمی» تورات، از قرن فروغ تا به امروز نقدهای بسیاری صورت گرفته است که آغازگر آنها نقد ولتر در کتاب *La Bible enfin expliquée* او است. خلاصه‌ای از این نقد ولتر چنین است:

«ابراهام در خانواده‌ای از شهر اور کلدیه بدنیا می‌آید و در همانجا رشد میکند و زنی بنام سارا می‌گیرد. شبی ابراهام در عالم رؤیا از یهوه دستور می‌گیرد که شهر خود را ترک کند و به حران برود که در نیمه راه میان اور و ارض کنعان قرار دارد. ابراهام پدرش تارح را راضی می‌کند که همراه او و زنش و نواده خودش لوط راه این سفر را در پیش گیرند. این عده در حران مستقر می‌شوند و سال‌های زیادی را در آنجا می‌گذرانند و تارح در همین شهر در ۲۰۵ سالگی می‌میرد. در این هنگام دوباره یهوه به خواب ابراهام می‌آید و بدو دستور می‌دهد که از حران نیز بیرون رود و به سوی سرزمینی که یهوه بعداً به او نشان خواهد داد به سمت شهر سیشم برود. و ابرام بدین دستور عمل می‌کند و راهی این شهر می‌شود.

سارا در مقایسه با ابراهیم خیلی جوانتر از او است، بطوریکه می‌تواند دخترش به حساب بیاید، با وجود این در این هنگام ۶۵ سال دارد. و چون ابراهیم به روایت کتاب مقدس او را «خیلی زیبا» می‌بیند زنش را بعنوان خواهرش به حرمسرای فرعون می‌فرستد و در عوض گوسفند و گاو و الاغ و شتر و غلام و کنیز فراوان از او بعنوان هدیه تحویل می‌گیرد.

بعد از آن ابراهام پس از طی بیابان صعب‌العبور قادش همراه با زن «جوان و زیبای» ۶۵ ساله خودش به سرزمینی می‌رود که پادشاهی بنام ابی‌ملک بر آن حکومت می‌کند. این پادشاه نیز مانند فرعون مصر سارا را به حرمسرای خود می‌فرستد، زیرا پدر مؤمنین این بار هم بهمان صورت که در مصر عمل کرده است زنش را خواهر خود معرفی می‌کند و در عوض گوسفندها و گاوها و غلام‌ها و کنیزها و الاغهای تازه‌ای دریافت می‌دارد.

بازماندگان ابراهام، نام قوم خود اسرائیل را از کلدانی‌ها می‌گیرند و اسامی فرشتگان خود را از بابلی‌ها، و نام خود خدایشان یهوه الوهیم را از فنیقی‌ها، و بدین ترتیب با تاریخ و زبان و اقوام پیرامون خود بهمان صورت عمل می‌کنند که لباس فروش‌های دوره‌گرد آنان امروز با لباس‌های کهنه می‌کنند، یعنی آنها را پشت و رو می‌کنند و به عنوان نو به گرانترین قیمتی که بتوانند می‌فروشند.»

ولی موضوع اساسی‌تری که ولتر در کتاب خود مطرح می‌کند، و بعد از او از جانب بسیاری دیگر از پژوهشگران، نیز منجمله دانشمندی از خود اسرائیل مطرح شده است، این پرسش است که آیا اصولاً شخصیتی بنام ابراهام وجود

خارجی داشته یا صرفاً زاده خیالپردازی کاهنانی است که در دوران‌های بعدی کتاب‌های مختلف «عهد عتیق» را با هدف ساختن شناسنامه‌ای برای قوم خود نوشته‌اند؟ به تذکر ولتر در نوشته‌های پیمبران پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان، و در آنچه به نام آنان در دوران‌های بعدی نوشته شده و بدین پیامبران نسبت داده شده است، هیچ تأکید خاصی بر ابراهام و نقش تاریخی و قومی او دیده نمی‌شود و تمام اهمیتی که بدو داده شده مربوط به دوران بعد از این اسارت است که کاهنان یهود ضرورت استفاده از شیوخ قدیمی خود و ساختن روایاتی را که یهوه را از راه این شیوخ در کلیه تحولات تاریخی قوم یهود دخالت مستقیم بدهد احساس کرده‌اند. در تمام این اسطوره‌سازی‌ها ابراهام یک یهودی عادی است که به دلایل ناشناخته‌ای که به خود یهوه مربوط می‌شود مورد توجه خاص او قرار می‌گیرد، ولی دارای همه نقاط ضعف و اشتباه‌ها و حتی نادرستی‌ها و فریبکاری‌ها و دروغگوئی‌هایی معمولی است که در خود تورات به تفصیل از آنها سخن رفته است.

همین ابراهام در دو کتاب دیگر «توحیدی» هویتی بکلی متفاوت با هویت توراتی خود پیدا می‌کند که تازه برداشت انجیلی آن نیز با برداشت قرآنی آن اختلاف اصولی دارد، و این اختلاف طبعاً ناشی از اختلاف هدف‌های کتاب‌های توحیدی در نتیجه‌گیری‌های مورد نظرشان از، نقل داستان ابراهام و ویژگی‌های آن است. هدف نویسندگان تورات از آوردن ابراهام به صحنه، چنانکه گفته شد، دادن بُعدی آسمانی به تاریخ قوم یهود از طریق تکیه بر میثاقی

است که میان یهوه - خدای اختصاصی یهود - با وی برقرار شده است، بدین جهت در آن نه صحبتی از دعوت ابراهام به آئین توحیدی به میان می‌آید، نه ابراهام بتی را می‌شکند، نه قانونی را می‌آورد، نه به آتش افکنده می‌شود و نه معجزه‌ای می‌کند.

در قرآن ابراهیم فرزند مردی بنام ازر معرفی میشود که بت پرست است، ولی خود ابراهیم مشمول رحمت الهی میشود و به یکتاپرستی می‌گراید، بدین جهت با پدرش به محاجه برمیخیزد. این خبر به پادشاه سرزمین که او نیز بت پرست است میرسد و وی ابراهیم را احضار میکند و در باره خدای نادیده‌ای که ابراهیم مدعی پرستش او است از وی توضیح می‌خواهد. ابراهیم بدو میگوید خدای من که سرور مؤمنین است آن کس است که نور را از دل ظلمت بیرون می‌آورد، در صورتی که مشرکین بندگان طاغوتند و نور را به سوی ظلمت می‌برند و به همین جهت در جهان دیگر میهمانان آتش (دوزخ) خواهند بود و جاودانه در آن خواهند ماند. متن آیه قرآنی در این باره چنین است:

«... (ای محمد)، آیا داستان آنکس را نشنیده‌ای که با ابراهیم در باره پروردگار او به محاجه پرداخت، زیرا خداوند بدانکس مقام پادشاهی داده بود و وی حاضر نبود کسی را برتر از خود ببیند. ابراهیم بدو گفت خدای من آنکس است که زنده میکند و میمیراند. و او گفت این منم که زنده میکنم و میمیرانم. و این بار ابراهیم بدو گفت: خدای من خورشید را از مشرق برمیآورد، و تو اگر راست می‌گویی آنرا از

مغرب برآور، و درین هنگام آن پادشاه از بابت شرک خود شرمنده شد (سوره بقره، ۲۵۸).

ابراهیم در باره بتان با پدرش محاجه میکند و وی بدو وعده میدهد که دست از بت پرستی خواهد کشید، و ابراهیم که این را میشنود از خداوند مسئلت میکند که گناه بت پرستی پدرش را بر او ببخشد، ولی چون او را همچنان در بت پرستی پایدار می‌بیند از او روی برمی‌گرداند و بت‌هایش را میشکند. (سوره توبه، ۱۱۴). بت پرستان قوم که از این ماجرا باخبر میشوند تصمیم می‌گیرند که ابراهیم را در آتش بیفکنند، و همین کار را هم میکنند، ولی آتش به امر خداوند از سوزاندن او خودداری میکند و ابراهیم از میان آتش زنده بیرون می‌آید (سوره انبیا، ۶۹ و ۷۰؛ سوره عنکبوت، ۱۶ - ۲۴). پس از این ماجرا ابراهیم که مسلمان شده است (سوره آل عمران، ۶۷) زادگاه خود را ترک می‌گوید و همراه برادرزاده‌اش لوط به سوی سرزمینی بنام کنعان می‌رود که خداوند بدان برکت داده است (سوره مریم، ۴۲ - ۴۹).

در تورات از سه رهگذری نام برده میشود که از برابر خیمه ابراهیم می‌گذرند و ابراهیم به عادت چادرنشینان دوران خود از آنها دعوت میکند که به درون چادر درآیند و ناهار را میهمان او باشند، و چون آنان این دعوت را میپذیرند ابراهیم و زنش سارا به شتاب غذای مطبوعی برای میهمانان خود فراهم میکنند و آنان غذا را با میل می‌خورند. و فقط بعد از پایان غذا ابراهیم و سارا درمیابند که یکی از این سه نفر خود خداوند یهوه است و آن دو نفر دیگر ملائکی هستند که میباید به شهر Sodome بروند تا در باره

فسادی که آنجا حکمفرما است بررسی کنند و نتیجه را به او گزارش دهند.

در روایت قرآنی موضوع هویت خدایی یکی از رهگذران بکلی نادیده گرفته شده و بدین جهت تعداد آنها به دو نفر تقلیل یافته است. برخلاف سه میهمانی که در تورات غذای ابراهیم را با علاقه میخورند، این دو میهمان دست به غذا نمیزنند، زیرا فرشتگان نمی‌توانند غذاهای زمینی را بخورند. و این بار همین دو فرشته‌اند که به سارا خبر میدهند که علیرغم سن زیاد خود بزودی خداوند به او و شوهرش پسری خواهد داد (سوره ابراهیم، ۴۰؛ سوره حجر، ۵۱ - ۵۶؛ سوره ذاریات، ۲۴ - ۳۰). در این باره در قرآن آمده است، «... چون ابراهیم دید که میهمانان او دست به طعام دراز نمیکنند در دل خویش ترسید، ولی آن دو بدو گفتند مترس که ما فرستادگان خداوند به قوم لوط هستیم، و ترا به تولد اسحاق و فرزندش یعقوب بشارت میدهیم. زن گفت که من پیرزنی بیش نیستم و شوهرم نیز مردی فرتوت است، و چگونه از ما فرزندی پدید آید؟ پس فرستادگان ما بدو گفتند آیا از کار خداوند عجب داری؟ دانسته باش که رحمت خدا و برکات او شامل شما است که اهل بیت اوئید، و ابراهیم را هراس از دل برفت و بشارت فرزند بجایش آمد» (سوره هود، ۶۹ - ۷۴).

به روایت تورات، اسماعیل فرزند ابراهیم از کنیز مصری او هاجر مانند برادرش اسحاق در کنعان زندگی میکند و همانجا نیز ازدواج میکند و صاحب فرزند میشود و مدتی پس از مرگ پدرش او هم در همان سرزمین

درمیگذرد و به خاک سپرده میشود، و امروزه نیز مقبره وی زیارتگاه مؤمنین است، ولی روایت قرآنی در جهتی درست غیر از روایت تورات حاکی از این است که خود ابراهیم به اتفاق پسرش اسماعیل و کلیه اموال خودشان که عادتاً گله‌های شتر و گاو و گوسفند است ارض موعود را ترک میگویند و به صحرای عربستان، در محل کنونی خانه کعبه نقل مکان میکنند و در آنجا خداوند این خانه را که بدست آن دو ساخته میشود قبله نمازگذاران (مسلمانان) قرار میدهد و از آن دو پیمان میگیرد که بتها را از خانه او بیرون آورند تا اهل ایمان بتوانند در این خانه به طواف و اعتکاف پردازند و ادای نماز کنند. (سوره بقره، آیه ۱۲۵)

پژوهشگران متعددی پیشینه‌های اصطلاحات این آیه را در بخشهای مختلف تورات یافته‌اند. اصطلاح بیت‌الله (خانه خدا) که در سوره بقره و بخصوص سوره مائده (آیه‌های ۲ و ۹۷) آمده عیناً در سفر پیدایش و در کتاب حزقیال نبی در ارتباط با معبد سلیمان با همین مفهوم بیت‌ئیل بکار رفته است. همچنین اصطلاح مقام maqâm در موارد متعددی از تورات برای پیغمبران اسرائیل آمده است (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۱۰ - ۲۲ و باب سی و پنجم، ۱ - ۱۵؛ سفر خروج، باب سوم، ۵؛ کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۳ و باب هفدهم، ۲۸؛ صحیفه یوشع، باب پنجم، ۱۵). دانش ایراد میکند (سفر پیدایش، باب چهل و نهم، ۱).

از ابراهیم در قرآن یکبار با عنوان «حنفی» و ۷ بار بصورت حنیف یاد شده است. این عنوان حنیف در زمان نوجوانی محمد به گروهی از روشنفکران عرب اطلاق میشد

که برداشتهای مذهبییشان شباهت بسیار با آیین توحیدی مطلق بود که بعداً در قرآن ارائه شد. معرفی ابراهیم به عنوان حنیف مفهوم آنرا دارد که دین ابراهیم نیز عملاً دین اسلام در صورت نضج نگرفته آن است.

با آنکه در قرآن آمده است که: «اولین خانه‌ای که ساخته شد خانه کعبه بود که کانون برکت و هدایت خلایق است» (آل عمران، ۹۶)، بررسیهای متعدد روشن کرده‌اند که هیچیک از سنتها و شعائری که به خانه کعبه مربوط میشوند در زمان تدوین قرآن تازگی نداشته‌اند، همچنانکه وجود خود این خانه تازگی نداشته است.

ماجرای حجرالاسود یک سنت سابقه‌دار ماقبل اسلامی است که دست کم از پنج قرن پیش از اسلام رواج داشته، زیرا Maximus Tyrius مورخ لاتین سده دوم میلادی در تاریخ خود در باره آن مینویسد که: «عربها به خدایی کرنش میکنند که نامش را نمیدانم، ولی میدانم که سنگ مکعبی به رنگ سیاه است که برای آن ریشه‌ای ماوراءالطبیعه قائلند.» در باره این سنگ که به احتمال بسیار یک شهاب آسمانی (météorite) از دورانهای باستانی است حدیثهای فراوانی در کتابهای اسلامی آمده است که حاکی است خانه کعبه دو هزار سال پیش از آفرینش جهان در بهشت ساخته شده و هنوز هم نمونه معماری آن در بهشت وجود دارد. آدم این خانه را در روی زمین ساخت، ولی طوفان نوح آنرا از بین برد. سپس این خانه دوباره بدست ابراهیم و پسرش اسماعیل ساخته شد. حجرالاسود که در آن موقع از بهشت بوسیله جبرئیل برای اسماعیل آورده شد در آن وقت رنگی

به سپیدی شیر داشت، ولی گناهان مردمان در طول زمان رنگ آنرا سیاه کرد.^۱

در تاریخ طبری در این باره توضیحات بیشتری داده شده است: «از روزگار نوح علیه‌السلام کسی عهده‌دار امور خانه کعبه نبود، این خانه به آسمان رفته بود. در زمان ابراهیم خدا عزوجل آنرا به زمین برگرداند و بدو فرمان داد که ابراهیم و اسماعیل را در خود جای دهد، زیرا که میخواست آنرا به پیمبر خود محمد صلی‌اله علیه و سلم گرمی هدیه دهد. و اسماعیل عهده‌دار کار کعبه شد، که در آن زمان در بیابان مکه بود و جرهمیان و عمالیق در اطراف آن ساکن بودند، و اسماعیل علیه‌السلام زنی از جرهمیان گرفت. اما بعداً جرهمیان در مکه بدکاری کردند و حرمت آن را نگاه نداشتند و مال کعبه را که هدیه میشد بخوردند و حتی طغیانشان چنان شد که یکی از آنها اگر جایی برای زنا کردن نداشت در کعبه زنا میکرد، و چنانکه گفته‌اند اساف در دل کعبه با نائله زنا کرد و هر دو سنگ شدند (دو بتی که در مروه و صفا جای داشتند).

رسم سنگ پرانی به شیطان نیز بنا به بررسی Houtsma با آیین پرستش خورشید (شمش) از جانب پیروان این خدا در عربستان دوران جاهلیت مربوط میشد و این کار به نیت دور کردن آفات طبیعی در طول سال انجام میگرفت. در باره بنای خود کعبه، Muir مینویسد که در دوران ماقبل اسلامی نیز اعراب مشرک ساختن آنرا در ارتباط با روایات توراتی به ابراهیم نسبت میداند، ولی محقق دیگر

Sprenger معتقد است که این اسطوره‌ای است که بعداً توسط خود محمد وضع شده است.

جالب است که نویسندگان ایرانی کوشیده‌اند تا او را به نحوی با آئین باستانی کشورشان پیوند دهند مثلاً: مجمل‌التواریخ می‌نویسد که اندر عهد گشتاسپ زرتشت بیرون آمد و گشتاسپ دین وی بپذیرفت. و گویند او نهمین پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه‌السلام، و در برهان قاطع آمده است که «زرتشت در زبان پهلوی و نیز در روایتی سریانی نام ابراهیم پیغمبر است»، و طبری در تاریخ بزرگ خود نقل میکند که: «بنا بر برخی روایات زرتشت در آغاز در بیت‌المقدس ساکن بود و سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت» (اخبارالرسول و الملوک، جلد اول).

خود در مغاره‌ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به دختر کوچک گفت پدر ما پیر شده و دیگر مردی هم در روی زمین باقی نمانده است که برحسب عادت کل جهان به ما درآید. پس بیا تا او را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدرمان نگاه داریم. و در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ با پدر خویش همخوابه شد و لوط از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر دختر بزرگ به کوچک گفت دوش من با پدرم همخواب شدم. پس امشب نیز پدر خود را شراب بنوشانیم و لوط با دختر کوچکترش همخوابه شد. پس هر دو دختر از پدر خود حامله شدند و آن دختر بزرگتر پسری زائید که او را موآب نام نهاد و او تا به امروز پدر موآبیان است. و دختر کوچکتر نیز پسری بزاد و او را بن‌عمی نام نهاد و وی تا به حال پدر بنی عمون است.»

در قرآن در همین باره آمده است: «و ما لوط را فرستادیم که به قوم خود گفت شما زنان خود را ترک گفته و با مردان به عمل ناشایسته پرداخته‌اید و از این بابت قومی فاسد و نابکارید، و چون دو فرشته ما به خانه او وارد شدند لوط بقصد آنها در عمل زشتی که در آن سابقه داشتند آگاه شد و بدانها گفت دو دختر مرا برای خود ببرید ولی مرا نزد میهمانانم سرشکسته نکنید. ولی قوم لوط گفتند ما را رغبتی به آن دختران نیست و خود می‌دانی که خواست ما چیست؟ فرشتگان ما که این را شنیدند به لوط گفتند که ما رسولان خدائیم و نگذاریم آزاری از آنان بتو رسد، ولی تو با اهل بیت خود شبانه از این دیار بیرون شو و از آنها کسی را

داستان لوط

چنانکه در فصل مربوط به ابراهیم گفته شد، در سفر او از اور به حران و از حران به کنعان، برادرزاده او لوط نیز با زنش همراه او و سارا بودند، و در ماجرای مهمانی خدا در خیمه ابراهیم نیز دو نفری که یهوه را همراهی می‌کردند فرشتگانی بودند که می‌بایست وضع مردم این شهر را آنطور که بودند به یهوه گزارش دهند. به روایت تورات این گزارش طوری است که غضب یهوه را برمی‌انگیزد و او را وادار به باراندن باران آتش بر سومور و عموره می‌کند، ولی در این میان لوط و زنش و دو دخترش به امر یهوه پیش از باران آتش از شهر بیرون می‌روند. زن لوط برخلاف دستوری که از جانب یهوه داده شده است که اینان به پشت سرشان نگاه نکنند، به عقب می‌نگرد و همانجا تبدیل به مجسمه‌ای از نمک می‌شود، ولی خود لوط و دخترانش به کوهستانی در نزدیکی سدوم پناه می‌برند. در این باره در سفر پیدایش تورات چنین آمده است:

«.. و لوط از سدوم برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد، زیرا ترسید در آن شهر بماند. پس با دو دختر

بجز زن خودت که او نیز باید همراه قوم هلاک شود بر جای
مگذار که وعده عذاب ما صبحگاه است و اکنون وقت
بسیاری باقی نمانده است. و چون صبح شد فرمان قهر ما آن
قوم نابکار را نابود کرد و بر سرشان از آسمان سنگ هلاکت
بارانید.» (هود، ۷۷ - ۸۲)، عنکبوت، ۲۶ - ۳۴، شعرا، ۱۶۰ -
۱۷۲، صفات ۱۳۳ - ۱۳۷).

و لوط از پیامبران بود (صفات، ۱۳۳) و ما به لوط مقام
نبوت و دانایی و سروری عطا کردیم (انبیاء ۷۴).

و گاوان و الاغان او به قدری زیاد می‌شود که فلسطینیان بر او حسد می‌برند و چاه‌هایی را که نوکران پدرش پس از مرگ او حفر کرده بودند از خاک پر می‌کنند، و ابی‌ملک از اسحاق می‌خواهد که قلمرو او را ترک کند. اسحاق از آنجا به جرات می‌رود و از غلامان پدرش می‌خواهد که در زمین چاه‌کنی کنند تا به آب برسند، و آنان چندین چاه حفر می‌کنند. سپس اسحاق با همسرش به بمیرشبع می‌رود و در آنجا یهوه بر او ظاهر می‌شود و می‌گوید من خدای پدرت ابراهیم هستم و آمده‌ام تا ترا برکت دهم و بخاطر ابراهیم ذریت ترا فراوان کنم.

چندی بعد ابی‌ملک به اتفاق یکی از اصحاب خویش و نیز سپهسالار ارتش خود از جرار به دیدار اسحاق می‌آید، و اسحاق بدانان می‌گوید چرا با وجود آنکه مرا از نزد خود رانیدید باز بدینجا آمده‌اید؟ می‌گویند برای اینکه دانسته‌ایم خداوند با تو است و خواستیم عهده‌ی با تو ببندیم تا در آینده با ما بدی نکنی. آنگاه اسحاق برای آنان ضیافتی برپا می‌کند و بعد آنها را بصورت دوستانی باز می‌فرستد. در این زمان عیسو پسر ارشد اسحاق چهل ساله می‌شود و یهودیه (Judith) و نیز بسمه (Basemath) را که هر دو از حتیان (Hittite) هستند به زنی می‌گیرد، که باعث تلخی زندگی اسحاق و رفقه می‌شوند.

و چون اسحاق پیر می‌شود و چشمانش از دیدن باز می‌مانند، پسر بزرگش عیسو را می‌طلبید و به وی می‌گوید اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم. پس اکنون ترکش و کمان خود را بردار و به صحرا برو و نخجیری برای

از اسحاق تا یوسف

اسحاق، جانشین پیغمبری ابراهیم به سبب خشکسالی دیگری غیر از آنکه در زمان ابراهیم روی داده بود بار دیگر به نزد ابی‌ملک پادشاه فلسطینیان می‌رود و در آنجا اقامت می‌گزیند و او نیز چون پدرش زن خودش رفقه (Rebecca) را خواهر خود معرفی می‌کند. ولی ابی‌ملک در یک روز که از دریچه کاخ خود نگاه می‌کند اسحاق را می‌بیند که با زوجه خود «مزاح می‌کند» و او را به نزد خود می‌خواند و می‌گوید که دانستم این زوجه تو است، پس چرا گفتی که او خواهر من است، و اسحاق پاسخ می‌دهد که ترسیدم او را به حرمسرای خود ببری و مرا بکشی و ابی‌ملک می‌گوید نزدیک بود به خاطر دروغ تو یکی از مردم ما با زنت همخوابه شود و بر ما جرمی وارد آید، و به تمامی مردم فلسطین اعلام می‌کند که هر کس که به این مرد و زوجه‌اش به چشم بد نگاه کند کشته می‌شود. اسحاق در آن سرزمین می‌ماند و زراعت می‌کند و خداوند او را برکت می‌دهد تا کشت او صد برابر محصول دهد و گله گوسفندان

من بگیر، و کبابی آنطور که دوست می‌دارم برایم فراهم کن تا بخورم و جانم پیش از مردن ترا برکت دهد. ولی چون اسحاق این را به پسرش عیسو می‌گوید ربکا آن را می‌شنود به پسرش یعقوب می‌گوید حرف پدرت را شنیدم که از عیسو می‌خواست برایش نخجیری شکار کند و کبابی بسازد تا آنرا بخورد و بعد در حضور خداوند برکت پیغمبری خود را به او بدهد. و اینک تو بی‌درنگ بسوی گله ما برو و دو بزغاله خوب بیاور تا از آنها طعامی را آنطور که پدرت دوست می‌دارد برایش فراهم کنم و تو آن را نزد او ببری تا بخورد و برکت پیغمبری را به تو بدهد. یعقوب چنین می‌کند و آنگاه ربکا جامهٔ فاخر عیسو را که نزد او در خانه است به یعقوب میپوشاند و غذا را آماده می‌کند و یعقوب آن را نزد اسحاق می‌برد و بدو می‌گوید من نخست زاده تو هستم و آنچه به من فرمودی انجام دادم و الآن از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد. اسحاق از او می‌پرسد چگونه بدین زودی نخجیر یافتی؟ یعقوب می‌گوید خداوند آن را بمن رسانید. اسحاق با حال تردید می‌گوید نزدیک من بیا تا ترا لمس کنم و یعقوب نزدیک می‌آید و اسحاق او را لمس می‌کند و می‌گوید: عجب است که صدا صدای یعقوب است ولی جامه جامه عیسو است، پس او را برکت می‌دهد و غذای آماده شده او را می‌خورد و شراب می‌نوشد و می‌گوید باشد که قوم‌ها ترا بندگی نمایند و طوایف تعظیمت کنند و تو بر برادران خود سرور شوی و ملعون باد هر کس که ترا لعنت کند، و مبارک باد هر کس که ترا مبارک خواند. و چون از برکت دادن به یعقوب فارغ می‌شود و یعقوب از نزد او بیرون می‌رود عیسو

از شکار می‌آید و کبابی می‌پزد و نزد اسحاق می‌آورد و بدو می‌گوید: پدر من، برخیز از شکار پسر خود بخور تا جانت مرا برکت دهد. اسحاق می‌پرسد تو که هستی؟ می‌گوید من نخست زادهٔ تو عیسو هستم. آنگاه لرزه بر اندام اسحاق می‌افتد و می‌گوید پس آن کس که بود که نخجیری شکار کرد و برایم آورد و قبل از آمدن تو آن را خوردم و به او برکت دادم؟ عیسو خشمگینانه نعره می‌زند و می‌گوید: ای پدر، پس به من نیز برکت ده. و اسحاق می‌گوید: نی، زیرا که من او را بر تو سرور ساختم و دیگر برادرانش را زبردست او قرار دادم و الآن نمی‌توانم کاری برای تو بکنم و اینک تو برادرت را برای همیشه بندگی خواهی کرد.

عیسو که این را می‌شنود، در دل خود می‌گوید که چون دوران سوگواری پایان یابد، برادرم یعقوب را خواهم کشت. ولی ربکا این را می‌فهمد و به یعقوب توصیه می‌کند که هر چه زودتر نزد پدرش لابان برود و مدتی نزد او بماند تا خشم برادرش فرو بنشیند. و اسحاق نیز به یعقوب توصیه می‌کند نزد بنوئیل برود و در آنجا زنی از دختران لابان را برای خود بگیرد. یعقوب بسوی حران می‌رود و شب را در راه در بیابان می‌خوابد و یکی از سنگ‌های آنجا را زیر سر خود می‌گذارد. اما در خواب می‌بیند که نردبانی^۱ بر زمین برپا شده که سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا به آن صعود و نزول می‌کنند در حالی که خود خداوند بالای آن

۱ - این داستان نردبان بعداً بصورت یکی از وقایع برجسته تورات درآمده و موضوع ضرب‌المثل‌ها و در عین حال آثار هنری متعدد جهان مسیحیت قرار گرفته است.

ایستاده است و بدو می‌گوید: منم خدای پدران ابراهیم و اسحاق، و من از تو نسلی بزرگ خواهم ساخت که به اندازه غبار زمین زیاد باشند و تو به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و بهر جا که روی ترا محافظت فرمایم. پس یعقوب از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید اینک دانستم که جای خداوند در این مکان است و آن موضع را بیت ئیل یعنی خانه خدا می‌نامد. و نذر می‌کند که اگر خدا با او باشد و او را محافظت کند و نان دهد تا بخورد و رخت دهد تا بپوشد تا وقتی که به سلامتی به خانه پدر باز گردد، در آن صورت یهوه خدای او خواهد بود و وی از آنچه یهوه به او بدهد ده یک آن را برایش قربانی خواهد کرد.

از آنجا یعقوب به راه می‌افتد و بسوی سرزمینی می‌رود که بنی‌المشرق نام دارد. و در صحرا دختر دائی خودش را حایل را می‌بیند که با گلهٔ خود می‌آید و با او آشنا می‌شود و او را به گرمی می‌بوسد. لابان که از این واقعه باخبر می‌شود، خواهرزادهٔ خود را به خانه خویش می‌آورد و یعقوب همه آنچه را که در کنعان گذشته است برای او حکایت می‌کند. لابان او را به خدمت خود می‌گیرد ولی از او می‌پرسد که چه مزدی می‌خواهد، و او خواستار همسری با دختر او را حایل Rachel می‌شود، زیرا دختر بزرگش ضعف بینائی دارد، و او نمی‌خواهد با این دختر وصلت کند. لابان با او قرار می‌گذارد که پیش قبول پیشنهاد او هفت سال بطور رایگان برایش خدمت کند. پس از انقضای این هفت سال لابان ضیافتی برپا می‌کند که همه بزرگان قوم در آن شرکت دارند، منتها پس از شام، با استفاده از مستی یعقوب دختر

بزرگش لئا Lea را به بستر او می‌آورد و یعقوب نیز با این دختر نزدیکی می‌کند. و صبحگاهان متوجه این فریبکاری می‌شود و بدو می‌گوید مگر برای خاطر راحیل به تو خدمت نکرده بودم؟ لابان از او می‌خواهد که هفت سال دیگر نیز به رایگان خدمت او را بکند تا این بار راحیل را به زنی باو بدهد. و یعقوب هفت سال دیگر خدمت می‌کند، و سرانجام با راحیل نیز همبستر می‌شود ولی از همخوابگی با او بیشتر از لئا لذت می‌برد، و خداوند چون می‌بیند که او لئا را مکروه دارد، رحم لئا را می‌گشاید و در عوض رحم راحیل را می‌بندد. و لئا چهار بار حامله می‌شود و چهار پسر بنامهای رابین و شمعون و لاوی و یهودا می‌زاید و بعد از آن رحم او از زائیدن باز می‌ایستد. اما راحیل بخاطر این زادن‌های خواهرش بر او حسد می‌ورزد و به یعقوب می‌گوید که تو به من نیز باید پسرانی بدهی، و یعقوب با خشم بدو می‌گوید مگر من خدا هستم و اینک خدا است که رحم ترا بسته است. راحیل می‌گوید حالا که اینطور است تو با کنیز من درآی تا بر زانویم بزاید و من نیز فرزند او را فرزند خودم بدانم. پس یعقوب با این کنیز همخوابگی می‌کند و وی پسری برای او می‌زاید که راحیل او را دان نام می‌نهد. و بار دیگر کنیز باردار می‌شود و پسری دومین برای یعقوب می‌زاید و راحیل او را نفتالی می‌نامد. و اما لئا چون می‌بیند که رحم خودش دیگر باردار نمی‌شود او نیز کنیز خود را به زنی به یعقوب می‌دهد. و این کنیز برای یعقوب پسری می‌زاید که لئا بدو جاد نام می‌دهد، سپس پسری دومین می‌زاید که لئا او را آشیر می‌نامد. و خدا پشیمان می‌شود که

رحم لثا را بسته است، و این بار لثا خودش آبستن می‌شود و پسری پنجمین برای یعقوب می‌زاید که نام او را بساکار می‌گذارد، و بار دیگر آبستن می‌شود و ششمین پسر را برای یعقوب می‌آورد، و او را زبولون نام می‌دهد. و بعد از همه اینها دختری می‌زاید که نامش را دینا می‌گذارد. این بار خدا از بستن رحم راحیل پشیمان می‌شود و آن را می‌گشاید، و راحیل نیز باردار می‌شود و پسری می‌زاید که او را یوسف می‌نامد و این همان یوسفی است که داستانش جهانگیر شده است.

بعد از تولد یوسف، یعقوب به خالویش لابان می‌گوید مرا مرخص کن تا به سرزمین خودم بروم و زنان و فرزندان مرا نیز به من واگذار. لابان می‌گوید برای خدمتی که در همه این مدت به من کرده‌ای به تو چه مزد بدهم؟ یعقوب جواب می‌دهد که امروز در میان گله تو گردش می‌کنم و میش‌های ابلق و میش‌های سیاه را از میان گوسفندان و بزهای نرینه ابلق و بزهای ماده را از میان سایر بزها جدا می‌کنم و تو آنها را به من واگذار که با خودم ببرم و لابان موافق گفته او عمل می‌کند. پس گوسفندان و بزهای ضعیف از آن لابان می‌مانند و آنها که تنومندترند از آن یعقوب میشوند. آنگاه یعقوب فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار می‌کند و کلیه مواشی خود و اموال اندوخته در مدت اقامتش را برمی‌دارد و در غیاب لابان بسوی سرزمین کنعان فرار می‌کند.

در باره آنچه بعد از آن اتفاق می‌افتد، در باب سی و دوم سفر آفرینش چنین حکایت شده است:

«... پس یعقوب در راه خود شب را در خیمه‌گاه بسر برد، و شبانگاه خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را از معبر یبوق^۱ عبور داد و تمام مایملک خود را نیز از آن شهر گذرانید و خودش در بیابان تنها ماند. اما در این موقع مردی در تاریکی پیدا شد و تا سپیده صبح با او کشتی گرفت. و چون دید که نمی‌تواند یعقوب را به زمین بزند کشاله ران یعقوب را لمس کرد و اختیار کشاله رانش از یعقوب گرفته شد. پس آن مرد گفت بگذار بروم، زیرا که سپیده سر بر زده است، اما یعقوب که او را شناخته بود گفت: تا وقتی که مرا برکت نداده باشی رهایت نمی‌کنم. کشتی‌گیر از یعقوب پرسید: نامت چیست؟ وی جواب داد یعقوب. مرد گفت: ازین پس نامت یعقوب نخواهد بود، بلکه «اسرائیل» خواهد بود، زیرا که تو با خدای خودت همانطور کشتی گرفتی که کشتی‌گیران دیگر کشتی می‌گیرند. و یعقوب از او پرسید: اینک خودت به من بگو که چه نام داری؟ مرد جواب داد برای چه نام مرا می‌پرسی؟ و همان وقت او را برکت داد. بدین جهت یعقوب این محل را ینوئیل نامید (کلمه عبری، به معنای رویاروی خدا) زیرا در آنجا خدا را از روبرو دیده بود، و چون آفتاب طلوع کرد وی بر ران خود می‌لنگید، از این سبب یهودیان تا به امروز آن قسمتی از ران چهارپایان را که «عرق النسا» نامیده می‌شود نمی‌خورند.

از آنجا یعقوب و همراهانش راه خود را ادامه می‌دهند،

۱ - این معبر یکی از شعبه‌های رود اردن است که در اصطلاح فلسطینیان نهر الزرقا خوانده می‌شود.

و چون در مسیر خود به شهر «سالم» می‌رسند که مادر دینا Dinah دختر یعقوب اهل آنجا است، دینا در آنجا توقف می‌کند تا بتواند بدیدن خویشاوندانش برود. هنگامی که مشغول رفتن است شکیم Sicheem فرزند هامر رئیس قوم و پادشاه منطقه او را می‌بیند و عاشق وی می‌شود. و همانجا با موافقت دختر با او هم‌خوابه می‌شود و دوشیزگی او را از میان برمی‌دارد. و چون به نزد پدر بازمی‌گردد از او می‌خواهد که این دختر را برای پسرش خواستگاری کند. یعقوب از این ماجرا آگاه می‌شود ولی صبر می‌کند تا پسرانش از چرای گوسفندان او باز گردند و نزدش بیایند. در این ضمن حمور پدر شکیم نزد یعقوب می‌آید تا از دخترش خواستگاری کند، ولی پسران یعقوب که ماجرا را از زبان پدرشان می‌شنوند به شدت از اینکه شکیم خواهرشان را بی‌عصمت کرده است خشمگین می‌شوند. پدر شکیم به آنان می‌گوید اینک پسر شایسته خواهی شما است، پس شما دختران خود را به زنی به پسران ما بدهید و دختران ما را برای پسران خود بگیرید تا با هم پیوند بندیم. اما پسران یعقوب به شکیم و پدرش از روی حيله می‌گویند که برای ما ننگ است که خواهر خودمان را به شخصی دهیم که ختنه نشده باشد، و بدین شرط خواستگاری شما را می‌پذیریم که همه ذکوران شما ختنه شوند. وگرنه خواهرمان را برمی‌داریم و از این سرزمین بیرون می‌رویم. سخنان ایشان به نظر شکیم و پدرش پسند می‌افتد، و با مردمان شهر خود گفتگو می‌کنند و آنان رضایت می‌دهند که همه آنان در یک روز ختنه شوند. و در روز سوم چون همه ختنه شدگان دردمند

هستند و امکان حرکت ندارند، دو پسر یعقوب شمعون و لاوی شمشیرهای خود را می‌کشند و همه آنها را می‌کشند و سپس هر چه را که در خانه‌های آنان هست غارت می‌کنند و گله‌ها و رمه‌ها و الاغ‌ها و آنچه را که در شهر و صحرا است برای خود برمی‌دارند. و زنان و کودکان شهر را نیز به اسیری می‌گیرند، یعقوب بدانان می‌گوید که مرا نزد کنعانیان بی‌آبرو ساختید و بیم آن دارم که علیه من جمع شوند و مرا هلاک کنند. ولی پسران او می‌گویند مگر او خواهرمان را بی‌عصمت نکرد؟»

درین هنگام خدا به یعقوب می‌گوید که هر چه زودتر با همه کسان خود به بیت نیل درآید و در آنجا ساکن شود تا از انتقام دشمنان درامان بماند. و خوف خداوند بر شهرهای اطراف ایشان مستولی میشود تا بنی یعقوب را تعاقب نکنند. (سفر آفرینش، باب سی و چهارم).

در گرماگرم این وقایع، یهودا، فرزندی که یعقوب از لئا آورده است از سایر برادران خود جدا میشود و در خانه شخصی از اهالی عدولام بنام حیره میهمان می‌شود و در آنجا با دختر مردی کنعانی بنام شوعا آشنا می‌شود و با او هم‌خوابگی می‌کند و زن پس از نه ماه برایش پسری می‌زاید که یهودا او را «عر» نام می‌دهد. و بار دیگر حامله می‌شود و پسری دیگر می‌زاید که اونان نام می‌گیرد، و برای سومین بار پسری دیگر می‌آورد که او را شیله می‌نامد. در این هنگام خود یهودا که در شهری دیگر است. به خانه بازمی‌گردد و برای فرزند ارشد خودش عر زنی بنام تamar می‌گیرد، ولی این «عر» در نظر خداوند شریر می‌آید و از این جهت او را

می‌میراند. و یهودا از پسر دومش اونان دعوت می‌کند که با تamar مقاربت کند تا حق برادرشوهری او را بجا آورد و از او نسلی برای برادرش بجای بماند. ولی اونان که می‌داند فرزندی که از زن برادرش بوجود آورد نسل خود او دانسته نخواهد شد و نسل برادرش شناخته خواهد شد هنگامی که با تamar همخوابگی می‌کند بجای انزال در فرج او آلتش را بیرون می‌آورد و بر زمین انزال می‌کند^۱ و این کار او را در نظر خداوند ناپسند می‌آید و او را نیز می‌میراند. دنباله این داستان را از خود تورات بشنوید.

«... و یهودا به عروس خود تamar گفت در خانه پدرت بنشین تا پسر شلیه بزرگ شود، زیرا که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد. پس تamar رفت و در خانه پدرش ماند. و چون روزها سپری شد به تamar خبر دادند که اینک پدرشوهرت به شهر ما می‌آید. پس تamar برقی به روی خود کشید و خود را در چادری پوشاند و در کنار دروازه شهر بنشست. و چون یهودا آمد او را فاحشه پنداشت، پس به سوی او میل کرد و گفت بیا تا به تو درآیم. گفت مرا چه مزد دهی که به من درآئی؟ گفت چه گرو خواهی؟ تamar گفت عصائی را که در دست داری و مهر و زنارت را. پس یهودا این هر سه را به او داد و همانجا به وی درآمد. و تamar از وی آبستن شد. بعد از گذشت سه ماه به یهودا خبر دادند که عروست تamar زنا کرده است و اینک از زنا آبستن شده است پس یهودا گفت ویرا بیرون آورید تا سنگسار شود. و

۱ - شایان تذکر است که اصطلاح Onanisme به معنای استمناء (جلق) از همینجا آمده است.

چون تamar را بیرون می‌آوردند کسی را نزد پدرشوهر خود فرستاده گفت از صاحب این عصا و مهر و زنار آبستن شده‌ام. و تشخیص کن اینها از آن چه کسی هستند؟ و یهودا آنها را شناخت و گفت که او بیگناه است، زیرا که قرار بود او را به زنی به پسر شلیه بدهم و ندادم. و چون وقت وضع حملش رسید فرزندان دوقلو در رحمش بودند. و چون می‌زائید یکی از آن دو دستش را بیرون آورد و قابله از فرصت استفاده کرد و ریسمانی قرمز به دست او بست و گفت این اول بیرون آمده است و ارشدیت دارد. و چون برادرش بیرون آمد قابله گفت گناه این شکاف بر اوست، پس او را فارص (در زبان عبری شکاف) نام نهادند. و آن برادر را که ریسمان قرمز بر دست داشت زراح نامیدند (در زبان عبری به معنی سرخ و براق، در ارتباط با قرمزی ریسمان و سرخی آفتاب بامدادی).

و این فارص کسی است که در انجیل لوقا یکی از اجداد عیسی مسیح شناخته شده است.^۱

۱ - ولتر در ارزیابی کلی خود از تورات بنقل قول از بولینگروک محقق انگلیسی و بولانزّه کشیش و مورخ فرانسوی مینویسد که بر اساس مندرجات خود تورات، ظاهراً همه انبیاء اسرائیل سابقه دزدی داشته‌اند، زیرا می‌بینیم ابراهیم با دروغی که به فرعون مصر میگوید از او عطایای فراوان میدزدد، و یعقوب با فریب دادن پدرش برکت پیغمبری را از برادرش میدزدد و بعد هم دو دختر دائی خود را از پدرشان، و راحیل حق لبان را از او میدزدد، و پسران راحیل دارائی میهمانان خود را، و فرزندان آنها ملت مصر را و بعد هم همه اموال کنعانیان را. و خود ولتر با طنز همیشگی خویش میافزاید: این کفرگویان متوجه نیستند که بهر حال خداوند مصلحت قوم برگزیده‌اش را بهتر از ما تشخیص میدهد.

داستان زندگی موسی، آنطور که در سفر خروج تورات آمده، بطور خلاصه چنین است:

فرزندان اسرائیل که همراه یعقوب و یوسف از کنعان به مصر می‌روند جمعاً ۷۰ نفرند این عده در مصر تولد و تناسل می‌کنند و تدریجاً شمارشان چندان زیاد می‌شود که فرعون مصر به قوم خود هشدار می‌دهد فرزندان اسرائیل از خود ما بیشتر و زورآورتر شده‌اند، پس آنها را بر کارهائی سخت بگماریم تا بر اثر دشواری آنها از پا درآیند. ولی هر قدر آنها را دلیل می‌کنند آنان زیادتیر می‌شوند و ناچار فرعون به قابله‌های یهودی دستور می‌دهد که چون زنان اسرائیل وضع حمل کنند نوزادهای دخترشان را زنده بگذارند ولی نوزادهای پسرشان را بکشند. شخصی از خاندان لاوی به مصر می‌رود و از زنی یهودی صاحب پسری می‌شود مادر این پسر او را به مدت سه ماه پنهان نگاه می‌دارد. ولی چون نمیتواند بیش از این او را مخفی کند ویرا در سبیدی از نی می‌گذارد و کودک را در آن جای می‌دهد و بعد در سبید را می‌بندد و آن را به قیروزفت اندوده می‌کند و سبید را در نیزاری در کنار نیل می‌گذارد و خودش دور از آن می‌ایستد. در این ضمن دختر فرعون برای آب‌تنی به کنار نیل می‌آید و یکی از ندیمه‌هایش سبید را می‌بیند و به نزد او می‌آورد، و چون آن را می‌گشاید پسری گریان را در آن می‌بیند و دلش بر وی می‌سوزد و می‌گوید که این یکی از اطفال یهودیان است. ندیمه باو پیشنهاد می‌کند که زنی شیرده را از میان زنان پیدا کند تا کودک را شیر دهد، و وی مادر کودک را در نزدیکی آنجا می‌بیند و نزد بانویش می‌آورد و دختر فرعون از

داستان موسی

داستان موسی که هم شاه فصل تورات و هم یکی از شاه فصل‌های قرآن است همانند داستان ابراهیم با همه آب و رنگ تقدسی که در طول قرون بر آن زده شده و با آنکه منبع الهام آثار فراوان هنری و ادبی قرار گرفته است، از نظر شمار بسیاری از پژوهشگران و کارشناسان تاریخ مذاهب و از نظر باستان‌شناسان عصر حاضر اسطوره‌ای بیش نیست که نه تنها اصالت تاریخی ندارد، بلکه درست بعکس شواهد و قرائن بر این حکم می‌کنند که این اسطوره مدتها بعد از دورانی که تورات برای نوشته شدن آن قائل شده، توسط کاهنان یهودی با هدف بنیانگذاری موازین و ضوابط مذهبی و حقوقی معینی برای آئین یهود ساخته و پرداخته شده است. این نظریه عمدتاً بر این واقعیت تکیه دارد که برخلاف کلیه شخصیت‌های تاریخی بزرگ و کوچک دیگری که در جهان کهن نقش‌هائی در درجات مختلف از اهمیت ایفا کرده‌اند، از شخصیتی به نام موسی در هیچیک از نوشته‌ها و لوحه‌ها و کتیبه‌ها و آثار هنری یا مذهبی تمدن‌های باستانی شرق و غرب، نشانی وجود ندارد.

این زن می‌خواهد که طفل را نزد خود ببرد و شیر بدهد تا بزرگ شود و در همه این مدت مزد خود را از او دریافت دارد.. و چون کودک بزرگ می‌شود دختر فرعون او را به پسرخواندگی خود می‌پذیرد و نامش را موسی می‌گذارد.^۱ موسی در زمان بزرگی خود شخصیتی مصری را بخاطر اینکه یکی از یهودیان را آزار می‌دهد، می‌کشد و از بیم اینکه دستگیر شود از مصر فرار می‌کند و نزد خاندان لاوی خود در زمین مادیان می‌رود و در آنجا با دختر او صفورا ازدواج می‌کند و از او صاحب پسری می‌شود که نامش را جرشون می‌گذارد. در این هنگام است که ناله قوم اسرائیل از مصر به گوش یهوه در آسمان می‌رسد، و یهوه به یاد می‌آورد که بر اثر گرفتاری‌های دیگر خود به مدت چهار صد سال وجود

۱ - داستانی که در تورات در باره تولد موسی روایت شده عیناً از روایت دیگری اقتباس شده که سارگون Sargon پادشاه اکد در قرن بیست و سه پیش از میلاد مسیح، یعنی در بیش از چهار هزار سال پیش در باره تولد خودش آورده است و متن آن که در کاوش‌های باستان شناسی بین‌النهرین در روی لوحه‌ای بدست آمده است ترجمه شده و توسط زیگموند فروید Sigmund Freud در کتاب «موسی و آئین توحیدی او» چنین نقل شده است: «منم سارگن، پادشاه مقتدر اکد. مادرم یک روسپی مقدس بود که مرا زائید، ولی پدرم را هیچوقت نشناختم. مادرم در شهر ازوپیرانی در ساحل رود فرات مرا بدنیا آورد و چون نمی‌خواست این موضوع فاش شود مرا در سبیدی از نی گذاشت و روزنه‌های آنرا با انگم و قیر بست و مرا بدست امواج فرات سپرد. امواج مرا به نزد آکی بردند که کارش آبکشی از رودخانه بود. آکی آبکش مرا از سید بیرون آورد و از من خوشش آمد و مرا در خانه خودش بزرگ کرد. و وقتی که به سن رشد رسیدم مرا به باغبانی خودش گماشت. ولی ایشثار الهه بزرگ مرا دید و مورد مهر خودش قرار داد. به لطف او من به پادشاهی رسیدم و اکنون ۴۵ سال بر سلطنت من می‌گذرد».

قوم اسرائیل را در مصر فراموش کرده است. پیمانی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به خاطر می‌آورد و تصمیم می‌گیرد پیغمبر خاصی را برای قوم اسرائیل برگزیند که این قوم را از مصر بیرون آورد و برای اینکار موسی را برمی‌گزیند و این را در یکی از روزها که موسی در جریان شبانی گله پدرزن خود وارد کوه حوریب می‌شود به خود او ابلاغ می‌کند، بدین ترتیب که موسی شعله آتشی را می‌بیند که دودی از آن برنمی‌خیزد، و چون با تعجب بدان نزدیک می‌شود صدایی را می‌شنود که به او می‌گوید: ای موسی، کفش خود را از پایت بیرون آور، زیرا اینک در مکان مقدسی هستی و من نیز که با تو سخن می‌گویم خدای پدرانست ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستیم. و اینک استغاثه قوم ترا شنیده‌ام و تصمیم گرفته‌ام که بنی‌اسرائیل را از دست مصریان خلاص کنم و به زمین نیکویی بازگردانم که در آن شیر و عسل جاری است. اکنون ترا نزد فرعون می‌فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون بیاوری. موسی با نگرانی می‌گوید من کیستم که نزد فرعون بروم و چنین فرمانی را از او بگیرم و خدا بدو می‌گوید که به وی چندین معجزه خواهد داد تا فرعون را به قبول حقانیت او متقاعد کند، و آنوقت دو معجزه بدو می‌دهد، یکی اینکه عصای دستش در هر هنگام که آن را بر زمین بیندازد تبدیل به افعی شود و چون آن را به دست گیرد دوباره عصا شود، دیگر اینکه دست پر از چین و چروک خود را در سینه‌اش گذارد و چون بیرون آورد این دست سفید و سالم باشد. و موسی می‌گوید که زبان او الکن است و نمی‌تواند به آسانی با فرعون گفتگو کند، یهوه با او

قرار می‌گذارد که برادرش هارون که برخلاف او زبانی گویا و فصیح دارد در ملاقات‌های وی با فرعون با او همراه باشد. از آن پس موسی و برادرش ده بار با فرعون گفتگو می‌کنند و هر بار از او می‌خواهند که قوم اسرائیل را اجازه بیرون رفتن از مصر بدهد. وگرنه بلائی سخت در انتظار او است و در این دیدارها همیشه معجزه‌های موسی بر سحر ساحران فرعون غلبه می‌کند، بدین جهت فرعون نیز هر بار وعده صدور این اجازه را بدو می‌دهد ولی پس از برطرف شدن بلا یهوه عمداً دل او را سخت می‌کند تا حرفش را پس بگیرد و مستحق تحمل بلائی دیگر شود، این سناریو که به بلایای ده گانه معروف است نه بار تکرار می‌شود تا سرانجام فرعون خارج شدن قوم یهود از کشورش را می‌پذیرد، ولی این بار نیز، وقتیکه موسی و قومش با همه اموال خود در جریان گذشتن از دریا هستند فرعون پشیمان می‌شود و با عرابه‌های جنگی و سواره نظام خود بدنبال آنان میرود، منتها دریا پیش روی بنی اسرائیل باز می‌شود و بعد از گذشتن آنها دوباره بروی فرعون و ارتش او بسته می‌شود و در نتیجه فرعون و کلیه همراهانش در آب غرق می‌شوند.

قرائت نوشته‌های هیروگلیف مصر باستانی توسط شامپولین باستان شناس فرانسوی در اوایل قرن نوزدهم، و ترجمه هزاران سنگنوشته و لوحه پاپیروسی که از آن هنگام تا به امروز در کاوشهای باستان‌شناسی در سرتاسر مصر بدست آمده‌اند، امروزه تمام وقایع تاریخی مربوط فراعنه ۲۰۷ گانه تاریخ مصر را از زمان منس نخستین فرعون مصری در ۵۱۵۰ سال پیش تا آخرین آنها در ۱۳۳۷ سال پیش با توجه

به جزئیات روزمره زندگی بسیاری از آنها مشخص کرده است، مثلاً اینکه اولین فرعون در حدود ۵۱۰۰ سال پیش در موقع شکار توسط یک گراز وحشی کشته شده است، یا اینکه سیپ‌تح و مینپ‌تح دو فرعون سلسله بعدی از یک پا می‌لنگیده‌اند، یا اینکه رامسس پنجم از بیماری آبله در گذشته و آمنوفیس سوم قد کوتاهی داشته و غالباً به درد دندان گرفتار بوده، و در عرض ده سال ۱۰۲ شیر را در شکار بدست خود کشته است. با همه اینها، در این مجموعه هزاران لوحه‌ای، کوچکترین اشاره‌ای در ارتباط با وقایعی در حد اعلا خارق‌العاده مثلاً اینکه آب رود نیل در عرض یک روز تبدیل به خون شده باشد، یا اینکه تمام چهارپایان مصر به صورتی ناگهانی و یکجا مرده باشند، یا اینکه در یک نیمه شب معین تمامی فرزندان ارشد خانواده‌های مصری منجمه ولیعهد خود فرعون و حتی نوزادان گاوها و گوسفندهای مصری سر بریده شده باشند، یا اینکه یک فرعون با همه سواران و سپاهیان و ساز و برگ خود در دریای سرخ غرق شده باشد، نمی‌توان یافت. و نه تنها چنین اشاره‌هایی را در هیچ مدرک مصری نمی‌توان یافت، در هیچ مدرک بابلی، آشوری، فنیقی، یونانی و لاتینی نیز نمی‌توان یافت.

بهتر است یکی از نخستین و در عین حال از جالبترین ارزیابی‌هایی را که در این زمینه صورت گرفته، از زبان ولتر در دیکسیونر فلسفی او بشنوید:

«آیا می‌توان قبول کرد که مردی به نام موسی وجود خارجی داشته باشد، ولی از چنین مردی که می‌توانسته است دستگاه طبیعت را به میل خود تغییر دهد و آن را

بارها و بارها از مسیر خود منحرف سازد و از معجزات خارق‌العاده او، حتی یک کلمه در تاریخ مصریان سخنی گفته نشده باشد؟ این موسی که همه جهان متمدن باستانی از وجود او بی‌خبر بود تا روزی که ظاهراً پادشاه خاندان سلطنتی مصری پتولومه (بطلمیوس) هوس کرد نوشته‌های یهودیان را به یونانی ترجمه کنند، واقعاً که می‌توانست باشد؟ وقتی که این نوشته‌ها ترجمه شد، قرن‌ها بود که افسانه‌های یونانی بسیاری از آنچه را که در آنها به مردی بنام موسی نسبت داده شده بود در باره خدای یونانی باکوس حکایت کرده بودند، یعنی گفته بودند که باکوس از دریائی که در پیش پایش خشک شده بود گذشته بود، و آب رودخانه را تبدیل به خون کرده بود، و عصای خود را به صورت اژدها درآورده بود. همه این قصه‌ها در قالب ترانه‌های مستانه در می‌گساری‌هایی که به افتخار باکوس، خدای شراب، ترتیب می‌یافت تکرار می‌شد بی‌آنکه کسی کمترین خبری از وجود قوم کوچک تازه رسیده و بیابان‌نشین و فقیری بنام قوم یهود در سرزمینی بنام فلسطین داشته باشد. آنچه می‌توان با واقع‌بینی بیشتری گفت این است که این صحراگردان تازه‌وارد پس از آشنائی با فنیقیانی که در این سرزمین مستقر بودند با افسانه‌های ملی و مذهبی آنها آشنا شدند و از آنها به صورتی ناشیانه و بی‌آنکه ظرافتی در نقل این افسانه‌ها به کار برده باشند رونوشت برداشتند. زبان شناسان ما بطور روشن نشان داده‌اند که حتی کلماتی چون ادونائی، الیاهو، الوهی و الوها که در نزد قوم یهود معنی خدا را دارد همه ریشه فنیقی دارند».

به نوشته فولتر محقق سرشناس تاریخ یهود: «واقعیت این است که علیرغم همه روایات سنتی، ما هیچ مدرک قابل قبولی نه تنها در باره شخصیت موسی بلکه حتی در باره وجود چنین کسی در دست نداریم و الزاماً باید این واقعیت باورنکردنی را بپذیریم که بزرگترین شخصیت تاریخ یهود فقط در تخیل قوم خودش وجود خارجی داشته است». به نوشته محقق دیگر بنام بوکور: «همه عناصر تاریخی و تحقیقی در مورد عدم وجود پیامبری بنام موسی چنان اتفاق نظر دارند که تقریباً با قاطعیت می‌توان نتیجه گرفت که این شخصیت محوری تاریخ یهود و بنیانگذار آن وجود خارجی نداشته است و همه تاریخ زندگانی او، از سیدی که در درون آن به امواج رود نیل سپرده شده گرفته تا آئین تدفین او در دره بیت عربات موآب، داستانی ساختگی بیش نیست». حتی در مورد مرگ او نیز بقول مارتین بوبر در کتابش بنام موسی: «احتمالاً خود موسی وظیفه گورکنی و دفن خویش را بعهدده داشته است، زیرا نه هیچ مرجعی از حضور خود در این مراسم سخنی گفته، نه هیچ کسی ادعایی چنین حضوری را کرده است». واندنبرگ مورخ و استاد هلندی تاریخ در همین راستا تذکر می‌دهد که مردی بنام موسی، در مقام رهبر بزرگ قوم یهود و قانونگذار و بنیانگذار مذهب آن حقا باید از شخصیت‌های برجسته تاریخ جهان باشد، و با این همه عجیب است که گروه‌هایی پیاپی از باستان‌شناسان علیرغم کوشش‌های فراوان و پیگیر خود کمترین نشان قانع‌کننده‌ای بر وجود واقعی این شخصیت پرآوازه نیافته‌اند، و همه آنچه ما در باره این ناشناخته

سرشناس می‌دانیم منحصراً از تورات می‌آید، یعنی از کتابی که اصالت خودش نیز مدت‌ها است نظیر اصالت موسی مورد تردید قرار گرفته است». باز هم محقق دیگر برنار تریو، استاد کانادائی تاریخ مذاهب، یادآور می‌شود که اگر تا به هنگام انحلال دیوان‌های تفتیش عقاید (انکیزیسیون) مسئله وجود یا عدم وجود تاریخی موسی نمی‌توانسته است اصولاً مطرح شود، حتی امروز نیز علیرغم از میان رفتن همه موانع همچنان برای این معما راه‌حلی پیدا نشده است». دو شخصیت بزرگ دیگر قرن گذشته، فویرباخ در آلمان و رنان در فرانسه اظهارنظرهایی مشابه دارند. ارتست رنان این واقعیت را یادآوری می‌کند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته‌های مربوط بدین دوران و دوران پادشاهان اسرائیل از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخنی به میان نمی‌آید، بلکه حتی نام ساده او نیز ولو یکبار، در هیچیک از این نوشته‌ها برده نمی‌شود.

از زمره معماهای اصولی وجود سه میلیون نفر یهودی در مصر در زمان فرضی زندگی موسی در این سرزمین است، زیرا در خود تورات تصریح شده است که شمار کل یهودیانی که در زمان یوسف به مصر رفتند و در آنجا اقامت گزیدند ۷۰ نفر بوده است که همگی آنها فرزندان یعقوب و زنان و فرزندان آنان بوده‌اند، و همین هفتاد نفر بودند که در طول زمان «بارور و کثیر و بی‌نهایت زورآور شدند و زمین مصر از ایشان پر شدی (سفر خروج، باب اول - ۱ - ۷)، و باز هم به گفته همین تورات یهودیان ۴۳۰ سال در مصر بسر بردند تا زمانی که موسی ظهور کرد (سفر خروج، باب دوازدهم، ۴۰).

به موجب آمارگیری که به نوشته تورات از جانب موسی برای تشکیل سپاه یهودی انجام گرفت، شمار مردان بالاتر از بیست سال در آن هنگام در قوم اسرائیل ۶۰۳،۵۵۰ نفر بود «سوای زنان و اطفال و سوای قوم لاوی» که با احتساب آنان شمار کلی یهودیان در مصر در زمان موسی به حدود سه میلیون نفر می‌رسیده است، در حالیکه یک محاسبه ساده زیست‌شناسی نشان می‌دهد که در بهترین شرایط از هفتاد نفر در طول این مدت بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر بوجود نمی‌آیند.

نکته دیگر اینکه خود تورات در باره این دوران ۴۳۰ ساله بکلی خاموش مانده یعنی از مهاجرت هفتاد نفری خاندان یعقوب، بی‌فاصله به داستان موسی و ماجرای افسانه‌ای خروج قوم یهود از مصر پرداخته و کلمه‌ای در باره زندگی چهار صد و سی ساله قوم یهود در سرزمین ننوشته است، و بدین ترتیب عملاً پذیرفته است که در همه این موارد یهوه قوم برگزیده خودش را در سرزمین بیگانه به حال خود رها کرده، یعنی نه سراغی از آنها گرفته، نه پیغمبری برایشان فرستاده، نه در پایان درازی که «مصریان ایشان را به کارهای دشوار ذلیل کردند و به بندگی در گل و خشت‌سازی بکار گرفتند» به دادشان رسیده است.

«نوت» تورات‌شناس آلمانی قرن گذشته می‌پرسد: «آیا این سکوت مطلق تورات را در مورد سرنوشت ۴۳۰ ساله یهودیان در مصر نمی‌باید چنین توجیه کرد که اساساً چنین دورانی وجود خارجی نداشته و این افسانه بعداً توسط خود نویسندگان یهودی، ساخته شده است؟» محقق سرشناس

دیگر آلمانی، اردمان، متذکر میشود که در استناد باستانی مصر، هیچ جا به اسرائیل بصورت یک قوم و ملت اشاره نشده و فقط از کارگران فنیقی و کنعانی و سایر قبایلی خاورمیانه که برای کار به مصر می‌رفته‌اند نام برده شده است مورخ یونانی قرن سوم میلادی، هکاتئوس، وقایع‌نگار دربار پتولمئوس اول پادشاه مصر، در کتاب تاریخ خود که در حدود سال ۳۰۰ میلادی تألیف شده در شرح وقایع دوران رامسس دوم می‌نویسد که در آن زمان عده‌ای غیرمصری به مصر روی آوردند و در آنجا سکونت گزیدند، ولی هیچ سند مصری وجود ندارد که از وجود شخصی بنام موسی یا از بلایای دهگانه‌ای که بر ملت مصر روی داد یا از غرق یک فرعون مصری و سرپازانش در دریا خبر دهد و ظاهراً همه اینها را می‌باید در جزو افسانه‌هایی که بعداً ساخته و پرداخته شده‌اند منظور داشت.»

دلیلی که تورات برای قطع ۴۳۰ ساله ارتباط یهوه یا قوم یهود دوران اسارت مصری آنان ارائه می‌دهد، نه منطقی است و نه پذیرفتنی زیرا گفته شده که در این مدت یهوه به علت گرفتاری‌های فراوان دیگرش قوم برگزیده خودش را فراموش کرده بوده است: «اکنون که مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم، عهدی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بودم بیاد آوردم، و نزول کردم تا ایشانرا به زمینی نیک و وسیع برآورم که در آن شیر و عسل جاری است.» (سفر خروج، باب‌های دوم و سوم).

در کنفرانس علمی پر سروصدائی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه در سال ۱۸۳۳، ادوارد روس استاد

مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعیت را متذکر شد که هیچیک از پیمبران تورات در کتاب‌های خودشان که بعد از سفر خروج موسی نوشته شده‌اند نه تنها نامی از موسی نمی‌برند، بلکه از مضمون این کتاب‌ها بخوبی احساس می‌شود که آنها اساساً اطلاعی نیز از وجود او نداشته‌اند.

تذکرات متعدد دیگری در ارتباط با افسانه «دریای قلزم» داده شده است که شاید جالبترین آنها تذکر جان برایت نویسنده کتاب «موسی» باشد که حساب کرده است اگر جمعیت سه میلیون نفری اسرائیلی‌هایی که از مصر بیرون آمدند در یک ستون چهار نفری پشت سر یکدیگر حرکت می‌کردند صفی به طول ۶۰۰ کیلومتر از آنان تشکیل می‌شد که تمامی صحرای سینا را در اشغال خود می‌گرفت، و می‌پرسد که چنین صفی چگونه در عرض چند ساعت از دریا گذشت برای اینکه سحرگاه همان شب دریا برگردد و فرعون و سپاهیان او را در خود غرق کند؟ تذکر اسقف انگلیسی قرن گذشته، ویلیام کلنسو بنوبه خود شایان یادآوری است که اگر اسرائیلیان دارای ششصد هزار مرد جنگی بودند اصولاً چه احتیاجی به فرار از برابر مصریان داشتند؟ و چرا این عده کثیر، وقتی که سپاهیان معدودتر فرعون را در پشت سر خود دیدند، «سخت ترسیدند و نزد خداوند استغاثه کردند، و به موسی گفتند که آیا در مصر قبر کافی نبود که ما را آوردی تا در اینجا بمیریم؟» (سفر خروج، باب چهاردهم، ۱۰ و ۱۱).

در صحرای سینا، یهوه ناگزیر است برای ساکت کردن یهودیان و غر و غره‌های دائمی آنان (که اصطلاح معروف

ایرادهای بنی اسرائیلی از آن آمده است) پشت سر هم معجزه کند: از آسمان بجای نان «من و سلوی» برای آنها بفرستد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۴)، و بجای گوشت، بلدرچین کیاب شده (همانجا، ۱۳). وقتی که تشنه‌اند برایشان از سنگ آب بیرون بیاورد (سفر اعداد، باب بیستم، ۱۱) و وقتی که ماران بیابان آنها را می‌گزند مار دیگری از مس بدست موسی بدهد که هر مار گزیده‌ای با دیدن آن علاج شود (سفر اعداد، باب بیست و یکم، ۸) و با همه اینها اسرائیلیان نه تنها از این بابت رضایتی ندارند، بلکه دائماً با موسی و با خدایش یهوه درگیر هستند: «و همه قوم اسرائیل گریستند و با فریاد بر موسی و هارون همهمه کردند و گفتند که کاش در زمین مصر مرده بودیم، زیرا کیست که در اینجا ما را گوشت بخوراند و ماهی را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربزه و تره و سیر و پیاز به ما بدهد؟ و الان جان ما خشک شده و غیر از این خوراک بی‌مزه‌ای که از آسمان می‌آید چیزی برای خوردن نداریم» (سفر اعداد، باب‌های یازدهم و چهاردهم) «و به یکدیگر گفتند بهتر است سرداری برای خود مقرر کرده و به مصر برگردیم... آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع ظاهر شد و گفت تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند و صدای این جماعت شریر را که بر من همهمه می‌کنند بشنوم؟ و اینک ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک کنم، و لاشه‌ایشان در این صحرا خواهد افتاد و به زمینی که بدانان وعده کرده بودم هرگز داخل نخواهند شد» (همانجا، باب چهاردهم).

در ماه سوم پس از بیرون آمدن بنی اسرائیل از سرزمین مصر، قوم یهود در مقابل کوه طور اردو می‌زنند و

در آنجا خداوند از بالای کوه به موسی ندا می‌دهد که سه روز دیگر او را به حضور خود خواهد پذیرفت. در روز سوم هنگام طلوع صبح رعد و برق و ابر غلیظی بر کوه پدید می‌آید و آوای کرنائی بسیار سخت برمی‌خیزد، بطوریکه تمامی قوم در لشکرگاه به لرزه درمی‌آیند، آنگاه خداوند موسی را به قله کوه می‌خواند و موسی از کوه بالا می‌رود و خدا خطاب به موسی می‌گوید:

«من یهوه خدای توام که ترا از زمین مصر بیرون آوردم و ترا خدای دیگری غیر از من نیست. پس تندیزی از آنچه در آسمان است و از آنچه در زمین است برای خود مساز و آنها را عبادت مکن زیرا من خدایی حسود و غیرتمندم که انتقام گناهان پدران را از پسرانشان تا پشت سوم و چهارم می‌گیرم، و روز شنبه را مقدس بشمار، و شش روز کار کن، اما روز هفتم را که روز خدای تو است در آن هیچ کار مکن، نه خودت، نه پست، نه دخترت، نه غلامت و نه کنیزت و نه مهمانی که درون خانه تو باشد. به پدر و مادرت احترام بگذار. قتل نکن. زنا نکن. دزدی نکن. بر همسایه خودت شهادت دروغ مده. به زن همسایه‌ات، و برده‌اش، و کنیزش، و گاوش، و الاغش و. به هیچ مایملک دیگرش طمع مکن.

و در این میان اسرائیلیان از اردوگاه خود زبانه‌های آتش و صدای رعدها و کرناها را می‌شنوند و دودی را که از کوه برمی‌خیزد می‌بینند ولی خداوند به موسی می‌گوید به بنی اسرائیل بگو که از من نترسند و برای خود خدایان نقره و طلا نسازند. و خودت برای من مذبحی بساز و قربانی‌های

سوختنی خود را بر آن بگذران و مذبح را از سنگ‌های تراشیده مساز، زیرا که افزار تراش تو آنرا نجس خواهد کرد، بلکه آنرا از خشت پخته بساز.

اسرائیلیان که در پائین کوه در انتظار بازگشت موسی پس از ملاقات او با خداوند هستند چون می‌بینند که وی تأخیر کرده است از برادر او هارون می‌خواهند که برای آنان خدایی غیر از یهوه بسازد. زیرا معلوم نیست بر سر برادرش که آنها را از مصر بیرون آورده چه آمده است. هارون از آنها می‌خواهد که زنان و پسران و دخترانشان گوشواره‌های طلای خود را نزد او بیاورند و از ترکیب آنها شکل گوساله‌ای را می‌سازد و او را بدانان نشان می‌دهد. و یهودیان آنرا خدای خود می‌نامند و برایش قربانی می‌سوزانند و لهو و لعب می‌کنند. خداوند که در بالای کوه متوجه این ماجرا می‌شود به موسی می‌گوید که به نزد قوم گردنکش خود برگرد که من در نظر دارم همه آنها را کیفر دهم و نابود کنم. موسی از کوه پائین می‌آید و در حالیکه دو لوح کتابت شده توسط خداوند را بر دست دارد، چون گوساله زرین و رقص‌کنندگان اسرائیلی را می‌بیند از فرط خشم لوح‌ها را می‌شکند و گوساله را در آتش می‌سوزاند و همه قوم را نزد خود می‌خواند و دستور می‌دهد که هر کدام از آنان برادر و دوست و همسایه خود را با شمشیر بکشند، و در آن روز نزدیک به ۳۰۰۰ نفر کشته می‌شوند، سپس موسی دوباره از کوه بالا می‌رود و خداوند این را می‌بیند و خشمش فرو می‌نشیند (سفر خروج، باب سی و دوم ۱ - ۳۵).

در جریان اقامت در سیشیم^۱ قوم اسرائیل با دختران موآب به زنا برمی‌خیزند، و این دختران آنها را به پرستش خدایان خودشان دعوت می‌کنند و آنان نیز این دعوت را می‌پذیرند. و در نتیجه غضب خداوند بر اسرائیل افروخته می‌شود، و به موسی دستور می‌دهد که همه رؤسای قوم خود را در پیش آفتاب به دار بکشد تا خشم او تسکین یابد و گرنه بر قوم و با نازل خواهد کرد، و موسی در اجرای این دستور به داوران اسرائیل امر می‌کند که هر یک از آنها نزدیکان خودشان را که به خدایان بیگانه روی آورده‌اند بکشند. یکی از اسرائیلیان که دختری مدیانی را به زنی

۱ - شماره قتل‌هایی که مستقیماً به فرمان یهوه، و در یک مورد نیز بدست خود او صورت گرفته است، بر اساس آنچه در این باره در تورات آمده توسط ولتر در کتاب «فلسفه تاریخ» او به شرح زیر آمارگیری شده است: یهودیانی که بجرم پرستش گوساله‌طلاتی در صحرای سینا توسط لایوان موسی گردن زده شدند ۲۳،۰۰۰ نفر؛ یهودیانی که در عصیان قارون علیه موسی گردن زده شدند یا در آتشی که به فرمان یهوه نازل شد سوختند ۱۴،۹۵۰ نفر؛ یهودیانی که بخاطر زنا با دختران قوم مادیمان شکمشان با نیزه سوراخ شد ۲۴،۰۰۰ نفر؛ یهودیانی که چون نتوانسته بودند کلمه مقدس Shibolet را درست تلفظ کنند و بدین جهت در گلوگاه رودخانه اردن به امر یهوه هلاک شدند ۴۲،۰۰۰ نفر؛ یهودیانی که بدست بنیامینی‌ها گردن زده شدند و بنیامینی‌هایی که خودشان توسط قبایل دیگر یهودی کشته شدند ۸۵،۰۰۰ نفر؛ یهودیانی که «صندوق میثاق» را از فلسطینی‌های غاصب پس گرفتند (که یهوه آنها را دچار بواسیر کرده و روده‌هایشان را از مقعد‌ها بیرون آورده بود)، و این صندوق را به محل اصلی آن بازگرداندند ولی به علت نگاه کردن به دورن صندوق مورد خشم خداوند قرار گرفتند و دسته جمعی به هلاکت رسیدند ۵۰،۰۷۰ نفر، که جمع همه آنها ۲۳۹،۰۲۰ نفر می‌شود، باضافه چند صد هزار نخست‌زادهٔ خانواده‌های مصری که در ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر در عرض یک شب بدست خود یهوه کشته شدند.

گرفته است نزد او می‌آید و با تضرع تقاضا می‌کند که او را از کشتن زنش معاف کنند. ولی فخاس بن الحازار بن هارون کاهن که این را می‌بیند از جای برمی‌خیزد و نیزه‌ای بدست می‌گیرد و آنرا چنان بر پشت او می‌زند که از سینه‌اش خارج می‌شود و به سینه زنش فرو می‌رود و هر دوی آنها را می‌کشد و خداوند به موسی می‌گوید حال که فخاس بن الحازار بن هارون این کار را کرد غضب من بر بنی اسرائیل فرو نشست، ولی وبا از قوم رفع نمیشود و ۲۴،۰۰۰ نفر از آن می‌میرند. (تورات، سفر اعداد، باب بیست و پنجم، ۱ - ۱۸).

دو قرن پیش، بارون دولباخ فیلسوف و نویسنده فرانسوی و دوست ولتر، در کتاب «موزه قدیسین» خود در باره موسی نوشت: «این مردی که قاعدتاً می‌بایست یک مرد خدا باشد، یکی از شریک‌ترین مردانی بوده که از آغاز تاریخ تا به امروز در جهان وجود داشته‌اند، و اتفاقاً خود همین کسی که در دوران خودش و جانشینانش ملت یهود بطور دائم با قتل‌عام‌ها و جنگ‌های تجاوزکارانه و نادرستی‌ها و فریبکاری‌های پایان‌ناپذیر سر و کار داشت مدعی بود که خدمتگزار مهربان و نرم‌دلی برای یهوه بیش نیست». همزمان با او، فیلسوف آزاداندیش دیگر «قرن فروغ»، نیکلافرره، در کتاب «مویسیاد» خویش در همین باره نوشت: «در طول نسل‌های پیاپی، از پدران ما و از خود ما خواسته شده است که به عنوان مسیحیان مؤمن، مردی بنام موسی را قانونگذار بزرگ خدایی بشماریم که نه تنها اقوام

بیگانه را بجرم یهودی نبودن قتل‌عام می‌کند و زنان و کودکانشان را میکشد، بلکه خود یهودیان را نیز بارها و بارها وامیدارد تا به روی همدیگر شمشیر بکشند و مخصوصاً برادران خود را بخاطر فرونشاندن خشم یهوه از پای درآورند».

در صحرای سینا عمالیق و سپاهیانش به مقابله با یهودیان برمی‌خیزند و موسی به یوشع سپهسالار خود دستور جنگ با آنها را می‌دهد و خودش به اتفاق هارون و حور بر بالای کوه می‌رود تا جریان جنگ را زیر نظر بگیرد. یهوه طوری عمل می‌کند که هر وقت که موسی دست بلند می‌کند اسرائیلیان چیره می‌شوند و هر وقت که دستش را پائین می‌آورد عمالیق چیره می‌شوند، و هارون و حور برای اینکه دست موسی تا پیروزی کامل اسرائیلیان بالا بماند او را بر روی تخته سنگی می‌نشانند و خودش از دو طرف دستهای او را بالا نگاه می‌دارند، و بدین ترتیب در غروب آفتاب یوشع عمالیق و قوم او را تا نفر آخر از دم شمشیر می‌گذرانند. و یهوه به موسی می‌گوید این را برای یادگاری در کتاب خودت بنویس (سفر خروج، باب هفدهم، ۱ - ۱۶).

داستان دو گوساله

در نقل وقایعی که برای موسی و قوم اسرائیل در صحرای سینا اتفاق می‌افتد در تورات و قرآن دو دیدگاه کاملاً متفاوتی مطرح میشوند که هم جالب و هم شگفت‌آورند و میتوان آنها را داستان دو گوساله نامید.

در روایت توراتی موضوعی حقوقی مطرح میشود که غرض از آن حفظ وحدت قومی یهود و جلوگیری از بروز تفرقه و خونخواهی در میان آنان است. متن این موضوع بدینقرار است:

«... اگر در زمینی که خداوند یهوه آنرا به ملکیت به قوم اسرائیل بخشیده است در محلی مقتولی پیدا شود که کشنده او معلوم نباشد، میباید شیوخ و داوران اسرائیل مسافت شهرهایی را که در اطراف محل قتل قرار دارند بیمایند و آنگاه گوساله‌ای را که برای خیش زدن بکار گرفته نشده باشد و یوغی بر گردنش افکنده نشده باشد نزد کاهن شهر بیاورند و او گردن آن گوساله را بشکند و مراسم قربانی را بجا آورد، و سپس جمیع مشایخ شهر دستهای خود را در خون قربانی بشویند و بگویند که نه دستهای ما خون این گوساله را ریخته‌اند و نه چشمان ما ذبح شدن او را دیده‌اند، و از خداوند بخواهند که این قربانی را بابت کیفر خون آن کس که بیگناه کشته شده بپذیرد و دیگر احتیاجی به انتقام‌گیری کسان مقتول نباشد. (سفر تثنیه، باب بیست و یکم، ۱ - ۹).

در مورد انتخاب گوساله‌ای که باید بدین منظور قربانی شود خداوند از موسی و هارون میخواهد به بنی‌اسرائیل بگویند که گوساله‌ای خوشرنگ و سالم که در او عیب و نقصی نباشد بیاورند. و آنرا به العازار کاهن بدهند تا او را بیرون از خیمه ببرد و گوساله در پیش روی او کشته شود. سپس العازار خون او را بگیرد و آنرا هفت بار به خیمه اجتماع بپاشد. سپس گوساله در آتش سوزانده شود تا

گوشت و خون و سرگین آن بسوزد. (سفر اعداد، باب نوزدهم، ۱ - ۳)

در ارتباط آشکار با این نوشته تورات، شرح مفصلی در سوره بقره قرآن میتوان خواند که این بار هیچ دلیلی برای توجیه آن ذکر نشده است. متن نوشته قرآن در این باره چنین است: «ای بنی‌اسرائیل، بیاد آورید وقتی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند میفرماید که گوساله‌ای را ذبح کنید. قوم گفتند ما را به تمسخر گرفته‌ای؟ موسی گفت مرا مبادا که سخن به افسون و تمسخر بگویم که این کار کار مردم نادان است. قوم گفتند در اینصورت از خداوند بخواه که مشخصات گوساله را به روشنی معین کند. موسی موضوع مورد نظر آنانرا از خداوند پرسید و بدانان جواب داد که خداوند میفرماید گوساله‌ای باشد نه چندان پیر و نه چندان جوان. بلکه میانه این دو باشد. پس اکنون دستوری را که او داده است اجرا کنید. قوم گفتند: از خداوند بخواه که رنگ این گوساله را به روشنی معین کند. موسی دوباره از خداوند سؤال کرد و بدانها گفت که خداوند میفرماید گوساله‌ای خوشرنگ باشد که دیدارش بینندگان را شاد کند. قوم گفتند: از خداوند بپرس که چگونه شکل این گوساله را نیز برای ما روشن کند، زیرا همه گوساله‌ها در نظر ما یکسانند. موسی باز از خداوند سؤال کرد و بدانها جواب داد که خداوند میفرماید گوساله‌ای باشد که از شخم زدن یا آبیاری کشتزار فرسوده نشده باشد و یوغی نیز بر گردنش افکنده نشده باشد. این بار قوم بدو گفتند اکنون حقیقت را بطور کامل برای ما روشن کردی، آنگاه گوساله

ماده‌ای رابا آن اوصاف یافتند و او را کشتند» (سوره بقره، آیه‌های ۶۷ تا ۷۱).

دومین اشاره قرآن به گوساله داستان معروف «گوساله زرین» یعنی تندیس گوساله‌ای است که در صفحات پیشین شرح ساختن آن توسط هاورن برادر موسی داده شد. ولی در قرآن، بخاطر اینکه قدرت هارون که خودش پیغمبری از پیغمبران خداوند معرفی شده مورد تردید قرار نگیرد دخالت او در ساختن گوساله طلائئ بکلی انکار شده و موجود اسرارآمیزی بنام «سامری» مسئول این کار کفرآمیز شناخته میشود. در این زمینه در آیه‌های ۸۳ تا ۹۸ سوره طه گفته میشود که موسی در بالای کوه طور به خداوند میگوید که از بابت پیروی همه جانبه قوم اسرائیل از خودش در پیشگاه او سرفراز است، ولی خداوند بدو میفرماید که سرفراز مباش، زیرا قوم تو هم اکنون بدست سامری گمراه شده‌اند. و موسی که این را میشنود خشمگینانه نزد قوم خود پایین می‌آید و بدانان بانک میزند که ای گوساله پرستان، مگر خدای شما به شما وعده مرحمت نداده است، و آیا در ایفای این وعده از جانب او تأخیری روی داده است؟ یا شما تعمداً خواسته‌اید قهر او را بر خود برانگیزید؟ قوم موسی میگویند که ما به میل خودمان مرتکب خلاف نشده‌ایم، و لیکن سامری ما را واداشته است که زینت‌هایی را که از مصر با خود آورده بودیم در آتش بیفکنیم، و وقتی که چنین کردیم از آنها گوساله‌ای ساخته است که صدا دارد. و سامری بما گفته که خدای شما و خدای موسی همین گوساله است موسی بدانها

میگوید ای گوساله پرستان، ایا نمی‌نگرید که از این که از این گوساله هیچ خیر و شری عاید نمیشود؟ و پیش از آنکه موسی از کوه پایین آمده باشد هارون به قوم خود گفته بود به هوش باشید، زیرا خداوند میخواهد درجه ایمان شما را بیازماید، پس سامری را ترک گوید و از من پیروی کنید. ولی قوم میگویند تا وقتی که موسی به نزدمان برگشته باشد پرستش این گوساله را ترک نمیکنیم. موسی به هارون پرخاش میکند که چرا گذاشته است قوم اسرائیل چنین کنند و مرا از آن آگاه نکردی؟ هارون بدو میگوید ای برادر مهربان مرا سرزنش مکن، زیرا من بیم آنرا داشتم که سخنی بگویم و تو در بازگشت از من بازخواست کنی که چرا میان قوم تو تفرقه انداخته‌ام و به دستور تو در باره حفظ وحدت قوم عمل نکرده‌ام.^۱ موسی که این را میشنود به سامری میگوید این چه فتنه است که برانگیختی؟ و سامری پاسخ میدهد من برکتی را از جانب فرشته خداوند دیدم و آنرا در گوساله ریختم و این نفس اماره من بود که مرا بدین فتنه‌انگیزی واداشت. موسی به سامری میگوید: از میان قوم من بیرون رو که در زندگی این دنیای خود ملعون خواهی بود و در دنیای دیگر نیز وعده‌گاهی در آتش دوزخ داری که از آن تخلف نخواهد شد. و اکنون خدایی را که با زرها و

۱ - در سوره اعراف (آیه ۱۵۰) با اندکی تفاوت گفته شده است که موسی از روی خشم الواح خداوند را بر زمین انداخت و بر هارون فریاد کشید، و هارون بدو گفت ای فرزند مادر من، بر من خشم مگیر و دشمنان را از این بابت شاد مگردان، و در آیه ۱۵۵ همین سوره اشاره شده است که موسی ۷۰ تن از مردان قوم خطاکار خود را انتخاب کرد و خداوند آنانرا با صاعقه هلاک کرد.

زبورهای قوم ساختی و بر پرستش از جانب آنان کوشیدی
بین که او را در آتش میسوزانم و خاکسترش را بر باد
میدهم.

این سامری که بیمقدمه وارد قرآن شده، از کجا آمده
است؟ در توضیح این مطلب میباید تذکر داده شود که
سرزمین یهودیان پس از مرگ سلیمان به دو بخش شمالی و
جنوبی تقسیم میشود که بخش جنوبی آن یهودیه (Judée)
نام دارد و پایتختش اورشلیم است، و بخش شمالی آن
(Samarie) است که پادشاهنشین آن شهر نابلس (Naplouse
کنونی) است و چنانکه در کتاب توراتی هوشع نبی تذکر
داده شده تنی چند از پادشاهان این بخش آئین
گوساله‌پرستی داشته‌اند. در این باره در صحیفه یوشع (باب
هشتم، ۴ - ۷) چنین آمده است: «ای اسرائیل، اکنون
خداوند ترا ترک کرده است، زیرا که راه او را بدور انداخته‌ای
و به راه گوساله‌پرستی رفته‌ای، گوساله‌ای را ساخته‌ای که
ساخته صنعتگران است و ساخته یهوه نیست. لاجرم خشم
خداوند بر شما افروخته شده است. گوساله‌ای که ساخته‌اید
خرد خواهد شد و آنهایی که باد کاشته‌اند گردباد درو
خواهند کرد». در فصل دوازدهم از کتاب اول پادشاهان و
فصول دهم و دوازدهم از کتاب دوم پادشاهان به تفصیل از
سه پادشاه Samarie به نامهای یربعام، بیهو و هوشع^۱ یاد

۱ - هوشع (در اصل عبری Hoshea) یکی از دوازده پیغمبر تورات است
که «پیغمبران کوچک» نامیده میشوند، و در قرآن هفتم پیش از میلاد
مسیح در بخش Samarie اسرائیل میزیسته است. کتاب او که شامل ۱۴
فصل است انتقاد شدیدی از بی‌بندوباری جامعه یهودی زمان او است. که
نمونه جالبی از آنرا در فصول اول و دوم کتاب میتوان یافت: «... کلام
خداوند بر من، هوشع بن بییری نازل شد که فرمود: برو و برای خودت

شده که در دوران‌های سلطنتشان آئین پرستش گوساله
زرین در کشورشان رونق گرفته بود. و احتمال می‌رود مطلب
مربوط به سامری در قرآن از یکی از تلموذهایی مایه گرفته
باشد که در زمان محمد در نزد یهودیان ساکن مکه و بویژه
یثرب (مدینه کنونی) رواج داشته‌اند.

بعد از درگذشت موسی، یهوه با سپهسالار او یوشع بن
نون تماس می‌گیرد و طرح جنگی خویش را به اطلاع او
می‌رساند و جزئیات اجرای آنها را مشخص می‌کند: «... و
خداوند بعد از وفات موسی به بنده خود یوشع بن نون خطاب
کرد که موسی بنده من وفات کرده است، پس برخیز و از
رود اردن عبور کن، و من چنانکه به موسی وعده کردم هر
جائی را که کف پای شما بر آن نهاده شود به شما می‌بخشم،
از صحرا و لبنان تا نهر فرات و تمامی زمین حتیان تا دریای
بزرگ به طرف مغرب، و تو تمامی این قوم‌ها را که به دست
تو تسلیم می‌کنم هلاک خواهی کرد، و مبادا که بر آنها
ترحم کنی، زیرا یهوه خدایت ایشان را به اضطراب عظیمی
پیشان خواهد نمود تا به دست تو هلاک شوند و پادشاهان

من، هوشع بن بییری نازل شد که فرمود: برو و برای خودت زنی زناکار
بگیر و اولاد زناکار برای خود ببار آور. پس دو پسر و یک دختر زنازاده
آوردم پس خداوند فرمود که مادرشان زنا کرده و گفته است که بدنبال
عاشقان خود خواهم رفت که به من نان و آب و پشم و کتان و روغن و
شربت داده‌اند... پس من قباح او را در نظر عاشقانش فاش خواهم کرد و
انگورها و انجیرهایی را که گفته بود عاشقانم بابت فاحشگی من به من
داده‌اند به جنگل خواهم فرستاد تا خوراک حیوانات صحرا شوند» (کتاب
هوشع نبی، بای‌های اول و دوم).

ایشان را به دست تو تسلیم خواهد نمود تا ایشان را هلاک سازی و نامشان را از زیر آسمان محو کنی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدای تو خدائی عظیم و مهیب است» (سفر تثبیه، باب هفتم، ۱۶ - ۲۵).

در این هنگام یکبار دیگر ماجرای عبور بنی اسرائیل از دریا در رودخانه اردن تکرار می‌شود، و دوازده کاهن از دوازده قبیله اسرائیل هر کدام سنگی را برمی‌دارند تا نشان آنها باشد، و بدنبال آنان چهل هزار مرد جنگی از میان اسرائیلیان وارد ارض کنعان می‌شوند. در آن وقت خداوند به یوشع امر می‌کند که کاردهایی از سنگ چخماق بسازد تا با آنها همه مردان بنی اسرائیل را ختنه کند، زیرا آن مردان جنگی که با موسی از مصر بیرون آمده بودند همگی در طول چهل سال سرگردانی در بیابان سینا مرده بودند و فرزندان‌شان نیز ختنه نشده بودند «و اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خویش روی یوشع ایستاد و یوشع از او پرسید تو با ما هستی یا با دشمنان ما؟ و آن مرد گفت من سردار لشکر خداوند هستم که مرا فرستاده است، پس یوشع بخاک افتاد و او را سجده کرد و مرد گفت که کفش‌های خود را از پایت بیرون کن، زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است، و یوشع چنین کرد.»

«... و خداوند به یوشع گفت اینک اریحا و پادشاهش و مردان جنگی آن را به دست تو تسلیم کردم. پس چون آن را تصرف کرده باشی هر موجودی را که در شهر است از مرد و زن و جوان و پیر و گاو و گوسفند و الاغ با شمشیر هلاک کن و ذینفسی را در آنجا مگذار، و تمامی نقره و طلا و

ظروف مسین و آهنین که به غنیمت گیری وقف من خواهد بود. و یوشع شهر را با آنچه درون آن بود به آتش سوزانید بجز راحاب فاحشه را که زنده نگاه داشت» (صحیفه یوشع، باب ششم، ۲ - ۲۵).

«... پس خداوند به یوشع گفت اینک ملک عای و همه قوم او را به دست تو دادم. پس تمامی مردان جنگی خود را بردار و به عای برو... و چون شهر را به تصرف درآوردی آن را به آتش بسوزان، و شهر به آتش سوخته شد و یوشع و تمامی اسرائیل مردان عای را کشتند بطوریکه کسی از آنان باقی نماند، زیرا که یوشع دست خود را پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد، لیکن بهائم و غنائم آن را اسرائیل برای خود به تاراج برد موافق کلام خداوند که به یوشع فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آنرا خرابه ساخت که تا امروز باقی است.» (صحیفه یوشع، باب هشتم، ۲۲ - ۲۵).

«... پس خداوند به یوشع گفت: از ادونیان مترس، زیرا ایشان را به دست تو دادم. و یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده ناگهان بر ایشان برآمد و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت و ایشان را در جیعن به کشتار عظیمی هلاک کرد، و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند خداوند بر ایشان از آسمان سنگ‌های بزرگ بارانید و مردند، و آنانی که از این سنگ‌ها مردند بیشتر بودند از آنهایی که به شمشیر قوم اسرائیل کشته شدند» (صحیفه یوشع، باب دهم، ۹ - ۱۱).

در دنباله اینها، در باب‌های بیست و دوم تا بیست و چهارم همین صحیفه یوشع، ۷۶ شهر دیگر نام برده می‌شوند

که یکایک آنها به همین ترتیب، به دستور یهوه و با نظارت مستقیم او و گاه به فرماندهی خود او تصرف و قتل‌عام و غارت و سوزانده شده‌اند.

جالبترین بخش این صحیفه یوشع واقعه‌ای است که در باب دهم آن روی می‌دهد، و حاکی از آن است که فرمانروایان اورشلیم و جیعون و حبرون و لاخلش و عجلون علیه یوشع و سربازانش با یکدیگر متحد می‌شوند و جنگ سختی میان آنها درمی‌گیرد که یهوه سنگ از آسمان می‌باراند و بنی‌اسرائیل را پیروز می‌کند، ولی تلفات سنگینی به قوای یوشع نیز وارد می‌شود و یوشع برای اینکه انتقام بگیرد به خورشید دستور می‌دهد که بر بالای شهر جیعون متوقف شود و به ماه نیز دستور می‌دهد که بر بالای وادی ایلون بایستد، و آفتاب و ماه آنقدر بی‌حرکت می‌مانند که یوشع و سربازانش مابقی مغلوب‌شدگان را نیز هلاک می‌کنند و آفتاب در تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نمی‌کند، و به نوشته تورات قبل از آن مثل آن واقع نشده بود که این کار بشود و بعد از آن نیز نخواهد شد.

بعد از این سلسله کشتارها یوشع سالخورده می‌شود و قصد آرامش می‌کند، ولی یهوه به وی می‌گوید که هنوز شهرهای دیگری باقی مانده‌اند که باید مردم آن قتل‌عام شوند و خانه‌هایشان بسوزد تا بنی‌اسرائیل در آنها مستقر شوند، و فهرست بلندبالایی از این شهرها در اختیار او می‌گذارد که در مورد یکایک آنها در باب سیزدهم توضیح جامع داده شده است و برویهم ۶۰ شهر و قریه را شامل می‌شود. پس الحازار کاهن و خود یوشع و رؤسای قبایل

دوازده‌گانه اسرائیل شهرهای تصرف شده را برحسب قرعه میان این قبایل تقسیم می‌کنند. بابهای چهاردهم تا بیست و چهارم صحیفه یوشع بن نون به شرح مفصل این مالکیت‌ها اختصاص یافته است.

محقق ایتالیائی گارلی محتوای صحیفه یوشع تورات را اقتباسی از منظومه‌های حماسی آشوری می‌داند که به شرح پیروزی‌های خونین پادشاهان آن اختصاص یافته‌اند، و نمونه‌ای از آنها این کتیبه پادشاه معروف آشوری است که اصل آنرا در موزه باستان‌شناسی برلین می‌توان دید:

«به یاری ایشتار و آشور، خدایان بزرگ، و به فتوای کاهنان مقدس، با لشکریان و عرابه‌های جنگی خودم از کوهها گذشتم و بجانب کینابو رفتم. به شهر و قلعه محکم آن یورش آوردم و آنجا را تصرف کردم. همه مدافعان قلعه را از دم تیغ گذراندم و سه هزار اسیر را زنده زنده در آتش سوزاندم و حتی یک تن از آنان را باقی نگذاشتم تا به کار گروگانگیری رود. سردار دشمن را بدست خودم پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. آنگاه به جانب شهر تلا رفتم که بخوبی مستحکم شده بود و سه بارو داشتم. چون صاعقه بدان یورش بردم و سرانجام آن را گشودم. سه هزار سپاهی را در همان دروازه شهر از دم تیغ گذراندم، سپس بسیاری دیگر را در آتش سوزاندم. اسیران فراوانی نیز گرفتم که پاره‌ای را دست بریدم و پاره‌ای دیگر را گوش و بینی، و چشمان بسیاری از آنها را درآوردم. از بدنهای کشتگان پشته‌ها ساختم و سرهایشان را به تاک‌های بیرون شهر آویختم و جوانان و دختران را زنده در شعله‌های آتش

انداختم. کاری کردم که خدای بزرگ آشور، و خدای بزرگ،
ایشتار، از من راضی شدند» (سنگ‌نوشته آشور نصیریعل
Assurbanipal پادشاه آشور در قرن نهم پیش از میلاد).

پادشاه عمالیک را زنده گرفت و تمامی خلق عمالقه را به دم شمشیر بالکل هلاک ساخت. اما گوسفندان و گاو و بره‌هایشان را هلاک نکرد... و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده گفت: اینک پشیمان شدم که شائول را پادشاه کردم، زیرا کلام مرا بجا نیاورده است... و سموئیل خشمناک شده نزد شائول رفت و گفت هنگامیکه خداوند ترا برکت داد تا بر اسرائیل پادشاه شوی مگر به تو نگفت که عمالقه و هرچه را که در ملکیت آنهاست بالکل هلاک کن؟ و آیا اطاعت فرمان خداوند نیکوتر است یا بهره گرفتن از پیه قوچ‌ها؟ و چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز ترا از سلطنت طرد نمود. و سموئیل اجاج پادشاه عمالیک را که شائول زنده نگاه داشته بود طلبید و او را در جلجال بدست خود پاره پاره کرد، و خداوند از کار او خشنود شد. ولی پشیمان شده بود که شائول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود» (کتاب اول سموئیل، باب پانزدهم، ۱ - ۳۵).

در این گیرودار فلسطینیان با اسرائیل جنگ میکنند و بر اثر خشم یهوه شائول و اسرائیلیان شکست میخورند و بصورت فراری به کوه جلبوع میروند و در آنجا پسران شائول کشته میشوند و خود شائول نیز زخمی میشود. بدینجهت به سلاحدار خود دستور میدهد که او را بکشد تا بدست دشمنان نیفتد، و بدین ترتیب شائول و سه پسرش کشته میشوند و اسرائیلیان اجساد شائول و پسرانش را زیر درخت بلوطی بخاک میسپارند و هفت روز روزه میگیرند (تواریخ ایام، کتاب اول، باب دهم، ۱ - ۱۳).

دوران پادشاهان اسرائیل

بعد از طی همه این مراحل، نوبت به پادشاهان یهود میرسد که در کتاب پادشاهان تورات و نیز بخش بزرگی از کتاب سموئیل بدانان اختصاص یافته‌اند.

نخستین پادشاهی که یهوه بر اسرائیل میگمارد شائول (Saül) است که از جانب یهوه مأمور نابودی کامل قوم فلسطینی عمالیک میشود. در این باره در تورات چنین آمده است:

«... و سموئیل به شائول گفت: خداوند مرا فرستاده است تا بر تو برکت دهم که بر قوم اسرائیل پادشاه شوی. پس کلام خداوند را بشنو که میفرماید چون در بیرون آمدن اسرائیل از مصر قوم عمالیک با او در راه مقاومت کردند پس برو و عمالیک را شکست ده و جمیع مایملک ایشان را نابود کن و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و کودک شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغشان را بکش. پس شائول قوم را طلبید و از ایشان ۲۰۰ هزار سرباز را سان دید و عمالقه را شکست داد و اجاج

افسانه داود و جلیات Goliath

داستان توراتی معروف داود و جلیات (Goliath) یکی از سلسله افسانه‌های ساخته و پرداخته تورات است که طبق معمول این کتاب از اسطوره‌های بین‌النهرین گرفته شده است و هدف آن نشان دادن قدرت یهوه و لزوم اطاعت بیقید و شرط از او است. خلاصه داستان چنین است:

فلسطینیان برای جنگ با سپاه شائول در سر کوه کوهستانی واقع در یهودیه (Judée) اردو میزنند، و اسرائیلیان نیز برای مقابله با آنها در ایلاه صف‌آرایی میکنند. وقتی که نوبت به مصاف میرسد پهلوانی فلسطینی بنام جلیات Goliath که شش ذراع و یکوجب (۲/۹۰ متر) قد و تاجی مفرغین بر سر و زرهی به وزن پنج‌هزار سیکل (۶۰ کیلوگرم) بر تن و ساق‌بندهای مفرغین بر ساق و کتف‌بند مفرغین درمیان شانها دارد با نیزه‌ای که وزن سرنیزه آهنینش ششصد سیکل (۷/۵ کیلوگرم) است وارد میدان میشود. در همین هنگام داود فرزند یکی از هشت پسر «پسا» اهل بیت‌الحم یهودیه (Samarie) از اطرافیان خود میشوند که اگر کسی از مردان اسرائیل بتواند با پهلوان فلسطینی بجنگد و بر او پیروز شود شائول پادشاه او را مال فراوان خواهد بخشید و دخترش را نیز به زنی به او خواهد داد. داود که کارش چراندن گله‌های پدرش است نزد شائول می‌آید و خود را داوطلب جنگ با جولیات معرفی میکند. شائول در بدو امر در قبول توانایی او برای چنین نبردی تردید میکند، ولی داود برای او حکایت میکند که همین چند روز پیش هنگامیکه مشغول چراندن گله‌های پدرش

بوده است، شیر و خرسی متفقاً به گوسفندان او حمله برده‌اند ولی او ریش شیر را گرفته و او را کشته است و بعد هم دم خرس را کشیده و او را نیز هلاک کرده است. این بار شائول لباس فاخر خود را بر تن او میکند و شمشیر آبدیده‌اش را می‌آورد تا بدست او دهد، ولی داود میگوید که شمشیر لازم ندارد و ترجیح میدهد که با همان چوبدستی چوپانی خودش با حریف فلسطینی روبرو شود، و بهمین صورت نیز پا به میدان میگذارد. جولیات با تعجب می‌پرسد پس شمشیر و زره تو کجاست؟ و داود بدو جواب میدهد شمشیر من یهوه صباوت است که از هر زره و شمشیری قدرتمندتر است^۱. سپس سنگی را از کیسه چوپانی خود بدر می‌آورد و در فلاخن میگذارد و آنرا با چنان دقتی به میان پیشانی جلیات میزند که وی جابجا از پای درمی‌آید، و داود سر او را از تن جدا میکند و آنرا به اورشلیم میبرد تا تحویل شائول دهد^۲.

۱ - صباوت Sabaoth نام جنگی یهوه خدای اسرائیل است که ۲۸۲ بار در تورات آمده است. روایات مذهبی یهود حاکی از اینند که در دوران کهن مجموعه‌ای از داستانهای حماسی مربوط به جنگها و پیروزیهای یهوه بنام جنگهای یهوه تدوین شده بود که بعداً از میان رفت. ولی در باب بیست و یکم سفر اعداد تورات قطعات چندی از آن نقل شده است: از این لقب صباوت بخصوص در مزامیر داود سخن می‌رود (مزمورهای ۳، ۹، ۳۵، ۴۴، ۵۹، ۸، ۱۸۴).

۲ - این بخش از تورات نماینده اشتباهات و ضد و نقیض‌های بسیار جالبی است. از جمله اینکه گفته میشود داود سر بریده جولیات را نزد شائول در اورشلیم میبرد، در صورتیکه در آنوقت هنوز اورشلیم پایتخت یهوه نبوده است. در ارتباط با خود افسانه داود و جولیات، نیز در باب دیگر کتاب اول سموئیل آمده است که آنکس که جولیات را کشت الحاتان بن یعری بود و داود نبود. دیکسیونر دائرةالمعارف کتاب مقدس Dictionnaire

بعد از مرگ شائول، سران اسرائیل در حبرون نزد داود می‌آیند و او را به جانشینی شائول برمیگزینند. داود در حضور آنها به یهوه سوگند وفاداری یاد میکند و به پادشاهی اسرائیل میرسد و به یاری یهوه صباوت روز بروز قوت می‌گیرد و فلسطینیان را شکست میدهد و اورشلیم را به پایتختی کشورش برمیگزیند.

در این هنگام یوآب Joab سپهسالار اسرائیل با قوم بنی‌عمون که دشمن همیشگی اسرائیلیانند می‌جنگد و

encyclopédique de la Bible که در سال ۲۰۰۲ در پاریس منتشر شده این داستان تورات را اقتباس آشکاری از اسطوره‌های مصری و بابلی میداند که در آنها خدایان با غولها می‌ستیزند و پیروز میشوند. افسانه شاهنامه‌ای خود ما در مورد نبرد رستم با اکوان دیو نیز اسطوره‌ای از همین قبیل است.

قرآن در نقل این داستان از یکطرف نام شائول را به طالوت و نام جلیات را به جالوت تغییر میدهد و از طرف دیگر به تمام ماجرا رنگ غلیظ اسلامی میزند. در آیه مربوط بدین واقعه آمده است که: داود و کسانش چون با جالوت و لشگریانش رویارو شدند گفتند پروردگارا، ما را بر کافران یاری ده. و خداوند نیز آنها را یاری داد و جالوت را بدست داود بکشت (سوره بقره، آیه ۲۴۹). و بدنبال آن، آنچه در همین مرود در تورات آمده است که: پنج تن از شما به یاری یهوه صد تن از دشمنانتان را تعاقب خواهند کرد و صد تن از شما هزار تن از آنان را فراری خواهند کرد (سفر لاویان، باب بیست و ششم، بند ۸) بدینصورت در قرآن تکرار شده است که اگر شما مسلمانان در جنگ با مشرکین پایدار بمانید، ۲۰ نفر از شما بر ۲۰۰ نفر از آنان و ۱۰۰ نفر از شما بر ۲۰۰۰ نفر از آنان پیروز خواهید شد (سوره انفال، ۶۵).

در همین زمینه در کشف‌الاسرار آیة‌الله خمینی میتوان خواند که: «از سرداران اسلام یاد بگیرید که یکی از آنان گفت ۳۰ نفر از شما عساکر اسلام همراه من بیائید تا برویم و حساب ۶۰ هزار نفر طلیعة لشکر روم را برسیم. بقیه عساکر چک و چونه کردند که آقا، ما هم می‌خواهیم شریک باشیم. موافقت شد که بجای ۳۰ نفر ۶۰ نفر بروند. رفتند و ۶۰ هزار رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند.»

پایتخت آنان را که ربه نام دارد متصرف میشود، ولی وارد شهر نمیشود و به داود پیغام میفرستد که خود او بعنوان پادشاه اسرائیل وارد این شهر شود تا پیروزی بدو تعلق گیرد. داود به ربه میرود، و در آنجا پادشاه بنی‌عمون تاج طلای سنگین خودش را که به گوهرهای گرانبها آراسته است بر سر او میگذارد، ولی داود پس از غارت شهر دستور میدهد که مردم آنرا با ازه دو نیم کنند و بدنشان را با تیشه‌های آهنین ببرند و آنها را در تنورهای آجرپزی بسوزانند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوازدهم).

اندکی بعد بر اثر اغوای شیطان، داود در صد آمارگیری مردم کشورش برمیآید و یوآب را که هم برادرزاده او و هم سپهسالار ارتش او است مأمور اینکار میکند، و یوآب این وظیفه را در سراسر کشور انجام میدهد و در بازگشت به اورشلیم بدو گزارش میدهد که اسرائیل هزار هزار و یکصد هزار (یک میلیون و صد هزار) مرد شمشیرزن دارد، ولی در این آمارگیری دو قوم لاویان و بنیامینیان را منظور نمیکند، زیرا از آنها خوشش نمی‌آید، و داود نیز نظر او را میپذیرد. ولی یهوه از این تبعیضی که به عمل آمده است ناراضی میشود، زیرا خود او از این دو قوم خوشش می‌آید. بدین جهت به داود اتمام حجت میکند که مصمم شده است بلایی بر قوم اسرائیل نازل کند و میباید وی یکی از سه بلایی را که یهوه تعیین میکند انتخاب کند: بلای اول اینکه سه سال تمام در اسرائیل قحطی شود، بلای دوم اینکه خود داود سه ماه پیاپی از دشمنانش شکست بخورد و سرانجام با شمشیر آنان کشته شود، بلای سوم اینکه به مدت سه روز طاعون بر

همه ساکنان اسرائیل نازل گردد. داود شق سوم را برمیزیند و در نتیجه یهوه طاعونی را به اسرائیل میفرستد که هفتاد هزار نفر از آنان را هلاک میکند داود با استغاثه به یهوه میگوید که اگر من به حضورت گناهکارم مردم من چه تقصیری کرده‌اند؟ و دل یهوه از این بابت به رحم می‌آید و این بار از داود می‌خواهد که برای او قربانی مفصلی بگذارند تا وی از تصمیم خود عدول کند.» (کتاب اول تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۱ - ۳۰).

داود در زمان اوج قدرتش، یکروز به پشت‌بام کاخ سلطنتی خود می‌رود و در خانه روبروی کاخ زنی بسیار زیبا را می‌بیند که سرگرم آب‌تنی است. از گماشتگانش می‌پرسد که این زن کیست؟ و آنان می‌گویند بتسبع (Bethsabée) همسر اوریا (Uria) یکی از سرداران سپاه اسرائیل است که اکنون در جبهه جنگ با بنی‌عمون انجام وظیفه میکند. داود مأمورانی را می‌فرستد تا این زن را بی‌سروصدا به کاخ او بیاورند، و در آنجا با وی همبستر میشود و سپس او را به خانه‌اش باز میگرداند. ولی چند ماه بعد بتسبع بدو پیام می‌فرستد که از وی آبستن شده است. داود این نقشه را طرح میکند که اوریا را بعنوان مرخصی به اورشلیم بخواهد تا وی به خانه خودش برود و با زنش هم‌خوابه شود، و بعداً این حاملگی به حساب خود او گذاشته شود. ولی اوریا هنگام آمدن به اورشلیم یکسره به دستبوس خود داود می‌رود و چون داود او را مرخص میکند تا به خانه خودش برود، وی از این کار سرپیچی میکند و میگوید تا وقتی که هزاران سرباز

اسرائیلی مشغول جانبازی در میدان جنگ هستند او حاضر نیست نزد زنش برود و با او خوش بگذرانند. این بار داود نامه‌ی سربرشته‌ای را خطاب به سپهسالار یوآب که اوریا زیر فرمان او انجام وظیفه میکند مینویسد و آنرا بدست خود اوریا میدهد تا آنرا به یوآب تحویل دهد، و در این نامه داود از فرمانده کل قوا می‌خواهد که اوریا را در محل پرخطری از جبهه مأموریت دهد و اطراف او را خالی بگذارد تا دشمن بتواند به آسانی او را از پای درآورد. همینطور هم میشود، و چون خبر مرگ اوریا در جبهه جنگ به اورشلیم میرسد، به امر داود برای او مراسم عزاداری ترتیب داده میشود، و زنش نیز طبق قانون یک ماه ماتم میگیرد، و بعد از آن داود او را به حرم خود میبرد و به زنی میگیرد و وی برایش پسری میزاید. ولی خداوند با خشم بسیار به داود خبر میدهد که این پسر را هلاک خواهد کرد. پسر بتسبع در روز هفتم تولدش میمیرد. اما داود بتسبع را تسلی میدهد و میگوید که وی باز فرزندان خواهد آورد، و این بار بتسبع برای او پسر دیگری میزاید که سلیمان نام میگیرد. (کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم، ۱ و ۳۷ و باب دوازدهم، ۱۱ - ۲۵).

به دنبال ماجرای داود و بتسبع، تورات ماجرای دیگری را، این بار از پسر داود نقل میکند که از نظر اخلاقی دست کمی از ماجرای خود داود ندارد. خلاصه این داستان چنین است که آمنون Amnon پسر داود خواهری زیبا بنام تمار Tamar دارد که آمنون دل‌داده اوست، و بقدری مشتاق هم‌خوابگی با این خواهر است که خواب و خوراک را از دست

داده است، ولی تمار باکره است و آمنون بدو دست‌درازی نمیتواند بکند. ناچار به راهنمایی یک دوست نزدیک خودش این برنامه را طرح میکند که ادعای بیماری کند و هنگامیکه پدرش به عیادت او می‌آید از وی بخواهد که تمار را مأمور تهیه غذایی مخصوص و بردن آن به اطاق او کند. و داود به همینطور عمل میکند، تمار با غذایی که در خانه خود پخته است به خانه برادرش میرود، و غذا را به اطاق او میبرد، ولی آمنون او را به اجبار به بستر خود میکشاند و با او همخوابه میشود، منتها پس از این همخوابگی به شدت از او متنفر میشود و از خانه بیرونش میکند. تمار جامه بر تن میدرد و خاک بر سر میریزد و شیون‌کنان نزد برادرش آبشالوم Absalom میرود. آبشالوم او را به خویش‌تنداری دعوت میکند، ولی بعد از اینکه مدتی از این ماجرا میگذرد، برادر خود آمنون را در مجلس ضیافتی بقتل میرساند. (کتاب سموئیل، باب سیزدهم، ۱ - ۲۹).

داود در سنین سالخوردگی، به سردی فوق‌العاده بدن مبتلا میشود بطوریکه هر قدر بدو لباس میپوشانند گرم نمیشود. ناچار خادمانش در صدد برمیآیند باکره جوانی را بیابند تا شبها داود را در آغوش بگیرد و او را گرم کند. و برای اینکار دختر نیکومنظری به نام Abisag را برمیگزینند و او را مأمور پرستاری شبانه‌روزی داود میکنند، ولی داود با او همخوابه نمیشود، نه برای اینکه مایل بدان نیست، بلکه ازین جهت که دیگر توانایی آنرا ندارد. و طولی نمیشکد که داود درمیگذرد.

بعداً تورات داود را در کنار یهوه بر اورنگ پادشاهی مینشانند و یهوه عصای سلطنت را بدست او میدهد و میگوید: «من گوسفندان خود را خواهم طلبید و آنها را تفقد خواهم کرد و خواهم چرانید و خواهم خوابانید، و بر آنان شبانی خواهم گماشت که آنها را بچرانند، و این شبان بنده من داود خواهد بود، و من یهوه خدای آنها خواهم بود، و بنده من داود امیر ایشان خواهد بود» (کتاب حزقیال نبی، باب سی و چهارم، ۱۱ - ۲۴).

چهارمین فرزند داود آدونیاس Adonias به علت کشته شدن سه برادر بزرگترش جانشین قانونی پدر بشمار می‌آید، ولی داود در آخرین روزهای زندگی خود بخاطر رضایت بتشیع مادر سلیمان این قانون را زیر پا میگذارد و برکت پیامبری خود را به سلیمان میدهد.

آدونیاس بناچار بدین گزینش تن درمیدهد، در عوض از سلیمان خواهش میکند که اجازه دهد وی با دختر جوانی که پرستار و همخوابه دوران سالخوردگی پدرشان بود ازدواج کند، ولی سلیمان به وی خشم میگیرد و دستور کشتنش را میدهد (کتاب اول پادشاهان، باب دوم).

تورات در یکی از فصول خود داستان جالبی را بدین مضمون نقل میکند که یهوه پیامبر خود ناتان را نزد داود میفرستد و از زبان او به وی میگوید که در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری فقیر، و دولتمند گوسفندان و گاوان بسیار داشت اما فقیر را یک بره کوچک بیش نبود، و مسافری از راه رسید و مهمان آن مرد دولتمند شد، ولی آن

توانگر را دریغ آمد که یکی از گوسفندان خودش را برای تهیه طعام مسافر بکشد، بدین جهت تنها گوسفند آن مرد فقیر را از او گرفت و با آن غذای میهمان خود را آماده کرد. اینک نظر تو در این باره چیست؟ خشم داود برانگیخته میشود و میگوید البته آن مرد دولتمند مستحق قتل است... آنگاه ناتان به او میگوید آن مرد دولتمند خود تو هستی که همه زنان در اختیارت بودند تا با آنها هم آغوش شوی، ولی تو تنها زن اوریا را از او گرفتی و خودش را نیز با شمشیر دشمن کشتی، و خداوند یهوه میفرماید حالا که چنین کردی تو دیگر فرصت آنرا که معبدی برای من بسازی نخواهی داشت، بلکه پسرت سلیمان آنرا خواهد ساخت.

در قرآن این داستان تورات با تغییرات زیادی در آن، و بخصوص بی‌اینکه دلیلی برای آوردن این داستان ارائه شده باشد، بدینصورت نقل شده است که هنگامیکه داود پیغمبر در محراب مشغول عبادت است دو فرشته از سقف محراب بر او وارد میشوند و چون وضعی خصمانه دارند داود به هراس می‌افتد، ولی آن دو به او میگویند ما دشمنان تو نیستیم، بلکه دو برادریم که از هم شکایت داریم و آمده‌ایم تا تو میان ما داوری کنی. آنگاه یکی از آنان بدو میگوید که این برادر من ۹۹ گوسفند دارد و من یکی بیشتر ندارم، ولی به من فشار می‌آورد که همان یک گوسفند خودم را هم به او بدهم. داود میگوید البته که برادرت به تو ظلم کرده که خواسته است تنها گوسفند ترا نیز به گوسفندان خودش اضافه کند، و بسیاری کسانیکه به حق معاشران خود تعدی

میکنند، ولی اندکند آنهایی که اهل ایمان و عمل و عمل صالح باشند. (سوره ص، آیه‌های ۲۱ تا ۲۴).

و در باره خود داود در همین سوره (ص، ۱۷ - ۲۰) آمده است که: «(ای محمد)، یاد کن از بنده ما داود که پیوسته رو به درگاه ما داشت و به پیشگاه ما استغاثه میکرد، و چون چنین بود کوه‌ها را مسخر او کردیم و ملک پادشاهیش را گسترش دادیم و به او حکمت و تمیز آموختیم.» و در سوره‌های دیگر در همین باره گفته میشود: «به داود حکومت و دانش عطا کردیم و کوهها و مرغان هوا را مسخر او گردانیدیم تا همه آنها ما را تسبیح گویند و به داود زره ساختن را آموختیم تا شما را از زخم شمشیر یکدیگر در امان بدارد» (سوره انبیاء، آیه‌های ۷۹ و ۸۰)، و باز در سوره‌های دیگر گفته میشود که: «ما آهن سخت را بدست داود نرم گردانیدیم، و بدو دستور دادیم که از آن زره بسازد و حلقه‌های زره را به دقت اندازه گیرد.» (سوره سبأ، آیه ۱۰) و باز هم در جای دیگر آمده است «ما زبور را بر داود نازل کردیم و در آن نوشتیم که بندگان نیکوکار ما وارثان ملک زمین خواهند شد» (انبیاء، ۱۰۵).^۱

۱ - نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، همراه با اظهار فضل، این آیه قرآن را چنین تفسیر کرده‌اند که این بندگان نیکوکار آیه‌اله‌های ولایت فقیهند و خداوند از این راه نشان داده است که اینان میباید رهبری تمام جهانیان را بر عهده گیرند.

ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد. و داخل محراب را به طول بیست ذراع و عرض بیست ذراع و ارتفاع بیست ذراع به طلای خالص بپوشانید و پیش روی محراب زنجیره‌های طلا کشید و تمامی خانه را به طلا پوشانید و در دو سوی محراب دو کروی (فرشته) از چوب زیتون برافراشت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود و بال هر کدام پنج ذراع و از سر یک بال تا آخر بال دیگر ده ذراع بود، و هر دو کروی را به طلا پوشانید. و بر تمامی دیوارهای خانه به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی و درختان خرما و بسته‌های گل نقش کرد و زمین خانه را از درون و بیرون به طلا پوشانید. و هر دو لنگه در خانه را از چوب صنوبر ساخت و آنها را به طلا پوشانید و صحن اندرون خانه را سه صف با سنگهای تراشیده و یک صف با چوبهای سرو آزاد آرایش داد. و بنیاد این خانه که خانه خداوند بود در ماه زبو از سال چهارم آغاز شد و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد ساختن خانه با تمامی متعلقاتش به پایان رسید.

ولتر در فصل خاصی از دیکسیونر فلسفی خود که به سلیمان اختصاص دارد مینویسد که «نام سلیمان در مشرق زمین مرادف با حد اعلای شوکت و قدرت و توانگری است، و برای خود قوم یهود نیز دوران سلطنت او شکوهمندترین دوران تاریخ یهود شناخته شده است. در کتاب پادشاهان وی پادشاه کشور بزرگی معرفی میشود که از فرات تا بحر احمر و تا مدیترانه را شامل میشده است، ولی همین تورات مینویسد که شهر گازر در کنعان از جانب فرعون مصر

داستان سلیمان

سلیمان پس از رسیدن به مقام پادشاهی، بلافاصله به ساختن پرستشگاه باشکوهی برای یهوه میپردازد که تورات از آن به صورت معبد سلیمان نام میبرد. خلاصه روایت توراتی کتاب اول پادشاهان در این باره چنین است:

«... و سلیمان در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر، در ماه زبو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت او بود بنای خانه خداوند را آغاز کرد. و خانه خداوند طولش شصت ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندی‌اش سی ذراع بود. و برای خانه پنجره‌ای مشبک ساخت و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها برپا کرد و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سوم عرضش هفت ذراع بود. و چون خانه بنا میشد سنگهایی که در معدن مهیا شده بود بکار رفت بطوریکه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلت آهنی دیگر بکار رفت و خانه را بنا کرده آنرا به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌ها از چوب سرو آزاد پوشانید و در اندرون خانه محراب را

بعنوان جهیزیه دخترش که به ازدواج سلیمان درآمده بود به سلیمان واگذار شد، و باز در همین تورات گفته میشود که سلیمان با حکومت‌های مستقل و ثروتمند صور و صیدا رابطه بازرگانی خوبی برقرار کرده بود.

افسانه ثروتمندی سلیمان نیز افسانه دیگری از همین قبیل است. به نوشته تورات داود پیش از مرگ خود ۱۰۳،۰۰۰ تالان طلا و ۱،۰۱۳،۰۰۰ تالان نقره برای سلیمان به ارث گذاشت. اگر چنین مبالغی به ارزشهای کنونی ما سنجیده شوند روشن میشود که حتی در تمامی دنیای شناخته شده عصر سلیمان چنین مقدار پولی در جریان نبوده است.

در همین تورات میتوان خواند که برای ناهار یا شام سلیمان ۵۰ گاو و ۱۰۰ گوسفند کشته میشدند، یعنی هر ظهر و شب در حدود ۲۴۰ تن گوشت به مصرف خانه او میرسیده است.

و باز در همین تورات میتوان خواند که سلیمان ۴۰،۰۰۰ اصطبل برای اسبهای مخصوص عرب‌های جنگی خود داشت و ۱۳،۰۰۰ اسب برای سواره‌نظام خود و اضافه بر آنها ۴۱۲،۰۰۰ اسب زین و یراق شده برای گردش سلیمان و زنانش در سواحل دریاچه طبریه Tibériade و دریاچه سدوم و نهر سدرون کنار اورشلیم آماده بودند.

داستان شهر طلا (Ophir) که طلاهای مورد نیاز سلیمان از آنجا آورده میشد یکی دیگر از افسانه‌پردازی‌های ناشیانه تورات است. به حکایت این افسانه، سلیمان اقدام به ساختن ناوگان نیرومندی میکند تا آنها را برای آوردن طلا از

افیر مورد استفاده قرار دهد، و برای این منظور حیرام پادشاه صور ملاحان کارآزموده خود را نزد او میفرستد تا این ناوگان را بسوی این شهر حرکت دهند و از آنجا مقدار طلای مورد احتیاج سلیمان را برای او همراه بیاورند. و در این سفر نخستین آنها ۴۲۰ «تالان» طلای خالص برای او می‌آورند که چون هر تالان به مقیاس وزنی امروز معادل ۳۵ کیلوگرم است، جمع این طلاها به ۴۲۰ تن (۱۲۰۰ خروار) بالغ میشود. از آن به بعد، این سفر دریایی هر ساله تکرار میشود و هر بار ۶۶۶ تالان (۲۳،۳۰۰ تن، معادل ۷۰،۰۰۰ خروار) طلا برای سلیمان به اورشلیم میرسد.

به نوشته تورات ساختن خانه‌ای برای یهوه و ساختن خانه‌ای برای خود سلیمان رویهم بیست سال بطول میانجامد در پایان این مدت، داستان ملکه سبا حکایت میشود که زنی است که بر کشور ثروتمندی (در محل کنونی کشور یمن) سلطنت میکند و چون آوازه سلیمان و خردمندی او را شنیده است با مرکبی بسیار بزرگ و با شترهایی که طلای فراوان و ادویه بخور و جواهر زیاد بر پشت خود دارند به اورشلیم می‌آید و با سلیمان دیدار میکند، و چنان مجذوب خردمندی او، و طعام سفره او، و مجلس ضیافت او و نظم و ترتیب خادمان و ساقیان او میشود که به آئین یهوه می‌گردد، و بعد از پیش‌کش کردن ۱۲۰ تالان طلا به سلیمان از او اجازه بازگشت به کشور خودش را میگیرد.

سلیمان در دولت و حکمت به پایه‌ای میرسد که از جمیع پادشاهان جهان بالاتر می‌رود و یکایک این پادشاهان با هدایای گوناگون به پایبوس او می‌آیند. ۱۰۰۵ سرود

میسراید و ۳،۰۰۰ مثل و کلمات قصار میگوید، و بارگاهش به چنان عظمتی میرسد که ۷،۰۰۰ باربر و ۸۰،۰۰۰ نجار و چوببُر دارد... سلیمان در حضور بزرگان اسرائیل یکروزه ۲۲،۰۰۰ گاو و ۱۲۰،۰۰۰ گوسفند برای یهوه قربانی میکند، و پس از نیایش دسته‌جمعی اعلام میدارد که «یهوه خدا است و خدایی بجز او نیست».

با اینهمه، با گذشت زمان سلیمان روی از این اخلاص خود برمیگرداند و به وسوسه زنان حرمسرایش که شماره آنان به ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ همخوابه غیرعقدی میرسد او نیز به خدایان آنها روی می‌آورد، و این بار در کوهی که روبروی اورشلیم پرستشگاه‌های متعددی را بنام گموش خدای موآبیان و مولوخ خدای عمونیان و خدایان دیگر زنان غیریهودی خود برپا میکند. خداوند که این را میبیند خشمش بر سلیمان افروخته میشود، و بدو میگوید چونکه این عمل را کردی البته پادشاهی را از تو خواهم گرفت و آنرا به کسان دیگری خواهم داد، لیکن بخاطر پدرت داود اینکار را در ایام زندگی تو نخواهم کرد، بلکه سلطنت را از دست پست خواهم گرفت و آنرا دو پاره خواهم کرد.

مدت زمانی که سلیمان بر تمامی اسرائیل سلطنت میکنند ۴۰ سال است. سپس مرگش فرا میرسد و در شهر پدرش داود به خاک سپرده میشود. (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، بندهای ۱ تا ۴۳).

در قرآن داستان سلیمان با آنکه تماماً از تورات گرفته شده بر اثر دستکاریهای همه جانبه‌ای که در متن توراتی صورت گرفته به صورتی درآمده است که گوئی اصولاً از کس

دیگری که سلیمان خوانده میشود نام برده میشود. و همه این دستکاریها بدین منظور انجام میگیرد که سلیمان همچنان فردی پرهیزکار و پارسا و حتی مسلمان شناخته شود، و نه پادشاهی که به صورت مرتد و مغضوب خداوند از جهان رفته است در این راستا گفته است:

«... و باد صرصر^۱ را را به فرمان سلیمان گذاشتیم تا او را هر صبحگاه به مسافت یکماه راه به دور ببرد و هر شامگاه او را به مسافت یکماه راه به جای خود بازگرداند. و معدن مس گداخته‌ای را در اختیار او قرار دادیم تا برای تهیه هر چه او (از سلاح و جوشن) لازم داشته باشد به کارش رود، و بر هر کدام از دیوان که در صدد سرپیچی از اوامر او برآمدند عذاب آتش سوزان را چشاندیم. لاجرم دیوان هرچه را که سلیمان میخواست، از کاخ‌ها و ساختمان‌ها و معابد، و نیز ظروف بزرگ استخرها و نقوش و تمثالها و دیگ‌های عظیم بدست آنها ساخته شدند (سوره سبا، ۱۲ و ۱۳).

بر عدالت سلیمانی، عمیقاً تکیه شده که تمامی سوره نمل (مورچه) بر مبنای آن شکل گرفته است:

«... وقتیکه سلیمان وارث حکومت پدرش داود شد به مردم گفت که خدایتعالی مرا زبان مرغان آموخته و همه گونه نعمت عطا فرموده است، و سپاهیان فراوان از گروه آدمیان و اجنه و مرغان در رکابش حاضر آمدند. و چون سپاه او به وادی مورچگان رسید، موری جلال سلیمان و سپاه بزرگ او را دید و به دیگر موران گفت که همگی به

۱ - صرصر تندبادی است که در چهار سوره دیگر قرآن نیز بدان اشاره شده است (فصلت، ۱۶؛ احقاف، ۲۴؛ قمر، ۱۹؛ الحاقه، ۱۶).

خانه‌های خود اندر شوید مبادا سلیمان و سپاهیانش شما را پایمال کنند. و سلیمان که این بدانست خندید و گفت پروردگارا، ترا از بابت آنچه به من و پدرم عطا فرمودی شکر میگذارم. (نمل، ۱۹)^۱

داستان هدهد و بلقیس که بعد از حکایت آن در قرآن جای گسترده‌ای را در ادبیات ایران و اصولاً ادبیات همه جهان اسلامی یافته است، در قرآن بصورتی نقل شده است که بکلی غیر از روایت توراتی آن است. خلاصه آنچه در سوره نمل در این باره آمده چنین است:

«... و سلیمان جویای حال مرغان شد و پرسید هدهد کجاست که او را نمی‌بینم^۲. اگر بی‌اجازه من غیبت کرده باشد او را سخت عذاب دهم یا سرش را از تن جدا کنم. ولی اندکی نگذشت که هدهد حاضر شد و گفت من به چیزی آگاه شدم که تو با همه قدرتت از آن آگاه نشده‌ای، و آن این است که در سرزمین سبا زنی است که بر مردم آن کشور پادشاهی دارد و به او هرگونه دولت و نعمت دنیوی عطا شده است و اورنگ باعظمتی دارد... و آن زن و رعایایش را دیدم که خدا را نمیشناسند و بجای او خورشید را میپرستند^۳ و شیطان این کجروی را در نظر آنان زیبا جلوه داده و از راه راست دورشان کرده است. سلیمان به هدهد گفت باید تحقیق کنم تا بدانم

۱ - اشاره به اینکه در دوران عدالت سلیمانی، مورچگان نیز حق خود را می‌طلبند.

۲ - نام هدهد را برای نخستین بار در قرآن میتوان یافت و روشن نیست که به چه پرنده‌ای اطلاق شده است.

۳ - در این مورد اشتباه شده، زیرا خدای اساطیری یمن الهه ماه بوده است و نه خدای خورشید.

که درست می‌گویی یا نه، و اینک نامه مرا برای آن زن و پاسخ او را برای من بیاور. و هدهد نامه را به منقار گرفت و آنرا به مملکت بلقیس^۱ برد و آنرا در برابر او افکند، و بلقیس به شگفت آمد و مهر از نامه برگرفت و آنرا که با عنوان بسم‌اله الرحمن الرحیم آغاز شده بود خواند که در آن نوشته شده بود که با من به رویارویی برنخیز. بلقیس رجال کشورش را احضار کرد و موضوع را با آنان در میان نهاد و از آنان خواست که در باره آن نظر دهند، زیرا وی نمیخواهد بدون مشورت با آنان تصمیمی بگیرد. و بزرگان قوم بدو گفتند که ما را لشکری نیرومند و جنگاورانی سلحشور است که از رویارویی با هیچ سپاهی باکشان نیست، لیکن اختیار صلح و جنگ با خود تو است. بلقیس بدانان گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آورند باعث ویرانی آن شوند، بدینجهت صلاح را در این می‌بینم که برای سلیمان هدایائی گرانبها فرستم تا ببینم فرستادگانم چگونه پاسخی از جانب او نزد ما آورند. و چون فرستادگان بلقیس به حضور سلیمان رسیدند وی (هدایای ایشانرا نپذیرفت) بدانان گفت که خواهید مرا به مال دنیا بفریبید؟ در صورتیکه آنچه خدا از ملک و مال بیحساب به من عطا فرموده بسیار بیش از هدیه ناچیز شماست، پس با هدایای خود بسوی او باز گردید و من لشکری بیشمار که در برابر آن

۱ - نام بلقیس نه در تورات آمده است و نه در قرآن، بلکه نامی است که بعداً در ادبیات اسلامی برای این ملکه بکار رفته است و مأخذ آن روشن نیست: دو امپراتور حبشی قرن نوزدهم، منلیک اول و منلیک دوم خودشان را ثمره ازدواج سلیمان با Makedā ملکه افسانه‌ای یمن دانسته و به همین جهت خویش را وارثان سلیمان خوانده‌اند. هابله سلاسیه، آخرین امپراتور حبشه نیز بنوبه خود مدعی میراث‌بری سلیمان بود.

پایداری نتوانید کرد بسویتان میفرستم و شما را به ذلت از ملکتان بیرون میکنم. آنگاه سلیمان رو به حاضران بارگاه خود کرد و گفت که کدامیک از شما میتواند تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم اهرمن شود به نزد من بیاورد؟ و عفریت گفت من چنان قادر بدین کارم که میتوانم تا پیش از آنکه از این دیوان داوری خود برخاسته باشی آنرا به حضورت آورم، و آن کس دیگر نیز^۱ گفت من نیز آماده‌ام که بیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت او را بدینجا آورم! سلیمان که این بدید گفت این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر میگویم یا کفر نعمت میکنم. آنگاه فرمان داد که تخت پادشاهی بلقیس را بصورتی دیگر درآورند تا معلوم شود که وی آنرا خواهد شناخت یا نخواهد شناخت. و هنگامیکه تخت بلقیس آورده شد از او پرسیدند که آیا اورنگ تو این است؟ و وی پاسخ داد که گویا همین است، و او را پرستش معبودی جز خداوند از خداپرستی باز داشته بود. آنگاه بدو گفتند به کاخ پادشاهی سلیمان درآی، و وی چون داخل شد آنرا آبگینه‌ای بلورین پنداشت و جامه از ساق پا برگرفت تا آب بدان نرسد، ولی سلیمان بدو گفت این آبگینه نیست، بلکه کاخی بلورین است. و بلقیس که این را بشنید گفت همانا که

۱ - قرآن هویت این شخص را مشخص نکرده است، ولی غالب مفسران او را آصف برخیا وزیر افسانه‌ای سلیمان دانسته‌اند که سلیمان برای او احترام بسیار قائل بود، ولی چون یکی از همسران سلیمان که زنی غیریهودی بنام جراده Jarāda بود بت‌پرست بود وی سلیمان را از این بابت مورد سرزنش قرار داد و سلیمان بر او خشم گرفت، ولی بعداً توبه کرد و همسر بت‌پرستش را ترک گفت و او را تنبیه نمود. برخی دیگر از مفسران شخص مورد اشاره قرآن را خضر پیغمبر دانسته‌اند.

با خود ستم کردم که خدانشناس بودم. و اینک به سلیمان ایمان می‌آورم و تسلیم اوامر پروردگار او میشوم که فرمانروای جهان است (سوره نمل، ۲۰ - ۴۴).

در جای دیگری از قرآن، از معجزه‌های سخن می‌رود که پیش از آن در باره یوشع پیغمبر انجام گرفته بود، یعنی بخاطر آنکه او کار کشتار فلسطینیان را به پایان رساند، خورشید از حرکت بازمانده بود:

«... و یاد آر از وقتی که برای سلیمان که علاقه بسیار به اسب داشت اسبانی تندرو هدیه فرستادند و سلیمان چنان علاقمندانه به نوازش آنها پرداخت که از ادای نماز عصر خود غافل ماند. و آنگاه که متوجه این قصور شد با خود گفت: دریغا که از ذکر و نماز خداوند غافل شدم، و ما چون این بشنیدیم به فرشتگان موکل آفتاب فرمان دادیم که خورشید را بجای خود بازگردانند. و این بار سلیمان توانست نماز خود را بجای آورد. و از نو به نوازش ساق و گردن اسبهای خود پردازد. (سوره ص، ۳۰ - ۳۳) و باز در جای دیگر، افسانه شگفت‌آوری مطرح میشود که در تورات سخنی از آن نرفته است. ولی در یکی از تلموذهای^۱ یهود شرح آن داده شده است

۱ - احادیث یهودی که در تلمود Targun Sheni (سهندین b 20) نقل شده حکایت از آن دارند که چون سلیمان انگشتری معجزآسای خود را که همه قدرت او بدان وابسته بود گم کرد، حاکمیت او بر کشورش از میان رفت و وی با سرگردانی به اطراف جهان روان شد شیطان از فرصت استفاده کرد و خود را به شکل او درآورد و روی تخت پادشاهی او نشست. ولی در این ضمن سلیمان انگشتری خود را باز یافت و در نتیجه همه امتیازات پیشینش بدو باز گردانده شد.

«... و ما سلیمان را در مقام آزمایش درآوردیم، و کالبدی را بر تخت وی افکندیم ولی وی باز بدرگاه ما کرد و گفت: بارالها به کرم خود از خطای من درگذر و مرا سلطنتی عطا فرما که پس از من کسی دیگر شایسته آن نباشد، زیرا که تو بخشنده بخشندگانی.»

قرآن نوشته روشن تورات را که سلیمان به صورت مغضوب یهوه از جهان رفت عمداً نفی میکند و گناه سلیمان را در این مورد به حساب هاروت و ماروت میگذارد: «... و سلیمان هرگز به خدا کافر نگشت، بلکه دیوان بودند که کافر شدند و به مردم سحر آموختند، و بدان آنچه را یاد دادند که به هاروت و ماروت مربوط میشد (سوره بقره، ۱۰۲).^۱

در مورد نحوه مرگ سلیمان نیز قرآن افسانه‌ای را نقل میکند که با برداشت توراتی مرگ سلیمان بکلی تفاوت دارد. آنچه در این باره در قرآن آمده چنین است: و چون نوبت مرگ سلیمان فرا رسید، اگر دابة الارض^۲ عصای او را نیوسانیده بود دیوان به مرگ او پی نمیبردند، در صورتیکه اگر به اسرار غیب دسترسی میداشتند دیر زمانی در عذاب و ذلت باقی نمیماندند.» (سوره سبأ، ۱۴).

۱ - به شرح صفحه ۱۸۰ مراجعه شود.

۲ - دابة الارض که در این سوره و در سوره نمل (آیه ۸۲) بدو اشاره شده حیوانی است که به امر خداوند از دل زمین بیرون میآید تا به آدمیان هشدار دهد که آنهایکه به آیات پروردگار ایمان نداشته باشند کیفر خواهند دید. این اسطوره اقتباس از کتاب مکاشفه یوحنا Apocalypse است که در آن گفته میشود «آنگاه حیوانی وحشی را دیدم که از زمین بیرون آمد و دو شاخ داشت و همچون اژدها غرش میکرد.» (مکاشفه یوحنا، باب سیزدهم، بند ۱).

قرآن داستان سلیمان و ملکه سبا با وقایع تاریخی دوران خود محمد ارتباط داده، و در این راستا سرنوشت مردم یمن پس از فاجعه شکسته شدن سد معروف مأرب در آن کشور را بازگشت مردم آن به کفرورزی دانسته است.

«... و ما برای مردم سبا دو باغ خرم در سرزمینشان پدید آوردیم که یکی در جانب راست آنان بود و دیگری در جانب چپشان، و بدانان گفتیم که از این رزقی که پروردگارتان نصیب شما کرده است بهره‌مند شوید و شکرگذار او باشید، زیرا کشور شما کشوری آباد و خدای شما خدایی بخشنده است. ولی آن مردم روی از ما بگرداندند، لاجرم ما نیز بر آنان خشم گرفتیم و سیل‌العرم را به سویشان فرستادیم و دو باغ پر میوه شیرین را تبدیل به دو باغ دیگر با میوه‌های تلخ کردیم.» (سوره سبأ، ۱۵ و ۱۶).^۱

۱ - برای روشن شدن موضوع این دو آیه، میباید توضیح داده شود که سرزمین سبا که اکنون یمن خوانده میشود، در قرون باستانی کشور آبادی بوده که بخاطر صدور مواد مولد بخور ثروتمندی و رونق فراوان داشته است. پایتخت این کشور بنام مأرب Ma areb آبادانی فراوان خود را مدیون سد بزرگ و مستحکمی بوده است که در نزدیکی آن، در میان دو کوهستان مرتفع ساخته شده بود و روایات اسلامی ساختن آنرا به بلقیس نسبت داده‌اند، ولی در واقع در طول سالهای ممتد بدست فرمانروایان و بازرگانان این سرزمین ساخته شده بوده است، و آب این سد که بزرگترین سد دوران باستانی جهان شناخته میشود اراضی پهناوری را آبیاری میکرده است و بدین جهت سرزمین سبا حاصلخیزترین مرکز عربستان و حضرموت بشمار میرفته است. ولی این سد در سال ۵۴۲ میلادی، بر اثر فشار فوق‌العاده آب آن ناگهان شکسته شده و در سیلاب عظیمی که در اصطلاح عربی سیل‌العرم نام گرفته و در قرآن نیز بهمین صورت از آن یاد شده همه اراضی آباد و منازل مسکونی شهر مأرب را از میان برده است، و از آن پس مردم شهر به شهرهای یثرب و تهامه و عمان مهاجرت کرده‌اند.

با مرگ سلیمان دوران «پادشاهان بزرگ» اسرائیل پایان مییابد و دوره «پادشاهان کوچک» آغاز میشود که تا سال ۵۸۷ پیش از میلاد، یعنی تا هنگام سقوط اورشلیم بدیت نبوکدنصر (بخت‌النصر) پادشاه بابل و اسارت بابلی یهودیان ادامه مییابد. ۸۲ پادشاه در این مدت بر اورشلیم حکومت میکنند که تقریباً همه آنها به قتل میرسند. تاریخ اسرائیل در این سالها یک سریال تاریک توطئه، برادرکشی، فرزندکشی، فریبکاری، خیانت و جنایت است که در آنها یهوه، نقش پهلوان اصلی را دارد. رحبعام، پسر و جانشین سلیمان که به تبعیت از پدر خود ۱۸ زن عقدی و ۶۰ متعه و ۳۰۰ کنیز دارد، در روز آغاز سلطنت خود به نمایندگان همه مردم اسرائیل که به تبریک او آمده و به وی گفته‌اند که «پدر تو یوغ ما را چنان سنگین کرد که کمرمان را شکست و اکنون تو بار بندگی ما را سبکتر کن تا ترا بهتر خدمت کنیم»، میگوید که سه روز بعد برای گرفتن پاسخ بنزد او باز گردند، و سه روز بعد که باز میگردند بدانان میگوید: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت اما من یوغ شما را سنگین تر خواهم کرد، پدرم شما را به تازیانها تنبیه نمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد، چونکه انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است» (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۳ - ۱۴). یورام نواده سلیمان هنگام آغاز سلطنت همه برادران و شمار زیادی از خویشاوندانش را میکشد. پسر او اخزیا پس از یکسال پادشاهی با همه

لازم به توضیح است که خود یمن مدتی توسط ابرهه سردار حبشی اشغال شد و سپس سپاهیان انوشیروان پادشاه ساسانی حبشیان را از آن بیرون راندند و یمن تبدیل به مستعمره ایران شد.

نزدیکانش بر اثر توطئه‌ای بقتل میرسد. پس از مرگ او مادرش عتلیا فرزندان خودش و همه افراد خاندان سلطنتی را از دم تیغ میگذراند تا خودش سلطنت کند. ولی پس از شش سال یکی از پسران او بنام یوآش که بدست عمه کاهنه خود از مرگ نجات یافته است علیه او میشود و مادرش را میکشد و خودش به پادشاهی میرسد و اندکی بعد خود او نیز در بستر خواب گردن زده میشود. پسرش امازیا سلطنت خود را با کشتن همه کسانی که او را به پادشاهی رسانیده‌اند آغاز میکند، ولی پس از مدتی مردم بر او می‌شورند و او از اورشلیم فرار میکند و در راه به قتل میرسد و پسرش اوریا شاه میشود. این بار اوریا بخاطر بدرفتاری با کاهنان از جانب یهوه به بیماری خوره مبتلا میشود و تا آخر عمر در خانه خود زندانی میماند. پسرش یونام بجای او سلطنت میکند که چندی بعد پدرش را به بهانه اینکه از جذام مرده است سر به نیست میکند. ابی بلخ پسر جدعون چماقدارانی را اجیر میکند و بدست آنها هفتاد برادر خود را بر روی سنگی گردن میزند تا حکومت خود را بدون رقیب ادامه دهد. از شش پادشاهی که در عرض ده سال به سلطنت میرسند پنج نفر کشته میشوند و این سری کشتارها صد و ده سال تمام ادامه مییابد، همچنانکه جنگ خانگی میان دو کشور یهودا و اسرائیل که پس از مرگ سلیمان با تجزیه کشور او آغاز شده یکصد سال بطول میانجامد. در این مدت بارها پرستش یهوه بدست این پادشاهان موقوف میشود و پرستش بعل و ملکارت و فحشای مقدس و قربانی کودکان جای آنرا میگیرد.

نقش آسمانی و زمینی یهوه

در بررسی کلی تورات آنچه چشمگیرتر از هر چیز دیگر است نقش بنیادی یهوه در تمامی وقایعی است که همه ۲۵۰۰ صفحه عهد عتیق و ۳۹ کتاب آن به نقل آنها اختصاص یافته‌اند. بدینجهت ارزیابی بیطرفانه آیین یهود مستلزم این است که روشن شود این یهوه چگونه خدایی است، و چه تفاوتی با دیگر خدایان اساطیری دارد، و چگونه عمل میکند و از چه راههایی عمل میکند، و به پیروان خود چه میدهد و در عوض از آنان چه میخواهد؟

چنین ارزیابی نه تنها در باره جهان یهود و تا حد زیادی جهان مسیحیت که پیامبر آن خود یکی از افراد همین قوم است ضروری است، بلکه در مورد شناسائی واقعی جهان مسلمان نیز بسیار مهم است، زیرا در قرآن که گروه اخوان المسلمین آنرا «قانون اساسی» جهان مسلمان نام داده‌اند، کلیه پیغمبران یهود پیغمبران مسلمانان نیز شناخته میشوند و کلیه وقایع مربوط بدانها نیز که در تورات مطرح شده‌اند در قرآن مطرح میشوند (آفرینش کائنات در شش روز، خلق آدم در باغ عدن و خوردن میوه ممنوعه توسط او، و رانده شدن وی از بهشت، ماجرای هابیل و قابیل، طوفان نوح، حوادث پیامبری ابراهیم و فرزندان او از آغاز تا مهاجرت یعقوب و پسرانش به مصر، حوادث پیغمبری موسی و دیدارهای او از فرعون مصر، نزول بلایای نه گانه بدان کشور، خروج قوم اسرائیل از مصر، رهبری موسی به غرق شدن فرعون و سپاهیانش در دریا، سرگردانی چهل ساله قوم یهود در بیابان سینا، دیدار یهوه با موسی در کوه

طور، استقرار نهایی یهودیان در ارض موعود، لشکرکشیهای یوشع، ماجراهای شائول و داود و سلیمان در مقام پادشاهان اسرائیل). در تمامی این موارد، خدای مسلمانان درست همان نقشی را ایفا میکند که یهوه در تورات ایفا میکند، و این طبعاً این نتیجه را میدهد که در هر دو مورد از خدائی واحد سخن می‌رود که یکجا یهوه و جای دیگر الله نام دارد.

در این بخش از کتاب که به ارزیابی آیین یهود اختصاص داده شده به پرسشهایی پاسخ داده میشود که منحصرأً به یهوه ارتباط دارد. در بخش دیگر آن که مربوط به دو جهان مسیحیت و اسلام میشوند، ارزیابی‌های مشابهی انجام خواهد گرفت.

شکل یهوه

در دیدار موسی با یهوه در کوه سینا، موسی از او درخواست میکند که «چهره خود را به او نشان دهد»، ولی خداوند بدو میگوید: «تو نمیتوانی صورت مرا ببینی، زیرا هیچ آدمی نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند» (سفر خروج، باب سی و سوم، ۱۸ - ۲۰). با این وصف در همین سفر خروج آمده است که خداوند از روبرو با موسی سخن میگفت «مثل شخصی که با دوست خود سخن بگوید». پیش از آن نیز به حکایت تورات خدا با پیغمبرش ابراهیم غذا خورده بود (سفر پیدایش، باب هیجدهم، ۱ - ۸)، و با یعقوب کشتی گرفته بود (سفر پیدایش، باب سی و دوم، ۳۱)، و به دنبال موسی دویده بود تا او را بکشد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴). در کتاب دوم سموئیل وصف یهوه از زبان داود پیغمبر

آمده است بدینصورت که یهوه از فراز ابرها به زمین فرود می‌آید، در حالیکه از بینی او دود برمیخیزد و از دهانش آتش بیرون می‌جهد و از مهابتش زمین میلرزد: «... آنگاه زمین متزلزل گردید و پایه‌های آسمان بلرزیدند، و از بینی وی دود برخاست و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته شدند و او آسمانها را خم کرده نزول فرمود، و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود... از درخشندگی او برق جهاده شد و اعماق دریا ظاهر شد و پایه‌های ربع مسکون منکشف گردید.» (کتاب دوم سموئیل، باب بیست و دوم، ۸ - ۱۷). حزقیال نبی نیز یهوه را بچشم می‌بیند که بر اورنگی شبیه یاقوت نشسته است: «و بالای فلک تختی مثل یاقوت کبود دیدم و بر آن تخت صورتی مانند صورت انسان، و از کمر او به طرف بالا مانند منظره فلز تابان دیدم و بر گرداگردش و در اندرونش شعله‌های آتش مانند نمایش قوس و قزح که در روز باران در ابر باشد، و دانستم که این منظر جلال یهوه است و چون آنرا دیدم به روی خود درافتادم و آنگاه صدائی را شنیدم که بمن گفت: ای پسر آدمی، بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم» (کتاب حزقیال نبی، باب اول، ۲۶ - ۲۸). اشعیا نبی بنوبه خود یهوه را در میان ملائک بالدار می‌بیند: «آنگاه خداوند را دیدم که بر کرسی خود نشسته بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که شش بال داشتند، و هر یکی از آنها دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس یهوه صباپوت که تمامی زمین مملو از جلال اوست. و پایه‌های خانه از صدای او لرزید و خانه از دود پر شد. پس گفتم وای بر من که هلاک

شده‌ام، زیرا چشمانم یهوه صباپوت پادشاه را دیده است» (کتاب اشعیا نبی، باب ششم، ۱-۵).

مبالغه‌های یهوه

مبالغه‌گویی‌هایی که در تورات به یهوه نسبت داده شده چنان غیرمنطقی و غالباً ناشیانه است که گویی این خدا مطلقاً با ارقام و امار و معادلات جمع و تفریق آشنا نیست:

«... پس زارح حبشی با هزار هزار (یک میلیون) سپاه و سیصد ارابه جنگی بیرون آمد و به مریشه رسید، و آسا (پادشاه یهودا) به مقابله با او بیرون رفت و یهوه خدای خود را خواند. آنگاه خداوند حبشیان را شکست داد و آسا آنها را تعاقب نمود، و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان حتی یک تن زنده نماند، و قوم اسرائیل شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود، و خیمه‌های گاو و گوسفندان را نیز زدند و گوسفندها و شتران فراوان برداشته به اورشلیم مراجعت نمودند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهاردهم، ۱۰ - ۱۶).

«... و آخاز بیست ساله بود که پادشاه شد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود به عمل نیاورد، زیرا که در وادی این هنوم بخور سوزانید و قربانی‌ها را بر بالای تل‌ها و زیر درختهای سبز گردانید. بدین جهت یهوه خدایش فحق بن‌رملیا را برانگیخت که در ظرف یکروز ۱۲۰،۰۰۰ نفر از اسرائیل را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند در سرزمین یهودا کشت و ۲۰۰،۰۰۰ نفر دیگر از زنان و پسران

و دخترانشان را به اسیری گرفت» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و هشتم، ۱ - ۸).

«... و خداوند گفت که من این شهر (اورشلیم) را بخاطر بنده خودم داود نجات خواهم داد. پس در آن شب فرشته خداوند بیرون آمد و ۱۸۵،۰۰۰ نفر از اردوی آشوریان را زد، و بامدادان چون برخاستند جمیع آشوریها لاشه‌های مرده بودند» (کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم، ۳۴ - ۳۵). این نوشته تورات مربوط به حمله‌ای است که از جانب سپاه آشور در زمان پادشاهی سناخریب (سخاریب تورات) به سرزمین یهودا صورت گرفت و با شکست یهود و غارت اورشلیم پایان یافت. در باره همین جنگی که به گفته تورات در آن نزدیک ۲۰۰ هزار نفر از سپاهیان آشور بدست «فرشته خداوند» در عرض یکشب قتل‌عام شدند، سنگ‌نوشته سناخریب، پادشاه اشور، که در کاوشهای باستان‌شناسی نینوا بدست آمده است و اصل آن اکنون در موزه برلین است، حاکی است که:

«... آنگاه بر حزقیا پادشاه یهودا که به من سر تسلیم فرود نیاورده بود تاختم. چهل و شش قلعه نظامی او و تعداد بیشماری از شهرهای کوچک پیرامون آنها را با منجنیق‌ها و پیاده نظام و نردبانهای حمله محاصره و تصرف کردم، ۲۰۰،۰۰۰ نفر از بزرگ و کوچک و مرد و زن و شمار نامحدودی از اسبان و الاغان و قاطران و شتران و گاوان و گوسفندان و بزهای آنانرا به اسارت و به غنیمت گرفتم. خود حزقیا را که در درون اورشلیم پایتخت خود موضع گرفته بود چون مرگی در قفس گذاشته‌ام شهرهائی را که غارت

کرده بودم از کشور او جدا کردم و به پادشاهان عشود و عکرون و غزه بخشیدم تا سرزمین او را کوچکتر کرده باشم، ولی فرمان دادم که مالیات سالانه آنها همچنان توسط حزقیا به من پرداخت شود. هراس از شوکت و جلال من چنان یهودان را فرا گرفت که عربها و سربازان گزیده‌ای که حزقیا آنها را برای تقویت اورشلیم بدانجا آورده بود دست از کار کشیدند. سرانجام او غرامت سنگینی به نزد من فرستاد، باضافه دختران و زنان و خوانندگان خودش را، و نیز سی تالان طلا و هشتصد تالان نقره و سنگهای تراشیده و صندلیهای عاج و آبنوس و بسیار چیزهای دیگر که همه را به نینوا شهر پادشاهی من فرستاد و سفیر خود را مأمور کرد که این غرامت‌ها را تقدیم من کند و اطاعت و زیردستی او را به من اعلام دارد.»

در خود تورات نیز، در همان کتاب دوم پادشاهان، چنانکه گوئی داستان قتل‌عام آشوریان توسط فرشته یهوه فراموش شده باشد، در زمینه همین جنگ معجزه‌آسا آمده است:

«... و در سال چهاردهم سلطنت حزقیا، سخاریب پادشاه اشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود و حزقیا پادشاه یهودا سفیر خود را نزد پادشاه اشور فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من مقرر داری ادا خواهم کرد. پس پادشاه آشور سید تالان نقره و سی تالان طلا بر حزقیا پادشاه یهودا گذاشت (کتاب دوم پادشاهان، باب هجدهم، ۱۳ و ۱۴).

اشتباه‌های یهوه

بخشهای متعدد دیگری از تورات، این احساس را در خواننده پدید می‌آورند که یهوه نه تنها با آمار و ارقام سر و کاری ندارد، بلکه از واقعیت‌های ملموس دنیای آفریده خودش نیز بی‌اطلاع است:

در سفر پیدایش گفته میشود که یعقوب هنگام سفر به مصر برای دیدار یوسف، به دستور فرعون در نیکوترین محل مصر یعنی در ارض عمسیس (زمین رامسس) سکونت داده شد (سفر پیدایش، باب چهل و هفتم، ۱۱) در صورتیکه در این تاریخی که تورات معین کرده هنوز نه رامسس متولد شده بود و نه محلی بنام ارض رامسس در مصر وجود داشت. در سفر خروج محل دیدار موسی با یهوه یکجا کوه سینا معین شده است و جای دیگر کوه حوریب (سفر خروج، باب هفدهم، ۶). در همین کتاب از قول یهوه در گفتگوی او با موسی گفته شده است که من انتقام گناه پدران را تا چهار نسل از فرزندان‌شان میگیرم (سفر خروج، باب بیستم، ۵)، ولی در کتاب یرمیا این انتقام به یک نسل محدود شده است (ارمیا، باب سی و یکم، ۲۹)، و در کتاب حزقیال نبی از زبان همین یهوه آمده است که هر کسی بابت گناه خودش شخصاً جواب پس خواهد داد و کیفر او به بازماندگانش منتقل نخواهد شد (حزقیال، باب هیجدهم، ۲ - ۴ و ۱۲ - ۱۶).

در کتاب یرمیا، خدا به پیامبرش اطلاع میدهد که به زودی فرعون مصر بدست نبوکدنصر پادشاه بابل مغلوب خواهد شد و خداوند فرعون و کسانش را تسلیم دشمنان

بابلی خود خواهد کرد. ولی نه هیچوقت این پادشاه بابل مصر را تصرف کرد و نه فرعون مصر بدست او اسیر شد.

فریبکاریهای یهوه

در مواردی چند در تورات، یهوه نقشی چنان غیراخلاقی ایفا میکند که نه تنها در عرف حقوقی قابل تعقیب است، بلکه با محتوای یکی از فرمانهای ده گانه معروف خود او نیز که «دزدی نخواهی کرد» مبیانت دارد. در مصر یهوه به موسی خبر میدهد که به همین زودی همه فرزندان ارشد خانواده‌های مصری را به دست خود خواهد کشت و چنان ترسی در دل فرعون خواهد گذاشت که اجازه خروج یهودیان را از کشور خود خواهد داد، و به او راهنمایی میکند که قبل از این ماجرا یهودیان از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند ظروف و آلات طلا و نقره به امانت بگیرند تا بعداً آنها را همراه خود ببرند. عین نوشته تورات در این باره چنین است: «... اکنون به گوش قوم خود بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از همسایه خود آلات نقره و آلات طلا بخواهند (سفر خروج، باب یازدهم، ۲)، و بنی اسرائیل به دستور موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا رختها خواستند، و خداوند آنها را در نظر مصریان مکرم ساخت، چنانکه هر چه خواستند بدیشان دادند، و یهودیان این امانتی‌ها را همراه خود بردند و مصریان را تمام و کمال غارت کردند» (همانجا، باب دوازدهم، ۳۵ و ۳۶).

در مورد جنگ یهودیان با دو قوم عمون و موآب که در آن حق با موآبیان است، یهوه با کمین‌گذاری کلیه مردم این

دو قوم را هلاک میکند و بدنبال آن به یهودیان اطلاع میدهد که تا سه روز اموال و البسه و اشیاء گرانبهای آنها را غارت کنند و در روز چهارم او را متبارک بخوانند.

«... و آنگاه یهوشافاط پادشاه اسرائیل در میان جماعت یهودا در خانه خداوند پیش صحن جدید بایستاد و گفت: ای یهوه، ای خدای پدران ما، مگر تو در آسمان خدا نیستی و مگر در دست تو قوت و جبروت نیست؟ آیا تو آن خدای ما نیستی که کلیه سکنه این سرزمین را از آنجا بیرون راندی تا آنرا برای ابدالاباد به ذریت دوست خویش ابراهیم بدهی؟ پس اکنون بنی عمون و بنی موآب آمده‌اند تا ما را از ملک تو که آنرا به تصرف ما داده‌ای بیرون کنند. ای خدای ما، آیا تو برایشان حکم نخواهی کرد؟ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل ابن زکریابن بنایا ابن یعیئیل ابن متنیای لاوی در میان جماعت حلول کرد، و او گفت ای تمامی یهودا و ای یهوشافاط پادشاه، گوش گیرید که خداوند به شما میگوید از این گروه عظیم هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن من است که خدای اسرائیل هستم. فردا به نزد ایشان فرود آئید ولی جنگ ننمائید بلکه بایستید و آنچه را خداوند شما برای نجات شما خواهد کرد مشاهده نمائید. و خداوند به ضد بنی عمون و بنی موآب کمین گذاشت و ایشان را هلاک ساخت و چون اسرائیلیان به بیابان رسیدند دیدند که لاشه‌های بنی عمون و بنی موآب بر زمین افتاده و احدی از مرگ رهائی نیافته است. و آنگاه یهوشافاط پادشاه با همه قوم بجهت گرفتن غنیمت آمدند و آنقدر اموال و البسه و چیزهای گرانبها برای خود برداشتند که نتوانستند

ببرند، و تا سه روز مشغول غارت میبودند، پس روز چهارم در وادی برکه جمع شدند و در آنجا خداوند را متبارک خواندند» (تواریخ ایام، کتاب دوم، باب بیستم، ۵ - ۲۶).

لزوم ترسیدن از یهوه

آنچه برای یهوه در درجه اول اهمیت قرار دارد اطاعت از او نیست، ترسیدن از او است، بهترین خاخام‌ها نیز آنهایی هستند که مهابت او را به مؤمنان تفهیم کرده باشند. به روایت سفر خروج، خود یهوه سرودی را به افتخار خویش در دهان موسی و بنی اسرائیل میگذارد که در بند یازدهم آن آمده است: «کیست مانند تو ای یهوه در میان خدایان، که به اندازه تو ترسناک باشد و چون مهابت داشته باشد؟ در کتاب ملاکی نبی یهوه به قوم یهود خشمگینانه بانگ میزند که: «پسر از پدر خود و غلام از آقای خود میترسد. اگر من پدر هستم ترس از من چه شده است؟ و اگر آقا هستم هیبت من کجا رفته؟ خیال میکنید من نمیدانم که شما بعنوان قربانی نان نجس بر مذبح من میگذارید، و با آنکه گوسفند نرینه‌ای در گله خود دارید بره معیوبی را برای من سر میبرید؟ مگر نمیدانید که من پادشاه عظیم میباشم و اسم من در میان امتهای اسم مهیب است؟» (ملاکی نبی، باب اول، ۶). آخرین جملات تورات وعده بیماری و وبا و مرگ و آتش برای کسانی است که از شنیدن نام یهوه به هراس نیفتند، و بند پایانی عهد عتیق این است که: اینک من ایلای نبی را قبل از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد تا دل پدران و پسران

را برگرداند، مبادا که من با مهابت خود بیایم و زمین را لعنت بزنم» (ملاکی نبی، باب چهارم، ۵ و ۶).
در سفر تثبیه، یهوه خطاب به قوم یهود هشدار میدهد که:

«اگر مرا نشنوی و جمیع اوامر و فرایض مرا که بتو میفرمایم بجا نیاوری، آنگاه در شهر و در صحرا ملعون خواهی شد و ظرف خمیر و میوه زمین تو و بچه‌های گاو و بره‌های گله‌ات نیز ملعون خواهند شد، و بر تو وبا و سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهم فرستاد، و فلک تو بالای سرت مس خواهد شد و زمین در زیر پایت آهن، و باران را با گرد و غبار خواهم آمیخت تا از آسمان نازل شود و ترا هلاک کند، و ترا به بواسیر و جرب و خارش و به دیوانگی و نابینائی و پریشانی دل مبتلا خواهم ساخت. زنی را که نامزد کنی دیگری با او خواهد خوابید، و گاو در نظرت کشته شود و دیگران گوشتش را بخورند، و الاغت پیش روی تو به غارت برده شود، و زانوها و ساق‌ها و از کف پا تا فرق سرت را به دمل بد که از آن شفا نتوانی یافت گرفتار خواهم کرد. تخم بسیار به مزرعه خواهی برد اما ملخ آنرا خواهد خورد، و تاکستانها غرس خواهی کرد اما شراب آنرا نخواهی نوشید زیرا کرم انگورت را خراب خواهد کرد. غریبی که در میان تو است سرور تو خواهد شد و تو غلام او خواهی بود (سفر تثبیه، باب بیست و هشتم، ۱۵-۴۴)، و وحوش صحرا را بر تو خواهم فرستاد تا ترا بی‌اولاد سازند و چهارپایانت را هلاک کنند و راه‌ایت ویران شود، و ده زن نان خود را در یک تنور بپزند، و گوشت پسران خود

را خواهید خورد و گوشت دختران خود را خواهید خورد، و لاشه‌های شما را بر لاشه‌های بت‌پرستان خواهم افکند (سفر لایوان، باب بیست و ششم، ۱۴ - ۳۲)، از اینجهت که اوامر خدایت را گوش ندادی و از این نام مهیب یعنی نام یهوه نترسیدی» (سفر تثبیه، باب بیست و هشتم).

«یهوه صبایوت میفرماید که اورشلیم را به مأوای شغالها بدل خواهم کرد و خوراک مردمش را افسنتین قرار خواهم داد و آب تلخ به آنها خواهم نوشانید و لاشه‌های مردمانشان مثل سرگین حیوانات بر صحرا خواهد افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را بردارد. هر که فهم دارد از این فخر کند که مرا می‌شناسد که یهوه، خدای رحمت و عدالت و انصاف هستم، ولی ایامی می‌آید که ختنه شده‌ها و ختنه نشده‌ها را با هم عقوبت خواهم کرد و همه آنهائی را نیز که گوشه‌های مویشان را میتراشند همراه ایشان عذاب خواهم داد» (کتاب ارمیاء نبی، باب نهم، ۱۱ - ۲۶).

وقت دیگر خدا دختران اورشلیم را چنان غضب میکند که فرمان میدهد از آن پس مو بر فرج آنها نروید، زیرا این دختران هنگام عبور از خیابانها با ناز می‌خرامند و غمزه‌کنان راه میروند:

«از این جهت که دختران اورشلیم بخود غره شده‌اند و به ناز می‌خرامند و با گردن افراشته و غمزه‌کنان راه میروند و خلخالها را در پاهایشان به صدا درمی‌آورند، من فرق سرشان را کچل خواهم کرد و دستور خواهم داد که مو بر فرج‌هایشان نروید، و زینت خلخالها و پیشانی‌بندها و گوشواره‌ها و دستبندها و دستارهایشان را دور خواهم کرد، و

همچنین زنجیرها و کمربندها و عطردانه‌هایشان را، و انگشترها و حلقه‌ها و جامه‌های نفیس و رداها و شالها و آئینه‌ها و کتانهای نازک و برقع‌هایشان را، و کاری خواهم کرد که عطریاتشان متعفن شود و به عوض کمر بند ریسمان ببندند، و به عوض زیبایی به آنها سوختگی خواهم داد و به عوض گیسوان بافته کچلی.» (کتاب اشعیا، نبی، باب سوم، ۱۶ - ۲۴).

وقت دیگر پادشاه اسرائیل را بدین جرم که مردم اورشلیم را به زنا کردن تشویق کرده است به مجازاتی وحشت‌انگیز تهدید می‌کند:

و مکتوبی از ایلای نبی (الیاس) به یهورام پادشاه اسرائیل رسید که یهوه خدای پدرت داود میفرماید چونکه ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که مرتکب زنا شوند، همانا خداوند پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت، و در احشای خود تو چنان بیماری عارض خواهد کرد که روده‌هایت از مقعد بیرون آیند، و خداوند بهمین ترتیب عمل کرد و به مرور ایام احشام یهورام هر روز بیشتر از مقعدش بیرون آمد تا با دردهای سخت مرد. و قومش برای وی عطریات نسوزانند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۱۲ - ۲۰).

برای تکمیل این فهرست، در جای دیگر همین کتاب سموئیل آمده است که: «و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شد و همه آنها را به بواسیر مبتلا ساخت تا روده‌هایشان از مقعدها بیرون آمد و پوسید» (کتاب اول سموئیل، باب پنجم، ۶).

قوانین یهوه

قوانینی که توسط یهوه وضع شده و در کوه سینا به موسی ابلاغ شده‌اند بهر صورت که باشند «واجب‌الاطاعه» هستند. ولو اینکه قوانینی از این قبیل باشند:

«... و عورت خواهر پدرت و خواهر مادرت را کشف مکن، و عورت عروس خود را کشف مکن، و عورت زن برادر خود را کشف مکن، و عورت زنی را با عورت دخترش با هم کشف مکن، و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورتشان را کشف مکنی» (سفر لاویان، باب بیست و هشتم؛ سفر تثنیه، بابهای دوازدهم تا بیست و سوم).

«و خداوند به موسی گفت: بهمیه خود را با بهمیه دیگری که از جنس او نباشد به جماع وادار مکن، و در تاکستان خود دو قسم تخم مکار، و گاو و الاغ را با هم به کار شیار وادار مکن، و پارچه مختلط از پشم و کتان با هم میپوش، و به قوم خود بگو که گوشه‌های موی سر خود را نچینند و گوشه‌های ریش خود را هم نچینند، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. و هر کس از بنی اسرائیل که عیبی در بدن داشته باشد نزدیک خیمه اجتماع نیاید تا قربانی خدای خود را بگذراند، و نه مرد کور و لنگ و نه پهن بینی و نه زیادالاعضاء و نه شکسته پا یا شکسته دست یا گوژپشت یا کوتاه قد، و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه جرب‌دار و کرد و نه شکسته بیضه. و آن ذبیحهای را که بیضه‌ای کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده شده باشد برای خداوند نزدیک میاورید و قربانی مگذارانید. و شخصی که کوبیده بیضه یا الت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود، و حرامزاده داخل جماعت

خداوند نشود، خودش تا پشت دهم او... و زن جادوگر هر آینه کشته شود. و اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود ولی در شهر کس دیگری او را یافته و با او بخوابد پس هر دوی ایشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند (سفر تثنیه، باب بیست و چهارم)، و اگر کسی اسم یهوه را به بدی بر زبان آورد هر آینه کشته شود و تمامی جماعت البته او را سنگسار کنند خواه در شهر خود باشد و خواه در غربت باشد چونکه اسم یهوه را به بدی آورده است کشته شود (سفر لاویان، باب بیست و چهارم، ۱۶)، و اگر برادر تو با پسرت یا دخترت یا همسر هم‌آغوش تو یا دوست جان در یک قالب تو اسم مرا به بدی بیاورد البته او را به قتل برسان، و اول دست تو به قتل او دراز شود و بعد تمامی قوم، او را با سنگها سنگسار نمایند که بمیرد تا جمیع اسرائیلیان چون این را بشنوند بار دیگر چنین عمل زشت را نکنند (سفر تثنیه، باب چهاردهم، ۶ - ۱۱)»

سنت ختنه

سنت ختنه الزاماً میباید سنتی باشد که نخستین بار توسط یهوه وضع شده باشد. زیرا اصولاً موجودیت قوم یهود و مالکیت سرزمین کنعان از جانب این قوم بر پیمانی شکل گرفته است که یهوه با آبراهام منعقد میکند و بموجب آن بدو قول میدهد که ذریه وی را به اندازه غبارهای کنار دریا زیاد کند و از نیل تا فرات را به مالکیت او بگذارد، بدین شرط که فرزندان ذکور قوم ابراهیم در روز هشتم از تولدشان ختنه شوند.

اهمیت این موضوع از نظر تورات در حدی است که خود یهوه، پس از برگزیدن موسی به پیغمبری و اعلام این رسالت به او، چون متوجه میشود که موسی ختنه نشده است به دنبال او میدود تا او را پیدا کند و بکشد، و فقط حضور ذهن صفورا زن موسی است که او را از مرگ نجات میدهد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴).

علیرغم این، بررسیهای تاریخی نشان میدهند که روش ختنه کردن از دیرباز در مصر و فنیقیه و خود سرزمین کنعان معمول بوده است و حتی در یکی از نقوش باستانی نزدیک هرم سکره Sakkarah در مصر که به ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد مربوط میشود نحوه انجام عمل بر روی پسر بچه‌ای هشت تا ده ساله دقیقاً مشخص شده است. تفصیل این موضوع را در مقالهٔ Circumcision دائرةالمعارف بریتانیکا میتوان یافت. بررسیهای دیگر روشن کرده‌اند که برخی دیگر از اقوام سامی، منجمله اعراب نیز از دورانهای کهن با این سنت آشنا بوده‌اند.

در شورای مذهبی (council) کلیسای واتیکان در سال ۱۸۷۰ که برای مقابله با تردیدهای مربوط به اصالت تورات تشکیل شد، رسماً اعلام شد که تورات وحی خداوند است که بوسیله روح القدس منتقل شده و از راه کلیسا به جهانیان رسیده است.^۱ ولی همین کلیسا یکصد سال بعد از آن با

۱ - این نوع برداشتهای عقیدتی که در زمان تدوین تلمود «حقایق ابدی و تغییرناپذیری الهی» اعلام میشد - و از نظر ماهیت فرق زیادی با «واقعتهای ثابت و تغییرناپذیر الهی» بسیاری از محدثان مسلمان و بخصوص شیعه ندارد (ظاهراً امروز نیز جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان تلمود دارد).

تشکیل هیئت تحقیقی «هیرونیموس» پذیرفت که اصالت تورات مسلم نیست و تدوین نهائی این کتاب حتی تا سال ۴۴۴ پیش از میلاد مسیح (هزار سال بعد از تاریخ سنتی مرگ موسی) پایان نیافته بوده است.^۱

بموجب روایتی از قرن اول میلادی، چون نسخه‌های قدیم و معتبر کتاب عهد عتیق در هنگام ویرانی معبد اورشلیم سوزانده شده بود و مدت‌ها هیچ نسخه دیگری از آن در دست نبود، تمام متن آن در مکاشفه‌ای از جانب یهوه به عزار کاهن اعظم یهود وحی شد و وی آنرا در مدت چهل روز و چهل شب پیاپی به پنج کاتب یهودی دیکته کرد. و به اتفاق گروهی از کاهنان به اورشلیم رفت و در آنجا تورات کنونی را بعنوان قانون اسرائیل به یهودیان ابلاغ کرد. به عقیده کرنفلد مورخ و تورات‌شناس آلمانی علت پافشاری کلیسای کاتولیک در جلوگیری از بی‌اعتباری اصالت تورات

خائیم بیالیک متفکر و ادیب معاصر یهودی مینویسد: «تورات ابزار دست خالق عالم است که تمام آفرینش از روی طرح‌های آن انجام گرفته و روح زنده‌ای است که بدون آن جهان ما علت وجودی خود را از دست می‌دهد، زیرا تورات مقدم بر خلقت آدم خلق شده است». وینکار دانشمند یهودی آلمانی کتاب مقدس را منبع بخش نیروی مغناطیسی خاصی میدانند که خواننده را نخست به لرز و تحریک وامیدارد و سپس از او مؤمن معتقدی می‌سازد.

مارتین بویر فیلسوف یهودی و برنده جایزه نوبل باستاند به بندی از کتاب اشعیا نی در تورات (باب چهل و سوم، ۴ - ۶) که در آن یهوه به اسرائیل می‌گوید چون تو محبوب منی صهیون و همه سرزمین‌ها را به تو می‌دهم و همه اقوام جهان را در راهت فدا می‌کنم، نتیجه می‌گیرد که اساساً جامعه جهانی امروز بخاطر اسرائیل بر سر پا است و تجدید ساختار جهانی نیز منوط به بازسازی صهیون است.

۱ - شورای واتیکان دوم (۱۹۶۲ - ۱۹۶۵).

این است که در چنین صورتی پایه مسیحیت نیز که بر وایات تورات استوار است متزلزل می‌شود: فی‌المثل اگر پذیرفته شود که مندرجات کتاب یوشع و حوادث آن بر مبنای واقعیتهای مسلم تاریخی جعلی و غیرواقعی است، در این صورت تمام اسطوره قوم برگزیده یهود در مورد بخشش ارض موعود بدین قوم نیز داستانی تخیلی خواهد بود.

بخش دوم

جهان مسیحیت

برگزیده می‌شود و مأموریت می‌یابد که باتفاق برادرش هارون نزد فرعون مصر برود و او را به صدور اجازه به یهودیان این کشور برای خروج از مصر و رفتن آنان بسوی سرزمین کنعان وادار کند، و در این راستا ده بلای مرگبار بر مصریان وارد می‌شود. در این گیرودار میریام (Myriam) خواهر موسی سرپرستی زنان قوم اسرائیل را در مصر بعهده می‌گیرد، و پس از خروج یهودیان از این کشور نیز در همه دوران چهل ساله آوارگی قوم یهود در صحرای سینا بدین رسالت خود ادامه می‌دهد. از یادگارهای مهم وی در تورات، سرودی بنام سرود میریام است که خواهر موسی پس از گذار یهودیان از بحر احمر و غرق شدن فرعون مصر و سپاهیان در دریا، آنرا با طبل و شیپور می‌خواند و همه زنان و مردان قوم نیز سرود را همراه وی تکرار می‌کنند (سفر خروج، باب پانزدهم). میریام در پایان سرگردانی چهل ساله قوم یهود در صحرای سینا، اندکی پیش از رسیدن یهودیان به ارض کنعان، درمیگذرد و در قادش دفن می‌شود، و مدفن او هنوز در این مکان زیارتگاه یهودیان است.

با توجه به نقش مهم خواهر موسی در تاریخ مذهبی قوم اسرائیل، بسیاری از دخترانی که در سالهای بعد از مرگ میریام متولد میشوند همینگونه نام میگیرند، بهمانصورت که در دنیای اسلام اکثر نوزادان دختر فاطمه نامیده میشوند. یکی از این دختران یهودی که میریام نام میگیرد، کسی است که در جوانی نامزد مردی بنام یوسف میشود که

از مریم تا مریم

فصلی که اکنون می‌خوانید احتمالاً جالبترین فصل این کتاب است، زیرا در آن موضوع شگفت‌آوری مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که نمی‌توان باور کرد میان خوانندگان بی‌شمار قرآن، چه مسلمانان و چه بیگانگانی که از روی ترجمه‌های قرآن با محتوای آن آشنا شده‌اند کسانی متوجه آن نشده باشند. ولی می‌توان فکر کرد که هیچکدام از آنان، با توجه به پیامدهای احتمالی بحث در این باره، از مطرح کردن آن خودداری کرده باشند، هر چند قابل قبول نیست که این ابهام برای همیشه باقی بماند و این پرسش همچنان بی‌پاسخ گذاشته شود.

در «سفر خروج» تورات گفته میشود که موسی و هارون و میریام (مریم) سه برادر و خواهرند که پدری بنام Amram و مادری بنام Yukévéd دارند. عمرام در ۱۳۷ سالگی درمیگذرد و فرزند ارشدش موسی بزرگ خانواده میشود. بعداً همین موسی از جانب یهوه به پیامبری

حرفه‌اش نجاری است و نسبتش با ۲۸ یا ۵۵ واسطه^۱ به داود پیغمبر میرسد وی همان بانوئی است که از دیگاه جهان مسیحیت در عین باکرگی عیسی مسیح را دنیا می‌آورد.

اگر تاریخی که تورات برای دیدارهای ده گانه موسی و هارون از فرعون مصر تعیین کرده نظیر کلیه رویدادهای دیگر تورات تاریخی مبهم و غیرقابل اطمینان است، در عوض تاریخ سالهای فرمانروائی رامسس دوم یعنی فرعون مورد اشاره تورات است کاملاً مشخص است، و این تاریخ که سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۲۳۶ پیش از میلاد را شامل میشود، روشن میکند که میان سالی که موسی و هارون و میریام از خاک مصر بیرون می‌آیند تا سالی که عیسی ابن مریم در بیت‌الحم اورشلیم متولد میشود ۱۳ قرن تمام فاصله وجود دارد، و بر این مبنا میریام خواهر موسی جز بخاطر تشابه اسم خودش با میریام مادر عیسی نمیتواند فرد واحدی شناخته شود. و با اینوصف این اشتباه بصورت انکارناپذیری در آیه بیست و هشتم سوره مریم خود قرآن صورت گرفته است، که به روایت آن بزرگان قوم مریم را ملامت میکنند که: «ای خواهر هارون نه پدر تو مردی خطاکار بود و نه مادرت زنی بدکاره» و مریم بدستور خداوند بدانان اشاره میکند که پاسخ خویش را از خود نوزاد بطلبند، و چون آنان میگویند چگونه میتوانیم با کودکی که در گهواره است گفتگو کنیم! طفل نوزاد زبان باز میکند و بدانان میگوید: من آن بنده خداوندم که از جانب او کتاب (انجیل) دریافت

۱ - این اختلاف مربوط به دو شجره‌نامه‌ای است که در انجیل‌های متی و لوقا برای عیسی مسیح تعیین شده است.

داشته‌ام و به پیامبری برگزیده شده‌ام و او مرا در هر جا که باشم مشمول رحمت خود فرموده است. و وظیفه دارم تا وقتی که زنده‌ام از نماز و زکوة کوتاهی نکنم. و به مادرش میگوید: سلام خداوند بر تو باد از روزی که مرا زادی تا روزی که گورم و برای زندگانی جاوید از نو برانگیخته شوم. روایت قرآن چنین به پایان میرسد که «... و این است ماجرای عیسی ابن مریم تا مردمان در چگونگی تولدش تردید نکنند و بر آنچه به واقع گذشته است آگاه باشند. (سوره مریم، ۲۲ - ۳۴).

به روایت انجیل لوقا باب اول، ۲۶ - ۲۶ جبرئیل در یکی از شهرهای جلیله (Galilée) به نام ناصره Nazareth به دیدار زن جوانی بنام مریم که نامزد مردی بنام یوسف از خاندان داود پیامبر است ولی هنوز مریم با وی نزدیکی نکرده است می‌آید و بدو خبر می‌دهد که مشمول عنایت خاصی از جانب خداوند قرار گرفته است و چون مریم شگفت‌زده می‌شود و از خود می‌پرسد که موضوع این لطف خاص چیست، جبرئیل که پرسش او را دریافته است به وی می‌گوید این لطف این است که تو به زودی پسری خواهی زائید که نامش را عیسی خواهی گذاشت و او مقامی بزرگ خواهد یافت، زیرا پسر خداوند نام خواهد گرفت و خداوند تخت سلطنت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود: «و سلطنت او جاودان خواهد بود. و چون مریم می‌پرسد چگونه چنین می‌شود، و حال آنکه من هنوز مردی را نشناخته‌ام؟ وی جواب می‌دهد که رحم تو از روح‌القدس پر خواهد شد و جلال خداوند بر تو سایه خواهد افکند.

در قرآن به دنبال یکی شناخته شدن دو مریم، خاندان عمرام که این بار آل عمران نام میگیرد، یکی از چهار خاندان معرفی میشود که بر همه دیگر خاندانهای جهان برتری دارند. در سومین سوره قرآن که اصولاً سوره «آل عمران» نام گرفته، تصریح شده است که «... ما خاندانهای آدم و نوح و ابراهیم و عمران را برگزیدیم و آنانرا بر دیگر جهانیان برتری دادیم.» (آل عمران، ۱۳)

از مریم در ۲۴ آیه قرآن یاد شده است و نام او تنها نام زنی است که در قرآن آمده است: (بقره، ۸۷ و ۲۵۳؛ آل عمران، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵؛ نشأ، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱؛ مائده، ۵، ۱۷، ۴۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶؛ توبه، ۳۱؛ مریم، ۱۶، ۲۷، ۳۴؛ مؤمنون، ۵؛ احزاب، ۷؛ زخرف، ۵۷؛ حدید، ۲۷؛ صف، ۶، ۱۴؛ تحریم، ۱۲).

در شرح حال مریم در قرآن آمده است که زوجه عمران^۱ که زنی پارسا و پرهیزکار است فرزندی را که در رحم خود دارد به خداوند میسپارد و از او درخواست می کند که این طفل و فرزندان او را پیوسته در کنف حمایت خود بگیرد و آنان را از شر شیطان لعین درامان بدارد (آل عمران، ۳۵؛ تحریم، ۲). همسر عمران یقین دارد که این فرزند او پسر خواهد بود، ولی پس از وضع حمل می بیند که نوزاد او دختر است. شوهر او از این بابت ناراحت نمی شود و تولد طفل را به گرمی می پذیرد و به حکایت تورات او را برای اینکه مورد مراقبت های جسمی و روحی شایسته ای قرار

۱ - این زن در تورات باکاید Yokéved نامیده شده، ولی در جهان مسیحیت بدو نام Anne و در قرآن بدو نام مریم داده شده است.

گیرد، بدست زکریای کاهن (Zacharie یکی از اتبیای اسرائیل و مؤلف کتابی از کتابهای تورات که صحیفه زکریای نبی نام دارد) میسپارد.

خود این زکریا به همانطور که ابراهیم زن نازایی بنام سارا داشته است، زنی نازا بنام ایصابات Elizabeth دارد که چون هر دو در سنین کهولتند دیگر امیدی به داشتن فرزند ندارد و از این بابت بسیار افسرده است، ولی این بار نیز، باز هم مانند آنچه برای ابراهیم اتفاق افتاده بود، وی مشمول لطف خاص خداوند می شود و ایصابات در پیری فرزندی بدنیا می آورد که او را «یحیی» می نامد، و وی همان یحییای تعمیددهنده (Jean - Baptiste) معروف است که مردمان را با ریختن آب بر سرشان در داخل رودخانه تعمید می داد و آنان را از ظهور نزدیک پیامبری بزرگ آگاه می کرد.^۱

۱ - ماجرای مرگ خونین این پیامبر، بخاطر داستان Salomé شهرت جهانی یافته است. بطوریکه در سه انجیل متی (باب چهاردهم) و مرقس (باب ششم) و لوقا (بابهای سوم و نهم) روایت شده، پادشاه وقت دولت یهودیه Hérode معروف به Agrippas در ضیافت مجللی که به مناسبت سالروز تولدش در کاخ سلطنتی خود برپا کرده است و در آن او و همه مدعوینش از باده نوشی فراوان سرمست میشوند از رقص Salomé دختر خوانده هرود اول (هرود کبیر) چنان شاد میشود که به وی قول میدهد هر چه را که از او بخواهد، ولو نیمی از مملکتش را، به وی هدیه دهد، و سالومه به خواست مادرش که پیش از آن خواستار همخوابگی با یحیی شده ولی یحیی بدین کار تن نداده است، از او میخواهد که سر بریده یحیی را برای او بیاورد، و هرود با آنکه از این موضوع ناراحت میشود، بخاطر قولی که داده است همین کار را میکند. این ماجرای انجیلی موضوع منظومه بسیار شیوای Oscar Wilde و اپرای «سالومه» Richard Strauss که بر اساس همین منظومه ساخته شده قرار گرفته است.

بنا به روایت قرآن مریم برای اینکه از سرزنش مردمان درامان باشد هنگام بارداری خود به محل دوردستی پناه می‌برد و آنگاه که در زیر شاخ و برگ یک درخت خرما درد زائیدن بدو روی می‌آورد با اندوه و افسردگی با خود می‌گوید که کاش مرده بودم، ولی صدایی از درون او بدو بانگ می‌زند که نگران مباش زیرا خدا در زیر پای تو چشمه آبی جاری میکند تا آن را بیاشامی و شاخ درخت را نیز تکان بده تا خرما تازه برای خوردنت فرو ریزد، و اگر کسانی را ببینی بدانان بگوی که من در پیشگاه خداوند تعهد کرده‌ام که سکوت کنم و سخنی با کسی نگویم.

بکارت مریم

موضوع باکرگی مریم در زمان بارداری او، که در قرآن نیز بارها مورد تایید قرار گرفته است، از اشتباه لوقا، نویسنده یکی از انجیل‌های چهارگانه، در ترجمه جمله‌ای از کتاب توراتی اشعیاء نبی سرچشمه می‌گیرد. با این توضیح، که در باب هفتم از کتاب اشعیاء آمده است: «... بزودی زنی جوان از زنان مقدس شما باردار خواهد شد و پسری خواهد زایید که نامش عمانوئیل خواهد بود». این کلمه مشتق از دو کلمه عبری عمانو *immânû* و نیل *el* است که جمع آنها معنی «خدا با ما است» را می‌دهد. در مورد خود این زن جوان در اصل عبری کهن اصطلاحی بکار رفته که هم معنی تبرک شده و بشارت‌آور و مقدس را دارد، و هم معنی «باکره» را، و در انجیل لوقا بجای مفهوم اولی که مورد نظر اشعیاء بوده مفهوم دومین یعنی باکره ملاک قرار گرفته است. لازم به

تذکر است که در میان انجیل‌های چهارگانه (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) تنها همین انجیل لوقا است که از بکارت مریم یاد کرده است و سه انجیل دیگر در این باره خاموشند.

عیسی در قرآن

از عیسی در قرآن ۲۵ بار به صورت عیسی (بقره، ۸۷، ۱۳۶، ۲۵۳؛ آل عمران: ۴۵، ۵۲، ۵۵؛ نساء: ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱؛ مائده: ۶۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶؛ انعام: ۸۵؛ مریم: ۳۴؛ احزاب: ۷؛ شوری: ۱۳؛ زخرف: ۶۳؛ حدید: ۲۷؛ صف: ۶ و ۱۴) و ۹ بار بصورت مسیح (آل عمران: ۴۵؛ نساء: ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲؛ مائده: ۱۷، ۷۲، ۷۵؛ توبه: ۳ و ۳۱) نام برده شده است.

ویژگی اساسی پیامبری عیسی معجزاتی است که هم در انجیل‌های مختلف و هم در قرآن بدو نسبت داده شده‌اند. شماری از این معجزات که در انجیل‌ها از آنها سخن رفته، بسیار شناخته شده‌اند: عیسی به لشکری از دیوان که در تن دیوانه‌ای خانه کرده‌اند فرمان می‌دهد که از آنجا بیرون آیند و در بدن دو هزار خوکی که به چرا مشغولند مسکن گیرند، در نتیجه خوکی‌ها دیوانه می‌شوند و به سوی دریا می‌روند و در آن غرق می‌شوند ولی دیوانه شفا می‌یابد؛ دختر مرده یک خاخام یهودی به فرمان عیسی که برخیز و راه برو، برمی‌خیزد و براه می‌افتد؛ طوفان دریا به امر او آرام می‌شود؛ پنج قرص نان و دو ماهی توسط او میان پنجهزار نفر توزیع می‌شوند و همه آنها را سیر می‌کنند، و در آخر نیز باقی می‌مانند؛ بیماران بسیاری با دست زدن او بدانها درمان

می‌شوند؛ مردی کر و لال با گذاشتن انگشت عیسی در گوشش شنوا و گویا می‌شود؛ بینائی مرد کوری با فشار عیسی به دیدگان او بدو باز می‌گردد؛ ایلعازار مردی از اهالی یهودیه چهار روز بعد از بخاک سپردنش از گور بیرون می‌آید و زنده می‌شود.

قرآن نیز در موارد متعدد به معجزات عیسی اشاره می‌کند و از چند معجزه دیگر او نیز سخن می‌گوید که در خود انجیل‌های چهارگانه ذکر می‌شود؛ از آنها به میان نیامده است، ولی انجیل‌های دیگری که در میان مسیحیان عربستان زمان محمد رواج داشته‌اند آنها را نقل کرده‌اند. یکی از این معجزات قرآنی این است که عیسی از همان زمان که در گهواره است با پختگی و دانائی سالخورده‌گان با کسان گفتگو می‌کند (آل عمران، ۴۶)؛ معجزه دیگر این است که از گلی شکل پرنده‌ای را می‌سازد و بعد در آن می‌دمد و پرنده زنده می‌شود (آل عمران، ۴۹). در مورد دیگر وی به بنی‌اسرائیل می‌گوید که من از جانب خداوند بسوی شما آمده‌ام و اگر باور ندارید کوران و جذامیان را شفا می‌دهم و به شما می‌گویم که چه طعامی خورده‌اید و چه چیزهای خود را پنهان نگاه می‌دارید.

در باره خود عیسی در قرآن آمده است که «ما روح خود را در رحم مریم دختر عمران دمیدیم تا او و فرزندش را آیتی برای همه جهانیان قرار دهیم» (انبیاء، ۹۱: تحریم، ۱۲)، ولی این آفرینش صورت سنتی خود را ندارد، بلکه خداوند عیسی را نیز به همانطور که آدم را در بهشت از خاک ساخته و در آن روح دمیده است، از گلی پاکیزه پدید

می‌آورد و او را در رحم مریم جای می‌دهد و در آنجا روح خویش را در او می‌دمد.

محقق انگلیسی مورتن اسمیث در رساله خود در باره معجزات عیسی، عقیده دارد که نویسندگان انجیل‌ها این معجزات را که به عیسی نسبت داده شده از متون قدیمی کلدانی و بابلی و بخصوص مصری اقتباس کرده‌اند و حتی در مواردی عین فرمول‌های این ساحران را بکار برده‌اند، مثلاً در تاریخ Tacite مورخ لاتینی قرن اول مسیحی حکایت شده است که ساحری در اسکندریه به یاری خدای آپیس با آب دهان خود بینائی یک نابینا را بدو بازگردانید و پاهای مرد مفلوجی را به حرکت درآورد. تبدیل آب به شراب که در انجیل یوحنا (باب دوم، ۶ - ۱۰) بصورت نخستین معجزه عیسی روایت شده، معجزه‌ای است که در میتولوژی یونان به دیونیزوس خدای شراب نسبت داده شد است.

عیسی و انجیل

در قرآن بارها آمده است که ما به عیسی بن‌مریم انجیل را عطا کردیم. ولی واقعیت این است که انجیل کتابی نیست که از جانب خداوند نازل شده باشد، بلکه مجموعه‌ای از چهار کتاب مجزا از یکدیگر است که توسط چهار نفر از قدیسان مسیحی نوشته شده‌اند، با این توضیح که هیچیک از این چهار تن از حواریون عیسی نبوده‌اند. خود عیسی نیز، در تمام دوران فعالیت مذهبی خویش نه مدعی آوردن آیین تازه‌ای شده است و نه ادعای دریافت کتابی را بصورت وحی

کرده است. لازم به توضیح است که با آنکه کلیسای کاتولیک تنها چهار انجیل را به رسمیت شناخته است، انجیل‌های متعدد دیگری نیز در همان نخستین سال‌های مسیحیت نوشته شده‌اند. که هیچکدام چه رسمی و چه غیررسمی عنوان «انجیل» نداشته‌اند، و این عنوان تنها یکصد و پنجاه سال پس از مرگ عیسی از جانب اسقف شهر لیون فرانسه بدانها داده شده است. و وجه تسمیه آن نیز کلمه یونانی Evangelion است که معنی مژده یا خبر خوب را دارد.

در اثری تحقیقی که در سال ۱۹۷۲ با همکاری دسته‌جمعی بیش از یکصد پژوهشگر مذهبی کاتولیک و پروتستان با عنوان Introduction à la traduction œcuménique du Nouveau Testament در پاریس منتشر شده تذکر داده شده است که تا سال ۱۴۰ بعد از میلاد مسیح اصولاً هیچ انجیلی در دسترس نخستین مسیحیان نبوده است و تنها در سال‌های بعد از آن است که پیروان عیسی جسته و گریخته با این نوشته‌ها آشنا شده‌اند.

با آنکه چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا از جانب کلیسا به رسمیت شناخته شده‌اند، میان خود این انجیل‌ها نیز هماهنگی وجود ندارد. و حتی گاه تناقض‌هایی آشکار نیز وجود دارد. یکی از شناخته شده‌ترین این تناقض‌ها شجره‌نامه عیسی از طریق ناپدریش یوسف نجار است که در انجیل متی با ۲۸ واسطه او را به داود پیامبر و با ۴۲ واسطه به ابراهیم پیامبر میرساند، در صورتیکه در انجیل لوقا این

شجره‌نامه با ۵۵ واسطه یعنی سیزده واسطه بیشتر از انجیل متی به داود و ابراهیم می‌رسد. از آن گذشته هویت این واسطه‌ها نیز کاملاً با یکدیگر متفاوت است، یعنی در انجیل متی عیسی ناپسری یوسف و بعد یعقوب و متان و ایلعازار و ایلیهود و... معرفی می‌شود، در صورتیکه در انجیل لوقا همین عیسی ناپسری یوسف، و بعد هانی، و بعد بن متات و بعد لاوی و بعد ملکی و... خوانده می‌شود. سلسله معجزه‌های عیسی حتی بعد از مرگ او در روی صلیب همچنان ادامه می‌یابد، زیرا در لحظه مرگ وی گورهای بسیاری از مقدسان باز می‌شوند و مردگان از درون آنها بیرون می‌آیند و وارد اورشلیم می‌شوند (انجیل متی، باب بیست و هفتم). پس از صعود عیسی از درون گور به آسمان نیز وی در جلیلیه به دیدار حواریون خود می‌رود و با آنها گفتگو می‌کند (انجیل متی، باب بیست و هشتم و انجیل یوحنا، باب بیستم) و تور ماهیگیری پطرس حواری شماره یک خود را چنان در دریای طبریه از ماهی پر می‌کند که وی توانایی جا دادن تور را در قایق خود ندارد. (انجیل یوحنا، باب بیست و یکم).

در سه انجیل متی، مرقس و لوقا عیسی نه خود را خدا می‌داند و نه پسر خدا، ولی در انجیل یوحنا او اعلام می‌کند که مسیح خداوند است و در این مقام و از پیش از آفرینش جهان وجود داشته و بعد از این آفرینش به روی زمین فرستاده شده است (یوحنا، باب‌های اول و هشتم و هفدهم). در مسیحیت اولیه اصولاً اعتقاد به الوهیت عیسی وجود ندارد و خود عیسی نیز چنین ادعائی را نکرده است. به نوشته

Albert Schweitzer معروف، عیسی خودش را مسیح خداوند نمی‌داند، ولی کلیسای مسیحی و ارواح شریر و اجنه اصرار دارند که او مسیح هست منتها خودش نیز خبر ندارد

ماجرای فارقلیط

آیه ششم از سوره صف در قرآن حاوی موضوع شگفت‌آوری در ارتباط با عیسی و موعظه‌های او است. که تفسیرهای فراوانی را از جانب مفسران به‌همراه آورده است. این آیه عیناً چنین است: «و عیسی بن‌مریم بدانان گفت ای بنی‌اسرائیل، همانا که من فرستاده خدا به سوی شمایم تا هر آنچه را که پیش از من در تورات آمده بود تأیید کنم، و این خبر خوش را نیز به شما بدهم که پس از من پیامبر دیگری خواهد آمد که نامش «احمد» خواهد بود.»

مبنای این آیه، گفته‌ای است که یوحنا، نویسنده چهارمین انجیل از انجیل‌های چهارگانه از زبان عیسی نقل میکند «از پدر آسمانی خودم درخواست خواهم کرد که بعد از من فارقلیط (Paraclet) دیگری برایتان بفرستد». (انجیل یوحنا باب چهاردهم، بند ۱۶). در رساله اول یوحنا نیز نویسنده به مسیحیان زمان خویش می‌گوید ای فرزندان من، این نامه را خطاب به شما می‌نویسم برای اینکه شما را از ارتکاب گناه برحذر دارم، ولی اگر هم کسی از شما گناهی بکند ما در وجود پدرمان عیسی مسیح Paraclet اطمینان بخشی برای خود خواهیم داشت (اول یوحنا، باب دوم، بند ۱). این اصطلاح Paraclet یک اصطلاح یونانی است (زبانی که Bible از همان نخستین سال‌های مسیحیت بدان ترجمه

شده است و این ترجمه Vulgate نامیده می‌شود) که معنی مدافع، حامی و پشتیبان را دارد. اصل یونانی این کلمه Parakletos است که معنی دوست و یاور را می‌دهد. در ادبیات مذهبی عهد عتیق (تورات) نیز همین لقب بصورت عبری، biriklutû به اسحاق پسر و جانشین ابراهیم داده شده است.

نام «احمد» که تنها در همین یک مورد در قرآن بکار رفته است و از نظر الفبایی اولین لقب از القاب ۳۶ گانه محمد است مفهوم شایسته ستایش را دارد و در چنین برداشتی می‌تواند با Periklutos یونانی که چنانکه گفته شد خودش نیز با کلمه یونانی دیگر paraklétos عوضی گرفته شده است، و با فارقلیط که معرب شده bitiklutû عبری است به مفهوم واحدی بکار رود، و از آن نتیجه گرفته شود که عیسی مسیح بصورتی روشن جانشینی را برای خود معین کرده است که احمد نام دارد، این درست همان برداشتی است که مفسران مختلف قرآن در ارتباط با این آیه داشته‌اند.

معجزات عیسی

با همه اهمیتی که در هر چهار انجیل به معجزه‌های عیسی داده شده بطوریکه عیسی اصولاً پیامبر معجزه شناخته شده است، تقریباً همه معجزاتی که بدو نسبت داده شده‌اند از رو نوشتهایی از معجزه‌هایی هستند که پیش از او تورات برای دو پیامبر خود الیاس و الیشع قائل شده بود. در این باره در تورات در شرح معجزه‌های الیاس نبی میتوان خواند که وی:

آتش از آسمان نازل میکند و سنگ و خاک و حتی آب خندق کاهنان معبد را میسوزاند (کتاب اول پادشاهان، باب هفدهم، ۳۸ - ۴۰)، کلاغها هر صبح و شب برایش از آسمان نان و گوشت بریان می آورند (باب هفدهم، ۶)، به پادشاه اسرائیل می گوید بمیر و وی جابجا میمیرد، ردای خود را به اب اردن میزند و رود اردن میشکافت تا او و الیشع از آن بگذرند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوم، ۸)، و سرانجام در درون گردبادی به آسمان بالا میروند (همانجا، ۱۱). بعد از رفتن الیاس به آسمان، الیشع که روح الیاس در تنش حلول کرده است معجزات او را ادامه میدهد. ردای الیاس را که در وقت رفتن وی به آسمان از تنش افتاده است به رود اردن میزند و آنرا میشکافت (همانجا، ۱۴)، مرده‌ای را زنده میکند (کتاب دوم پادشاهان، باب چهارم، ۳۱ - ۳۷)، مشتی آرد در دیگ میریزد و با آن صد نفر را غذا میدهد و باز هم غذا باقی میماند (همانجا، ۴۱ - ۴۴)، یک کوزه روغن را تبدیل به دهها کوزه میکند (همانجا، ۱ - ۷)، آب آلوده و مسموم را با تکان دست بصورت آبی پاکیزه و نوشیدنی درمی آورد (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۱۳)، بی آنکه بارانی باریده باشد یک وادی بزرگ اسرائیل بدست او پر از آب میشود تا یهودیان و گاوها و گوسفندانشان از آن بنوشند (همانجا، ۱۷)، آب رودخانه به فرمان او به رنگ خون درمی آید (همانجا، ۲۲)، غذای فاسد شده را دوباره سالم و لذیذ میکند (باب چهارم، ۳۸)، مرض خوره سردار آرامی را شفا میدهد و در عوض غلام خودش رو به برص دچار میکند (باب پنجم، ۱۵)، آهن را بصورت چوب درمی آورد تا بتواند روی آب

بایستد (باب ششم، ۶ - ۷)، پسر بچه‌هایی را که در رهگذر بازی می‌کنند و بدیدن سر بیموی او وی را به تمسخر کچل مینامند لعنت میکند و همانوقت دو خرس از جنگل بیرون می‌آیند و چهل و دو پسر بچه را میدرنند و میبلعند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوم، ۲۱ - ۲۵).

رسالت عیسی

موضوع رسالت عیسی برای نجات بشر به قیمت مرگ خود که پائولوس در باره آن مینویسد: «اگر چه او از ازل مقام الوهیت داشت ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را برای خود حفظ کند، بلکه بصورت یک برده درآمد و شبیه انسان شد و حتی مرگ بر روی صلیب را برای خود پذیرفت» (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، ۶ - ۸) اقتباس روشنی از کتاب اشعیاء نبی در تورات است که کسی بنام عبد یهوه از جانب یهوه برای نجات معنوی یهودیان برگزیده میشود و مورد همه گونه تحقیر و آزار قرار میگیرد، ولی همه بلاها و مصائب را برای خودش میخرد تا خداوند نقشه خویش را بوسیله او اجرا کند، و عبد یهوه برای خریدن گناهان بنی اسرائیل جان خودش را چون قربانی گناه تقدیم او میکند. عین نوشته تورات در این باره چنین است: «و خداوند اراده فرمود که او را ستمدیده و زخم خورده کند و جان او را قربانی گناهان سازد، و چون چنین شود وی نجات یافتگان خود را خواهد دید، و عمرش دراز خواهد شد، ثمره رنجهای خودش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من با معرفت خود بسیاری را عادل

خواهد گردانید، زیرا که او باز گناهان ایشان را بر دوش خویشتن گرفته است. لاجرم او را مقامی بزرگ خواهم داد و او غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد کرد، از این رو که او پذیرفت تا گناهان ناکرده‌ای را بر گردن خود گیرد و از خطاکاران خوانده شود و جان خود را قربانی کند تا در زندگی جاوید به شفاعت خطاکاران برخیزد». (کتاب اشعیاء نبی، باب پنجاه و سوم، ۱۰ - ۱۲)

در سه انجیل‌های چهارگانه عیسی مرادف این «عبد یهوه» شناخته میشود (متی، باب دوازدهم، ۱۸ و باب بیستم، ۲۸؛ مرقس، باب چهاردهم، ۲۴؛ لوقا، باب بیست و دوم، ۲۷). این موضوع از جانب کلیسا نیز مورد تأیید قرار گرفته، منتها عبد یهوه این بار تبدیل به خود خدا در نقش پدر و روح‌القدس شده است.

ولی قرآن در این مورد برداشت کاملاً متفاوتی با تورات و انجیل دارد، یعنی خداوند با عیسی اتمام حجت میکند که او نه خود خدا است، نه پسر او، و نه روح‌القدس، بلکه صرفاً بنده‌ای از بندگان خدا است که از جانب او به پیغمبری برگزیده شده است، و از عیسی میخواهد که او نیز صراحتاً بر این واقعیت تأکید بگذارد. چهار آیه از آیه‌های سوره مائده بازتاب این برداشتند:

«خداوند فرمود ای عیسی بن مریم، آیا تویی که به مردمان گفتی: مرا و مادرم را خدایانی در مقامی پایین‌تر از خدا بحساب آورید؟ پاسخ داد: بار خدایا، منزه باد جلال تو! بمن نرسد که بگویم آنچه را که حقی بر گفتنش ندارم! اگر چنین گفته بودم، تو آنرا دانسته بودی. زیرا تو میدانی که در

نهاد من چه میگذرد و من نمیدانم که در نهاد تو چه میگذرد. تویی که دانای نادانسته‌ها (علام‌الغیب) هستی! من بدانان همان را گفتم که تو مرا به گفتن آن خوانده بودی. گفتم که خداوند من و خداوند خودتان را بپرستید. تا آن زمان که در میان ایشان بودم گواهی بر آنان بودم، و از آن هنگام که مرا بنزد خویش خواندی مراقب ایشان، زیرا که تو بر همه چیز گواهی. اگر اکنون مجازاتشان کنی، بهر حال بندگان تواند و اگر آنانرا ببخشایی، در شأن تو است که عزیز و دانایی. و خدا فرمود: امروز روزی است که صداقت راستگویان ایشان را سودمند آید، زیرا نصیب آنان باغهای بهشت است که در آنها جویبارهای زلال روانند و آنان بخاطر رضایت خداوند جاودانه در آن رستگار خواهند بود. پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آنها است خداوند را است که بر همه چیز دانا است» (مائده، ۱۱۶ - ۱۲۰).

تناقضات انجیل

در انجیل یوحنا تأکید میشود که خداوند همه چیز را بدست عیسی سپرده است و او بر هر چه می‌گذرد و خواهد گذشت آگاه است (یوحنا، باب سیزدهم، ۳)، ولی در هر سه انجیل دیگر پیشگویی مهمی از عیسی نقل شده که هرگز تحقق نیافته است و بخوبی نشان میدهد که عیسی آگاهی واقعی بر آینده نداشته است:

«... آنگاه عیسی فرمود: در خورشید و ماه و ستارگان علامات بسیار ظاهر خواهد شد، و بر زمین تنگی و حیرت برای همه مردمان روی خواهد داد. دریاها به تلاطم خواهند

آمد و قدرتهای آسمانی به لرزه خواهند افتاد و آدمیان از وحشت مدهوش خواهند شد، و آنوقت همگان پسر انسان (عیسی) را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم از درون ابری فرود خواهد آمد. شیپور بزرگ (صور اسرافیل) به صدا درخواهد آمد و او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشه جهان جمع کنند. و یقین بدانید که تا پیش از درگذشت نسل حاضر همه اینها روی خواهد داد» (متی، باب بیست و چهارم، ۲۴ - ۳۲؛ مرقس، باب سیزدهم، ۲۴ - ۲۷؛ لوقا، باب بیست و یکم، ۲۵ - ۲۸).

در قرن چهارم میلادی یولیانیوس Julianus امپراتور رم که پیرو آئین میترائی و دشمن سرسخت مسیحیت نوحاسته بود، (و مرگ نابهنگام او در جنگ با ایران ساسانی مسیحیت را از خطری بنیادی نجات داد) در رساله‌ای که در رد مسیحیت نوشته بیش از یکصد ایراد اصولی بر آن گرفته است که بسیاری از آنها توسط ولتر در ارزیابی او از کتاب مقدس نقل شده‌اند.

تناقضات انجیل از طرف بسیاری از نویسندگان جهان اسلامی نیز مورد تذکر و بررسی قرار گرفته است که از جمله آنها میتوان از رساله «تخجیل من حرف الانجیل» ابوالبقاء جعفری نام برد که متن تلخیص شده‌ای از آن بنام «الرد علی النصاری» در لایدن هلند بچاپ رسیده است.

ماجرای خر عیسی

داستان خر عیسی که وی سوار بر آن وارد اورشلیم شده (و در احادیث اسلامی آمده است که این خر همراه با

خود عیسی وارد بهشت خواهد شد) بر اثر اشتباه نویسنده انجیل متی در درک مفهوم واقعی این تمثیل به صورت تقریباً مضحکی وارد کتابهای توحیدی شده است: «به دختر صهیون بشارت دهید که این پادشاه تو است که سوار بر الاغی و بر کره الاغی است و فروتنانه به نزد تو می‌آید. و آن دو شاگرد عیسی رفتند و الاغ و کره او آوردند و آنگاه رداهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد» (متی، باب بیست و یکم، ۵ (۷)). محقق آلمانی وینکن متذکر میشود که این نقل قول عیناً از این نوشته کتاب زکریای تورات گرفته شده است که: «ای دختر صهیون، با بانک بلند هلهله کن، و ای دختر اورشلیم، قهقهه بزن، زیرا که پادشاهت بسوی تو می‌آید و بر الاغی سوار است، بر کره الاغی سوار است» (کتاب زکریای نبی، باب نهم، ۹)، و یادآوری میکند که این یک سنت سابقه‌دار ادبیات عبری است که یک جمله را دو بار تکرار کنند، ولی متی از روی بی‌اطلاعی تصور کرد که عیسی بر دو الاغ سوار بوده و آنرا بهمین صورت در انجیل خود منعکس کرده است.

بخش سوم

جهان اسلام

واقعیت‌های دیگر دارد توجه پیگیر به جهان دیگر یعنی به بهشت و جهنم است، که آندو نیز ارتباط تنگاتنگ با نقش منفی شیطان و نقش مثبت ملائک، بخصوص ملائک مقرب دارند که جبرئیل سپهسالار آنان است، و اوست که آیات قرآنی را به صورتهایی که لازم است به پیامبر ابلاغ میکند.

چنین برداشتی این مفهوم را دارد که هیچیک از آنچه در قرآن آمده، اصل و منشأ زمینی ندارد و بنابراین نمیتوان در باره آن چند و چونی کرد. ولی علی‌رغم این واقعیت، از قرن هیجدهم مسیحی که به قرن فروغ یا عصر روشنگری معروف شده است کلیه مندرجات Biblique یعنی هر دو کتاب عهد عتیق و عصر جدید را به ارزیابی گرفته‌اند در حدی که شماره کتابهایی که در سه قرن گذشته در این راستا به چاپ رسیده است از صدها و شاید هم از چند هزار فراتر می‌رود. و همین پژوهشگران در دویست ساله گذشته کوشیده‌اند تا نظیر همین ارزیابی‌ها را در مورد محتوای قرآن نیز انجام دهند.

در مورد اینکه از جانب مسلمانان چه واکنشی میباید بدین ارزیابی‌ها نشان داده شود، خود قرآن بدین پرسش پاسخ روشن داده است، آنجا که میگوید: «ای اهل ایمان، از چیزهایی پرسید که اگر فاش شوند شما را ناخوش آیند، بلکه پرسش در باره آنها را به بعد از نزول آیات خود قرآن محول کنید تا حقایق برایتان روشن شوند» (سوره مائده، آیه ۱۰۱).

بر این اساس در صفحات بعدی کتاب حاضر نمونه‌هایی چند (همگی بصورت مستند و با تعیین مرجع

مقدمه‌ای کوتاه

با آنکه قرآن کتابهای تورات (عهد عتیق) و انجیل (عهد جدید) را کتابهایی آسمانی از نوع خودش اعلام کرده است، و اصولاً خود را ادامه‌دهنده آنان میدانند، با همان پیغمبران و همان رویدادها، در عمل تفاوت‌هایی اساسی میان برداشتهای قرآن با برداشتهای آن دو تای دیگر وجود دارد، و این از آن جهت است که برخلاف کتابهای تورات و انجیل که در طول چندین قرن نوشته شده یا نازل شده‌اند قرآن کتاب واحدی است که توسط یک پیامبر خاص در یک دوران کوتاه بیست و سه ساله ارائه شده است و بدین ترتیب ابهام‌ها و پرسشهایی که میتواند در مورد مطالب تورات و انجیل وجود داشته باشد در قرآن راهی ندارد و در آن به کلیه این ابهام‌ها و پرسشها پاسخهای روشن و قاطع داده شده است.

زیربنای ایدئولوژیک یک قرآن، تاکید مطلق به یگانگی خداوند است که بازتاب آنرا در سراسر این کتاب میتوان یافت. ولی آنچه در درجه دوم اهمیتی بیش از همه

آنها) از این ارزیابی‌های ناخوشایند را خواهید یافت که
میباید با توجه به خود آیات قرآنی بدانها پاسخ روشن داده
شود، و این وظیفه‌ای است که بعهدہ دانشوران جهان
مسلمان نهاده شده است.

اسرائیل را خون فرا میگیرد. ولی خود این محل در زمان سلطنت یوشیا (Josias) پادشاه دیگر اسرائیل که در هشت سالگی به سلطنت میرسد و پادشاهی او ۳۱ سال برقرار میماند بنام یهوه ویران میشود و بقایای آن کلاً در آتش سوزانده میشوند.

در تلمود اورشلیم محل جهنم در زیر زمین است و ۶۰ برابر کوره‌های زمینی حرارت دارد. این برداشت احتمالاً از اسطوره‌های آشوری مایه گرفته است که بر اساس آنها دوزخ نیز همانند آسمان دارای هفت طبقه است و هفت حصار به دور آن کشیده شده است. خوراک دوزخیان خاک و گل است و راه ورود به دوزخ رودخانه‌ای است که رود ظلمت نام دارد. این برداشتی است که دانته نیز در کمدی الهی خود آورده است.

در جهان مسیحیت جهنم مفهومی مهم دارد که نمونه‌هایی از آنرا در بابهای پنجم و هجدهم انجیل متی و باب دوازدهم انجیل لوقا میتوان یافت. توصیف روشنتری از دوزخ در باب بیستم کتاب مکاشفه یوحنا (Apocalypse) صورت گرفته که در آن از جهنم با عناوین کوره سوزان و مرداب آتشین و آتش جاویدان یاد شده است.

بخلاف تورات و انجیل، قرآن در مقیاس وسیعی که نزدیک به ۳۰۰ آیه را شامل میشود از جهنم یاد میکند و وصف بسیار دقیقی را از آن ارائه میدهد: دیوارهای دوزخ از آتش ساخته شده‌اند و درون آنها آکنده از یاد سوزان و آبهای جوشان و خروشان و دود غلیظ است (واقعه، ۴۲)، در

اسطوره جهنم

کلمه جهنم که در ۳۹ سوره و ۷۷ آیه از قرآن آمده کلمه‌ای است که از اصل آرامی Gî Hennam و عبری باستانی Gey Hinnom گرفته شده در ترجمه یونانی Vulgate از تورات تبدیل به gêhenne شده است و معنی تحت‌اللفظی دره هنم Hennom را دارد. این عنوان در دورانی که سرزمین کنونی فلسطین در اشغال امپراتوری رم بوده، به محلی در نزدیکی اورشلیم اطلاق میشده است که پرستندگان بعلی در آنجا پرستشگاهی برای این خدا برپا کرده بودند. و در این پرستشگاه کودکانی که نزد این خدا شده بودند بصورت قربانی در آتش افکنده میشدند. نخستین باری که در تورات این مرکز آتش از این دنیا به دنیای دیگر انتقال داده میشود در کتاب اشعیا نبی (باب شصت و ششم، بند ۲۴) و کتاب اول هنوخ (بابهای ۵۴، ۵۶، ۹۰) است. به روایت تورات متاسا پادشاه یهود در قرن ششم پیش از میلاد به آئین بعل میگراید، و چون پسر او و جمعی از بزرگان قوم با این گرایش مخالفت میکنند آنقدر از آنها را میکشد که تمامی

درون این آتش دوزخیانی جای دارند که دست و پایشان به زنجیرهایی هفتاد زراعی بسته شده است (حاقه، ۳۰)، و بر سرهایشان پیوسته آب جوشان ریخته میشود (دخان، ۴۷) و گرزهای آهنین بر سرهایشان کوفته میشود (حج، ۱۹)، جامه آنان از آتش است و چهره‌هایشان نیز از آتش پوشانیده شده است (مؤمنون، ۱۰۳)، پوستهایشان پیوسته در آتش بریان میشود و هر بار پوستهایی نو بر تنهایشان میرویند تا عذابشان بصورتی بیوقفه ادامه یابد (نساء، ۵۶)، میکوشند تا از شعله‌های آتش بگریزند، اما هر بار ملائک جهنم بدانان بانک میزنند که بجای خود بازگردند (سجده، ۲۰).

از فرآورده‌های خاص جهنم، درختی بنام زقوم است که در باره آن در چندین سوره قرآن چنین آمده است: «درخت زقوم را بلای جان گناهکاران قرار دادیم، و آن درختی است که در جهنم روئیده است و میوه‌هایش گویی سرهای شیاطینند و دوزخیان آنقدر از آنها میخورند که شکمهایشان آماس میکند (صافات، ۶۳ - ۶۶) و چون مس گداخته در آتش میجوشد، بدانسان که آب بر روی آتش میجوشد (دخان، ۴۳) و آنها که روز قیامت را انکار میکنند دانسته باشند که میوه‌های زقوم را در دوزخ خواهند خورد و شکمهایشان از آنها آکنده خواهد شد و اب سوزان جهنم را خواهند نوشید (واقع، ۵۱ - ۵۴).

... و اسطوره بهشت

در قرآن، بهمانصورت که به اسطوره جهنم جایی بیشتر از تورات و انجیل داده شده به اسطوره بهشت نیز

جایی بسیار بیشتر از آن داده شده است که در تورات و انجیل داده شده است بر رویهم ۱۴۷ آیه بدان اختصاص یافته‌اند که در ۱۳۵ آیه از آنها از بهشت بصورت جنت و در ۱۰ آیه بصورت باغ عدن و در دو آیه ۱۰۷ سوره کهف و ۱۱ سوره مؤمنون بصورت ایرانی «فردوس» یاد شده است.

در همه این موارد بهشت مفهوم باغی بزرگ دارد که بهشتیان زندگانی آن جهانی خود را جاودانه در آن میگذرانند و از انواع لذایذ جسمانی برخوردارند. این باغ در قرآن بصورت دارالسلام (خانه آرامش) و مقعدالصدق (نشیمنگاه راستی) و جنات خلد (باغ‌های ابدی) توصیف شده است، که پهنای آن باندازه آسمان و زمین است (آل عمران، ۱۳۳) و در مکانی بسیار بالا جای دارد (حاقه، ۲۲) در آن جوی‌های بسیار (بقره، ۲۵) و چهار رودخانه اصلی (محمد، ۲۵) جریان دارد و چشمه‌ها از زمین میجوشند (حجر، ۴۵) و چمنزارهای آن همواره به گل آراسته‌اند (روم، ۱۵). میهمانان بهشتی در این سرای جاودانی از سعادت ابدی برخوردارند (نساء، ۱۳) و از پاداشی بیکران بهره میبرند (مائده، ۹). میوه‌های بهشتی همواره در دسترسشان است (یس، ۵۷) و نوشیدنی‌های فراوان (صافات، ۴۵) و شراب پاک (مطففین، ۲۵) که توسط حوریان بر آنها عرضه میشود (دخان، ۴۴)، حوریانی سپیداندام و فراخ چشم (طور، ۲۰)، به لطافت مرواریدهایی در صدف (واقع، ۲۳) که پیش از آن دست هیچ جن یا آدمی بدانان نرسیده است (الرحمن، ۵۶) و به زیبایی یاقوت و مرجانند (الرحمن، ۵۸)، و همیشه باکره‌اند (واقع، ۳۶)، و نیز پسران جوان (غلمان)

که در جامها و صراحی‌ها باده گوارای بی‌دردسر و میوه و گوشتهایی از هر نوع که خواسته باشند بر آنان دور میگردانند (واقعه، ۱۷ - ۲۱). این بهشتیان جامه‌هایی از استبرق سبز بر تن و دستبندهایی زرین در دست دارند (کهف، ۳۱) و بر تخت‌هایی نشسته‌اند که فرشهایی زیبا بر آنها گسترده است (یس، ۵۶)، بر بالشهایی از حریر سبز تکیه میزنند (رحمن، ۷۶) در کنار حوریانی درشت چشم و کوتاه نگاه (که جز به مصاحبشان نمیگردند) و گوئی دیدگان‌شان بیضه‌های در پرده پوشیده ماکیانند (صافات، ۴۸ و ۶۹).^۱

۱ - در کتابهای حدیث اسلامی، بخصوص در جهان شیع، مطالبی چنان ساختگی و مبتذل در ارتباط با بهشت میتوان یافت که گوئی یکی از داستانهای هزار و یک شب است که توسط محدثان مورد احترام حکایت میشود، و اتفاقاً سرشناس‌ترین این محدثان عالمقام مؤلف کتابی است که از هزار سال پیش تاکنون از جانب کلیه فقهای مکتب تشیع اثنی عشری (از آنجمله آیت‌الله روح‌الله خمینی) معتبرترین کتاب شیعه بعد از نهج‌البلاغه علی‌بن‌ابیطالب دانسته شده و قرآن دوم شیعه لقب گرفته است و «کافی» نام دارد. خود این مؤلف ثقة الاسلام کلینی است که عنوان نخستین ولی فقیه شیعیان اثنی عشری را دارد.

آنچه در کتاب «الروضة من الکافی» در راستای این احادیث نوشته شده است از دهها صفحه فراتر میرود که طبعاً فرصتهای نقل تمام آنها نیست، ولی میتوان نمونه‌های بسیار کوتاه شده‌ای از آنها را بصورت زیر نقل کرد: مؤمنی که میمیرد، اگر در بازپرسی او توسط نکیر و منکر بهشتی شناخته شود به محض آنکه چشم باز میکند خود را در بهشت می‌بیند، و در آنجا تفرج‌کنان به جویباری میرسد که جمله قرآنی جزاک‌الله خیراً در ارتباط با آن آمده است، ولی اشاره واقعی این کلمه به جویباری بنام خیز است که در دو سوی آن حوریانی بهشتی بصورت درختانی کاشته شده‌اند، و مؤمن میتواند هر کدام از آنها را که بیشتر می‌پسندد از زمین بیرون آورد و همراه خود ببرد، و خداوند در همانوقت حوری دیگری را در جای او میکارد. خدمتگزاران مخصوص بهشت مؤمن را همراه با حوری خود بر مرکبی فاخر مینشانند و این مرکب در میان کاروانی از هزار شتر بهشتی بسوی کاخ

برخلاف تورات که در آن جز دو بار (در کتاب ایوب

مجللی که پیشاپیش برایش آماده شده است روانمیشوند، ولی پس از پیاده شدن آن دو، شتران در بهشت باقی میمانند، بهمین جهت است که با توجه به شماره فوق‌العاده این شتران، فصلی که در «روضه من الکافی» بدین محبت اختصاص یافته فصل «شتر و بهشت» نام گرفته است.

در کاخ مخصوص مؤمن، خدمتکاران بهشتی طی مراسمی ویژه او و حوری وی را جامه‌های فاخر میپوشانند و برایشان بخورهای عطرآگین میسوزانند و سپس آندو را به حجله مخصوصشان راهنمایی میکنند، و در آنجا مؤمن مشتاقانه با حوری برگزیده خود هم‌آغوش میشود و چنان لذتی میبرد که این هم‌آغوشی یکروز تمام ادامه مییابد، ثقة الاسلام در اینجا متذکر میشود که هر یک از روزهای بهشت معادل ۵۰۰ سال زمینی بحساب می‌آیند.

در پایان این هم‌آغوشی پانصد ساله، مؤمن به خواب میرود، ولی هنگام چشم گشودن می‌بیند که حوری او رفته و جای خود را به حوری دیگری داده است که از او هم دلبری بیشتری دارد. و این حوری گردن‌بندی با این خاصیت در گردن دارد که میتواند قوه باه مؤمن را بدو باز گرداند. در نتیجه مؤمن بار دیگر با مخدره تازه هم‌آغوش میشود و ۵۰۰ سال دیگر را در این هم‌آغوشی میگذراند. در دومین باری که وی به خواب میرود، این حوری نیز مأموریت خود را ترک گفته است، ولی این بار یکی از ملائک بهشت در گوش او میگوید که بهتر است از بابت همه این مرحمت‌ها شکر خداوند را بجای آورد، زیرا که در همه مدتی که در بهشت است این حوریان باکره برای هم‌آغوشی او آماده‌اند.

لازم به تذکر است که از جانب ثقة الاسلام هر کدام از این رویدادها با آیه خاصی از آیات قرآن تطبیق داده شده‌اند. در ضمن نکات ناشناخته دیگری نیز در باره آنچه در بهشت میگذرد توسط او روایت میشوند، مثلاً خواننده درمی‌یابد که خداوند و پیامبران اولوالعزم او هر کدام در یکی از شبهای هفته ضیافتی در کاخ خود ترتیب میدهند، و ضیافت خود خداوند در شب جمعه برپا میشود. آوزاه‌خوان این ضیافت داود پیغمبر است که از صوت داودی دلپذیر او بسیار سخن رفته است:

بیمورد نیست از یکی از بزرگان دیگر جهان اسلام، ابوحامد غزالی در همین زمینه نقل قول شود که به هر مرد مسلمانی که به بهشت میرود ۴۰۰ حوری باکره و ۵۰۰ حوری دست دوم و ۸۰۰۰ حوری بیوه تعلق میگیرد (احیاء علوم‌الدین، جلد دوم، چاپ قاهره در سال ۱۳۴۸ هجری).

نبی و کتاب اشعیاء نبی) آنهم، بصورتی مبهم به موجودی بنام شیطان اشاره میشود، و نیز برخلاف انجیل که در آن هیچ اشاره صریحی به شیطان نمیتوان یافت. وی در قرآن جای بسیار مهمی را اشغال میکند و نقش بسیار حساسی نیز دارد:

«یاد آر وقتی را که به ملائک فرمان دادیم تا بر آدم سجده کنند، و همه آنها سجده کردند مگر ابلیس که از قوم جن بود» (کهف، ۵۰) «بدو گفتیم چه چیز ترا مانع از سجده کردن به آدم شد و به نافرمانی از امر ما وا داشت؟ و او پاسخ داد: ازین جهت که تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک» بدو گفتیم پس از درگاه ما فرود آ که از جمله فرومایگانی و ترا نرسد که از روی نخوت به سرکشی برخیزی. شیطان گفت اکنون که چنین است من نیز بندگانت را از راه راست برگردانم، به شرط آنکه مرا برای اینکار تا روزی که خلاق در محشر برانگیخته شوند مهلت دهی، و ما بدو فرمودیم که البته مهلت خواهی داشت. شیطان گفت در اینصورت از این پس از پیش روی و از پشت سر و از راست و چپ آدمیان آنان را به گمراهی میکشانم تا بیشترشان شکر نعمت ترا بجای نیاورند. و ما به شیطان فرمودیم: «همانا که تو رانده درگاه مائی، و ما نیز هر یک از فرزندان آدم را که از تو پیروی کند همچون خود تو به دوزخ خواهیم فرستاد» (اعراف، ۱۲ - ۱۸).

و سرانجام عمر دنیا به آخر میرسد و روز حشر نزدیک میشود، و در این هنگام است که گفتگوی جالب زیرین میان شیطان و گمراهشدگان او صورت میگیرد:

«و چون کار جهان به پایان میرسد، شیطان با تمسخر به کافران گوید خدا شما را وعده به حق داد و من وعده به دوزخ دادم و برای آنچه میگفتم دلیلی نیاوردم، و با اینوصف شما ابلهان سخن مرا پذیرفتید، پس امروز مرا ملامت کنید بلکه نفس خودتان را سرزنش کنید، و اکنون نه شما میتوانید فریادرس من باشید و نه من میتوانم فریادرس شما باشم، زیرا که خود من بدانچه به شما گفته بودم معتقد نیستم» (ابراهیم، ۲۲).

شیطان گذشته از اغوای آدمیان، گاه بگاه در صدد بالا رفتن به آسمان و شنیدن سخنانی برمیاید که ملائک میان خود رد و بدل میکنند، ولی خداوند به فرشتگان خود دستور میدهد که این جاسوس مزاحم را با پرتاب تیرهای شهاب به زمین باز فرستند:

«و در آسمان کاخهای بلند برافراشتیم و آنها را به زیب و زیور بیاراستیم، و از دستبرد شیطان لعین محفوظشان داشتیم تا شیاطین نتوانند سخنان ملائک را بشنوند، و هر یک از آنها را که بدین کار برخاست با تیر شهاب از آسمان راندیم» (حجر، ۱۶ - ۱۸؛ صافات، ۶ - ۱۰؛ طلاق، ۵؛ جن، ۸ و ۹).

این موضوع سقوط شیطان از آسمان را در تورات و در انجیل نیز میتوان یافت. در باب چهاردهم کتاب اشعیاء نبی خطاب به شیطان گفته میشود: «میخواستی به آسمان روی و کرسی خود را بالای ستارگان جای دهی، لیکن هاویه فروافکننده شدی». در باب هجدهم تلمود برکت Berakat بصورتی بسیار نزدیکتر به برداشت قرآنی درین باره سخن

رفته است، بدین ترتیب ملائکی که به سبب نافرمانی از درگاه یهوه رانده شده‌اند میکوشند تا از پشت پرده‌ای که تخت خدائی یهوه را میپوشاند به گفتگوهای ملائک گوش دهند، ولی به امر او از آسمان رانده میشوند.

در انجیل نیز همین رویداد سقوط شیطان مطرح شده است: «... و عیسی بدانان گفت: شیطان را دیدم که برای دستیابی به اسرار آسمان بدان بالا رفت، ولی همچون برق لامع از آن فرو افتاد» (انجیل لوقا، باب هشتم، ۱۸؛ کتاب مکاشفه یوحنا، بابهای هشتم و نهم و دوازدهم).

جن در قرآن

اعتقاد به جن، اعتقادی است که از اسطوره‌های بابلی به معتقدات اعراب مصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته است. در اساطیر بابلی اوتوکوها (اجنه) موجوداتی ناپیدا هستند که از آتش آفریده شده‌اند و به دو گروه خوب و بد تقسیم میشوند که هر دوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان دارند. اجنه خوب که اختصاصاً «شدو» نامیده میشدند حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی و در عین حال خطرات ناشناخته دیگری هستند که آدمیان بر آنها آگاه نیستند ولی جنیان از این خطرات خبر دارند. این اجنه در سفر و در حضر و حتی در کوچه و بازار آدمیان را بی‌آنکه دیده شوند، همراهی میکنند و در هنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ میدارند. در مقابل، اجنه بد که «ادیمو» خوانده میشوند پیوسته در پی آزار آدمیانند و برای آنها انواع و اقسام

دشواریها و دردرسرها را فراهم میکنند، حتی یکدسته افراطی آنها بنام «آرالو» از دنیای ظلمت برای انسانها بیماری‌های گوناگون همراه می‌آورند یا آنانرا به جنایت تشویق میکنند و گله‌هایشان را از میان می‌برند و خانواده‌ها را به جدایی میکشاند. این گروه از اجنه شرور برخلاف سایر جنیان ازدواج نمیکنند و فرزندان به بار نمی‌آورند. انواع هفتگانه‌ای از آنها که در کوهستان مغرب زاده شده‌اند عادتاً در ویرانه‌ها یا در زیر زمین میزیند و آدمیان میتوانند آنها را از پاهای سم‌دارشان بشناسند و برای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. در عوض جن‌های خوب نه تنها میان خودشان ازدواج میکنند، بلکه میتوانند با آدمیان نیز درآمیزند.

در قرآن نه تنها وجود موجوداتی بنام جن مورد قبول قرار گرفته، بلکه حتی سوره مستقلی بنام جن (سوره هفتاد و دوم قرآن) به آن اختصاص داده شده است. در سوره‌های دیگر نیز گفته میشود: «قوم جن را از آتش سوزنده خلق کردیم» (حجر، ۲۷) و «آنها و نیز آدمیان را نیافریدیم مگر برای اینکه ما را پرستش کنند». (ذاریات، ۵۶) و «همانا که دوزخ را از کافران جن و انس پر خواهیم کرد» (هود، ۱۱۹)؛ «گروهی از کافران برای خدا شریکانی از قوم جن قائل شدند در صورتیکه آنها فقط آفریدگان خدا هستند، و گروهی دیگر از کافران برای خدا پسران و دخترانی شناختند در صورتیکه ذات والای خداوند منزّه از همه اینها است» (انعام، ۱۰۰)، و «یاد آور از روزی که خلائق همگی در میدان حشر حاضر شوند و خداوند به گروه اجنه خطاب کند که شما بر آدمیان فزونی یافتید و همانا که آتش منزلگاه شماسست، و تا زمانی که

خداوند خواسته باشد در آن خواهید ماند» (انعام، ۱۲۸).
 «آنانکه میان خدا و اجنه نسبت خویشاوندی دارند برای کیفر یافتن فرا خوانده خواهند شد» (صافات، ۱۵۸ و ۱۵۹).^۱
 به روایت طبری در تفسیر کبیر او از قرآن، هنگام بازگشت محمد از سفر طائف به مکه، هفت تن از جنیان در نخلستان «نخله» او را مشغول خواندن قرآن می‌بینند، و چنان تحت تأثیر آن قرار میگیرند که همانوقت خود را بدو نشان میدهند و از او اجازه می‌خواهند به دین درآیند، و محمد پس از مسلمان شدن آنها مأمورشان میکند که سایر اجنه را نیز به خیول اسلام دعوت کنند. اجنه به تعهد خود وفادار میمانند و بعدها نیز در مدینه به دیدار او میروند و به وی خبر میدهند که همه افراد قبیله آنها اسلام آورده‌اند. اندکی بعد اعضای قبیله در محلی نزدیک مدینه گرد می‌آیند تا پیامبر برای آنها آیاتی از قرآن را بخواند. این محل از آن پس وادی‌الاجنه نام گرفته است.^۲

۱ - به رسمیت شناخته شدن وجود قوم جن در قرآن، در قرون بعد فقها و محدثین متعددی را به بررسی‌ها و اظهارنظرهای مختلف در این زمینه برانگیخته است، همچنانکه باعث شده است در زندگی روزمره بسیاری از مسلمانان نقش مهمی به اجنه داده شود. یکی از مهمترین رسالاتی که در این باره تألیف شده کتاب «فی احکام‌الجن» شبلی محدث قرن هشتم هجری است که ۱۱۲ فصل دارد. در یکی از این فصول گفته میشود که کسانی که با دست چپ کار میکنند و مینویسند یا خودشان جن هستند و یا اجنه در آنها رخنه کرده‌اند. در فصلی دیگر از جن‌های فقیه یاد میشود که گاه‌بگاه فتواهائی خطرناک صادر میکنند.

۲ - تحقیق جامع دیگری در این زمینه در کتاب P.A/Eichler پژوهشگر آلمانی آغاز قرن بیستم Die Dschinn, Tafel und Engel im Koran (چاپ لایپتسیک، ۱۹۲۸) میتوان یافت.

ملائک در جنگ

در چند جای مختلف قرآن گفته شده است که در مواردی بحرانی خداوند فوجی از ملائک را به یاری سپاهیان مسلمان فرستاده است، و همین دخالت باعث شده است که مسلمانان به پیروزی دست یابند (سوره آل عمران، ۱۲۴؛ سوره انفال، ۹ و ۱۲؛ سوره توبه، ۲۶ و ۴۰؛ سوره احزاب، ۹).
 از این موضوع فرستاده شدن ملائک به یاری پیغمبران، هم در تورات و هم در انجیل اشاره شده است. (کتاب دوم سموئیل، باب پنجم، ۲۴؛ کتاب مکابیان، باب پنجم، ۲ - ۴ و باب یازدهم، ۸ - ۱۰) ولی بخصوص در انجیل متی (باب بیست و ششم، ۵۳) گفته میشود که هنگام دستگیری عیسی توسط سربازان رومی، یکی از حواریون وی قصد دفاع از او را کرد، ولی عیسی به وی میگوید: نمیدانی که من میتوانم از پدر آسمانی خودم بخواهم که بیش از دوازده فوج از ملائک را به یاری من بفرستد، اما چنین نمی‌کنم، زیرا پیشگوئی تورات میباید تحقق یابد (انجیل متی، باب بیست و ششم، ۵۳).

در روایات شیعه نیز، با برداشتی مشابه برداشت انجیل، گفته میشود که ملائک در روز عاشورا از خداوند درخواست میکنند که بدانها اجازه داده شود تا در کربلا به یاری حسین بشتابند، ولی خداوند این درخواست را نمیپذیرد تا حسین به شهادت برسد و حماسه کربلا پا بگیرد.

از نظر تاریخی، این اصطلاح ملائکه بصورت عبری کروی (Kerubim) که بعداً در جهان مسلمان نیز بهمین

صورت راه یافته، از کتاب حزقیال نبی (باب بیست و هشتم، ۱۳ - ۱۶) گرفته شده است. ولی حزقیال نیز هم خود این اصطلاح و هم مفهوم آنرا از معتقدات اساطیری بابلی آشوری اقتباس کرده است که در آنها موجوداتی بنام Karābu رابط خیرخواه انسانها و خدایان شناخته میشدند و برای آدمیان برکت می‌آورده‌اند، و بهمین جهت در دو سوی کاخهای سلطنتی پادشاهان این دو کشور تمثال حجاری شده آنان بصورت گاوهایی بالدار با چهره انسانی نصب میشد. در سفر خروج تورات به همین کروبیان اشاره شده است (باب بیست و پنجم، ۸ و ۹).

اسطوره هفت آسمان

در فصول مختلف تورات از آسمانهای هفتگانه‌ای سخن میرود که خداوند برافراشته و خورشید و ماه و ستارگان را در آن جای داده است (سفر تثیبه، باب دهم؛ کتاب اول پادشاهان، باب هشتم؛ کتاب دوم تواریخ، باب ششم؛ مزامیر داود مزمور ۱۴۸). این برداشت، که طبق معمول تورات از اسطوره‌های بابلی و آشوری اقتباس شده و بعداً بدانها رنگ یهودی داده شده است، از اخترشناسی بسیار پیشرفته بابلیان در زمینه نجومی مایه میگیرد که در آن از هفت سیاره و هفت آسمان سخن رفته است.

در اخترشناسی پیشرفته بابلی آسمان گنبد نیلگونی بر زمین پنداشته میشد که همانطور که بچشم دیده میشود همه ستارگان در آن در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، در صورتیکه دانش فضائی امروزه بشری روشن کرده است که

هر یک از این ستارگانی که در کنار یکدیگر پنداشته میشوند خورشیدهایی غالباً بزرگتر از خورشید خود ما هستند که هر یک از آنها میلیونها سال نوری با دیگری فاصله دارند.

در چنین شرایطی شگفت‌آور است که در سوره‌ها و آیه‌های مختلف قرآن از زبان آفریدگار این ساختار گیج‌کننده کائناتی خوانده شود که:

- «... (ای محمد)، از تو پرسند که سبب بدر و هلال ماه چیست؟ پاسخ ده که سبب آن تعیین موقع برگزاری حج و تنظیم معاملات مسلمانان است» (بقره، ۱۸۹)

- «او است خدایی که آفتاب را درخشان و ماه را تابان کرد و سیر ماه را در منازلی معین مقرر داشت تا از این طریق حساب سالها و روزها را نگاه دارید» (یونس، ۵).

لیلة القدر

در فصل اسطوره آفرینش گفته شد که باستان‌شناسان در کاوشهای سال ۱۹۷۵ خود در خاک سوریه، مجموعه الواحی را بدست آوردند که متعلق به بایگانی سلطنتی پادشاه کشور Ebla بود. الواح ۲ و ۳ و ۴ این مجموعه حاوی منظومه‌ای بودند که به حکایت آن Mardouk خدای خدایان در آغاز هر سال سرنوشت یکایک افرادی بشری را در طول آن سال تعیین میکنند و تقریرات او توسط پسر ارشدش Nabo در لوحه مخصوصی که از آن بصورت لوح محفوظ نام برده شده به ثبت میرسد. خود این Nabo از سوی پدرش مأمور تعیین عمر آدمیان شده است و میتواند این عمرها را

به میل خود کم و زیاد کند، ولی تصمیمی که او در این مورد میگیرد غیرقابل تغییر است.

در باب اول تلمود راش هاشانا عیناً آمده است که خداوند در روز اول هر سال سرنوشت افراد را در طول آنسال مشخص میکند، و مزمور صد و سی نهم از مزامیر داود اشاره بدین دارد که خواستهای خدا در دفتر الواح ثبت میشود. در مکاشفه یوحنا (Apocalypse) (باب نوزدهم، بند ۲) و نیز در کتاب هنوخ تورات (باب چهل و سوم، بندهای ۲ و ۳) به همین موضوع اشاره شده است.

محتوای همه اینها شباهت بسیار با محتوای سوره قدر در قرآن دارد که: «همانا که این قرآن را در شب قدر نازل کردیم، و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شبی است که برتر از هزار ماه که در آن ملائک با اجازه پروردگارشان فرود میآیند تا حساب همه مسائل مردمان را مشخص کنند. این مطلب که تصمیمی که در آن شب گرفته میشود قابل تغییر نیست و ساعتی پس و پیش نمیشود در چندین سوره دیگر قرآن تکرار شده است (سوره‌های انعام، ۵۹، یونس، ۶۱؛ هود، ۶؛ نمل، ۷۵؛ سبأ، ۳؛ دخان، ۲ - ۴؛ حدید، ۲۲؛ حشر، ۳؛ معراج، ۷۰).

طیراً ابابیل

در سوره فیل قرآن آمده است که: «ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد و چگونه برای هلاک آنها مرغان ابابیل را فرستاد تا آنها را با سنگهای برآمده از دوزخ (سجیل) سنگباران کنند، و از این راه بدنهایشان را بصورت

علفی درآورند که خوراک حیوانات است» (سوره فیل، آیه‌های ۱ - ۵).

در تفاسیر اسلامی گفته میشود که این سوره مربوط به حمله ابرهه پادشاه یمن به شهر مکه در سالی است که پیامبر اسلام نیز در همانسال (۵۷۰ میلادی) متولد شد. اصطلاح ابابیل تنها در این مورد در قرآن بکار رفته است، و همچنین اصطلاح سجیل که آن هم تنها در این آیه در قرآن آمده است.

از این سنگباران آسمانی عیناً در باب دهم صحیفه یوشع در تورات بدینصورت سخن رفته است: «و چون پادشاه اورشلیم و چهار پادشاه شهرهای دیگر کنعان از پیش سپاهیان اسرائیل فرار کردند و به سرازیری بین حورون رسیدند، خداوند از آسمان بر سرشان سنگهای بزرگ بارانید که از آن بمردند و شماره آنهايي که از این سنگها مردند بیشتر از شمار آنهايي بود که با شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند. از این سنگها در کتاب اشعیا نبی (باب سی ام، بند ۳۰) بصورت سلاحهای خاص خداوند یاد شده، و در سفر خروج تورات هم از آنها بعنوان هفتیمن بلایی که به خواست موسی از جانب یهوه بر مصریان نازل میشود سخن رفته است.

صلصال

در سوره‌های حجر (آیه‌های ۲۶، ۲۸، ۳۳) و الرحمن (آیه ۱۴) آمده است که خاکی که آدم از آن ساخته شد و بعداً روح خداوند در آن دمیده شد از گلی سرشته شده بود

که قرآن آنرا صلصال نامیده است. این اصطلاح به گل‌های بسیار لطیف و نالوده‌ای اطلاق میشود که کوزه‌گران آنها را برای ساختن کوزه‌های گرانبهای خویش بکار می‌برند، و آنچه در سوره ص (آیه‌های ۷۱ تا ۸۳) در باره پیامدهای این حسن انتخاب گفته شده، به همین موضوع مربوط میشود.

بنا به بررسی‌های مفسران تورات در کتاب Ecclésiastique (باب سی و سوم، بندهای ۱۰ - ۱۳) به همین مطلب اشاره شده و Philon مورخ معروف قرن اول میلادی (۲۰ قبل از میلاد - ۵۰ بعد از میلاد) معروف به فیلون اسکندریه نیز در کتاب De Opificio Mundi خود بر این تکیه تأکید گذاشته است که خداوند بمنظور ابراز اهمیتی که برای آفرینش آدم قائل بوده، گلی را که او از آن سرشته شد از خالص‌ترین گل‌های کارگاه‌های کوزه‌گران انتخاب کرده است.

دفتر اعمال

در قرآن آمده است که «در روز رستاخیز دفتری گشوده را به گردن هر کس می‌آویزیم و بدو می‌گوئیم این نامه اعمال تو است، آنرا بخوان تا حساب نیک و بد خویش را بدانی» (معارج، ۱۳). این نیز تکرار مطلب دیگری از مکاشفه یوحنا است که: «و دیدم که دفترها را گشودند، پس دفتری گشوده شد که دفتر حساب بود و بر مردگان داوری شد به حسب اعمالشان از آنچه در دفترها مکتوب بود» (مکاشفه یوحنا، رسول، باب بیستم، ۱۲).

هاجر و مریم

در سوره مریم آمده است که مریم چون عیسی را حامله شد به محل دوردستی رفت و در آنجا در زیر درخت خرمائی درد زایمان بر او عارض شد و با خود گفت که کاش مرده بودم و اینطور گرسنه و تشنه در بیابان نمی‌ماندم. ولی فرزندش از زیر پای او بدو خطاب کرد که غم مخور، زیرا خداوند تو برایت چشمه آبی از زمین می‌آورد و برای خوراک خود نیز ساقه نخل را تکان بده تا خرماهای تازه و رسیده بر تو فرو ریزد» (مریم، ۲۲ - ۲۵). مضمون این آیه، تکرار صحنه‌ای از سفر پیدایش تورات است که در آن هاجر همسر ابراهیم که شوهرش وی را به خواست زن دیگرش سارا به‌مراه فرزند نوزادش اسماعیل در بیابان رها میکند، و وی از گرسنگی و تشنگی مینالد و میگوید که کاش مرده بودم و گرسنه و تشنه در بیابان نمی‌ماندم، ولی خداوند برای او چشمه‌ای از زمین بیرون می‌آورد و بدو خوراک میرساند (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، ۱۸ و ۱۹). معجزه خم شدن درخت خرما برای عرضه میوه خود به مریم و فرزندش عیناً در متن تعدیل شده انجیل متی (باب بیستم) روایت شده است، ولی این ماجرا نه در زمان تولد عیسی، بلکه در هنگام سفر مریم و همسر و فرزند نوزادش به مصر در بیابان اتفاق می‌افتد.

بجز موارد اصولی نامبرده، شواهد متعدد دیگری را به فراوانی در باره انتقال بسیاری از سنن و رسوم و معتقدات و حتی خرافات عربستان دوران جاهلیت به اسلام و در قرآن میتوان یافت. با توجه به روشنی آشکار چنین نقل و انتقالها،

مورخان و مفسران مختلفی از خود جهان اسلامی نیز در طول قرون آنها را مورد بحث قرار داده اند، که بویژه در این مورد میباید از «الملل والنحل» شهرستانی و از تاریخ ابن خلدون نام برد. در دوران خود ما نیز، یکی از جامعترین این ارزیابی ها را در کتاب «ادوار فقه» نوشته محمود شهابی استاد الهیات دانشگاه تهران میتوان یافت که در سال ۱۳۲۹ شمسی در سلسله انتشارات این دانشگاه در تهران به چاپ رسیده است.^۱ در این کتاب تصریح شده است که «نگاهی به ادوار فقه نشان میدهد که چگونه عرف عرب جاهلی به احکام اسلامی تبدیل شد، و منجمله در موارد زیر سابقه احکام در اجتماع پیشین چه بوده است؟ حج، شراب، روزه، جهاد، خمس، غنیمت، وصیت، طلاق، زنا، زکوة، ربا». همزمان با محمود شهابی، محقق معاصر عرب دکتر حواد علی نیز در کتاب جامع خود «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» که در بیروت و بغداد به چاپ رسیده فصلی تمام را بنام فصل فی الفقه الجاهلی به همین موضوع انتقال رسوم و عرف دوران جاهلیت به قرآن اختصاص داده است.

از دیگر سنت های اختصاصی عربستان پیش از اسلام که مستقیماً به قرآن راه یافته، موضوع ماه های حرام سال یعنی چهار ماه رجب، ذیقعدة، ذیحجه و محرم است که قبایل عرب در طول آنها متعهد به خودداری از هرگونه جنگ و زد و خورد با یکدیگر بودند. این سنت در تمام جهان خاص اعراب جزیره العرب بود، و با این وصف قرآن آنرا

۱ - ادوار فقه، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۳۱۰.

قانونی دانست که از روز ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و میباید تا پایان جهان بصورت قانونی الهی برقرار بماند (توبه، ۳۶)، و بدین ترتیب، به تعبیر Goldziher یک سنت خصوصی قوم عرب به جهان بشریت تعمیم یافت، هر چند که در جریان عمل حتی در جهانگشایی های خود مسلمانان نیز این قانون رعایت نشد. در اشاره به همین موضوع، در کتاب ۲۳ سال آمده است که: «رسم خاص عرب که حرام بودن چهار ماه سال برای جنگ و خونریزی باشد در قرآن به شکل یک اصل تخلف ناپذیر عالم طبیعت درآمده است، مثل اینکه چنین خدایی خدای محلی و مخصوص جزیره العرب است»^۱.

در همین کتاب ۲۳ سال بر این پرسش دیگر نیز در ارتباط با یکی دیگر از اصول دینی یعنی قوانین روزه انگشت نهاده شده است که «قانون یک ماه از سال روزه گرفتن و در این مدت تمام روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب در حال روزه بودن با توجه به طول و عرض های جغرافیایی کره زمین که در بعضی از کشورها روزها گاهی به ۲۰ ساعت میرسد و گاهی نیز از ۴ ساعت بیشتر نمیشود، و در نقاطی نیز روزی چند آفتاب اساساً غروب نمیکند، نشان میدهد که در وضع این قانون فقط محیط حجاز ملاک قرار گرفته و شارع روزه از جاهای دیگر دنیا بی خبر بوده است»^۲. این تذکر نویسنده به آیه ۱۸۷ از سوره بقره مربوط میشود که در آن گفته شده

۱ - علی دشتی در «۲۳ سال»، ص ۲۶۸.

۲ - همان کتاب، ص ۲۹۵.

است: «در شب رمضان اجازه دارید که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز از سیاهی شب در سپیده دم نمودار شود. پس از آن تا اول شب در روزه بمانید». شاید به تذکر بیشتری در این مورد نیاز نباشد که اگر در جزیره العرب بلندی و کوتاهی روزها در همه سال از دقایقی چند تجاوز نمیکند، در سرزمینهایی چون کشورهای اسکانندیناوی و سیبری و کانادا طول روزها و شبها به اقتضای تغییر فصول از بیش از ۲۳ ساعت تا کمتر از یکساعت افزایش یا کاهش مییابد، و چون در سال قمری که سال رسمی اسلام است موضع ماه رمضان در گردش است، هر چند سال یکبار برای مدتی فاصله میان افطار و سحر از میان میروند و در عوض روز تقریباً همه ۲۴ ساعت را شامل میشود، و در دوره ای دیگر فاصله افطار و سحر تقریباً به همه شبانروز میرسد و در عوض روز از میان میروند. پیدا است که چنین قانونی اگر برای اعراب جزیره العرب قانون قابل قبولی است، نمیتواند برای آن بخشی از جامعه بشری نیز که در قسمت بالای نیمکره شمالی یا قسمت پایین نیمکره جنوبی زندگی میکنند قابل اجرا باشد. از دیگر رسوم ماقبل اسلامی عربستان که در اسلام حفظ شده رسم «بیعت» است.

بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشد و دومی تمام اختیارات خود را به اولی میداد و تعهد میکرد فرمان او را چه بسود چه به زیانش باشد، بپذیرد و با او درنیویزد. کلمه بیعت از مصدر فعل باع بمعنای فروختن است و مفهوم آن این است که همانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارند در بیعت هم

فرمانروا و فرمانبردار دست در دست هم میگذارند. اهمیت این سنت عربستان ماقبل اسلامی در دین اسلام در حدی است که در قرآن، خود خداوند رابطه خویش را با بندگانش بر اساس بیعتی استوار میکند که در روز ازل از آنان گرفته است: «بیاد آور هنگامی را که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و از آنان پرسید که آیا من پروردگار شما نیستم؟ (الست بربکم؟) و آنان گفتند: آری، ما هم اکنون به خدایی تو گواهی دهیم تا در روز حساب نتوانیم بگوئیم که از غافلان بوده ایم» (اعراف، ۱۷۲) و این اشاره به بیعت روز الست از آن پس جایی بزرگ در تاریخ عرفان و تصوف اسلامی یافته است.

اشارات تاریخی و جغرافیایی قرآن بنوبه خود عموماً رنگ مشخص عربی دارند و مطلقاً با کتابی که برای همه جهانیان نوشته شده باشد تطبیق نمیکند. در این اشارات، در همان حالی که بزرگترین اقوام آنروز (و امروز) روی زمین چون مردم چین و هند نادیده گرفته شده اند، و از امپراتوری نیرومند روم نیز تنها یکبار با کلمه روم یاد شده، اقوام ذره بینی جزیره العرب و رویدادهای تاریخی یا افسانه ای مربوط بدانان بدقت مورد تذکر قرار گرفته اند، که من باب نمونه‌ای از آنها میتوان از «اصحاب الاحدود»^۱،

۱ - تقریباً همه مفسران این اشاره را مربوط به مسیحیانی میدانند که در نجران به دستور ذنوناس پادشاه محلی آن کشته شدند. بموجب نامه ای سریانی که از شمیون اسقف نصرانی دیر بیت ارشام در جنوب عربستان به تاریخ سال ۵۲۴ یا ۵۶۰ میلادی در دست است (و اصالت آن غالباً مورد تردید قرار گرفته است) در آنزمان حارث رهبر مسیحیان این دیر به فرمان ذنوناس پادشاه مستبد نجران (که دیر در قلمرو او قرار داشت و چون خودش یهودی

«اصحاب الحجر»^۱، «اصحاب الرس»^۲، «اصحاب الرقيم»^۳،

بود آنانرا به گرویدن به آیین یهود خوانده و به علت خودداری آنها از اینکار جملگی را محکوم به مرگ کرده بود) در داخل کلیسا آتش زده شد و خود کلیسا را نیز سوزاندند که مطران مسیحی دیر پائولوس از جمله قربانیان بود. در روایاتی دیگر، این مسیحیان که شمارشان را تا سی هزار نفر بالا برده‌اند، بدون دره‌ای پر از آتش افکنده و سوزانده شده‌اند.

۱ - احتمالاً اشاره به قوم منقرض شده ثمود در عربستان قدیم است که به روایت روایان عرب در شهری بدین نام در جزیره العرب، به فاصله یک روز راه از وادی القری میزیستند، و به گفته قرآن چون با صالح پیامبر فرستاده خداوند بدرفتاری کردند خداوند نیز آنانرا بهلاکت رسانید. بادیه‌نشینان عربستان هنوز هم این محل را «مداینه صالح» میخوانند، و بنا بر افسانه‌های سنتی آنان در اینجا بود که ابراهیم پیغمبر زن خود هاجر را که کنیز سارا همسر اصلی او بود همراه با پسر خردسالش اسماعیل (پدر قوم عرب) در آنجا در بیابان رها کرد.

۲ - اشاره به قومی در عربستان کهن که در محلی بنام الرس زندگی میکردند، ولی مفسران مسلمان و پژوهشگران اروپایی قرآن نتوانسته‌اند بدرستی موضع جغرافیایی این محل و هویت ساکنان آنرا مشخص کنند. تنها موضوع قطعی وجود چاه آبی در این منطقه است که نام اهل محل (اصحاب چاه) از آن آمده است. از این قوم در سوره ق (آیه های ۱۲ و ۳۸) نام برده شده است.

۳ - به استنباط بسیاری از مفسران اشاره این اصطلاح که در سوره کهف (آیه ۹) در قرآن آمده به پترا پایتخت کشور باستانی نبطیان (Nabatéens) در سرزمین کنونی اردن هاشمی است که اکنون خرابه ای آن در وادی موسی از مراکز توریستی درجه اول جهان بشمار میرود. از پترا در تورات بعنوان سرزمین قوم ادوم نام برده شده است. تا سده چهارم پیش از میلاد این شهر مرکز مهم بازرگانی غرب با ایران از راه صحرا و از راه خلیج فارس بود، ولی در قرن بعد پترا موقعیت خود را از دست داد و دیگر نامی از آن بمیان نیامد تا زمانی که هیئت باستانشناسی آلمانی Burckhardt ویرانه های آنرا در نیمه اول قرن نوزدهم کشف کرد. از ویژگیهای این ویرانه‌ها مقابری در دل کوهها است که بر آن ها کتیبه‌هایی حجاری شده اند، و اشاره «رقيم» در قرآن ظاهراً به همین نوشته‌ها است.

«اصحاب السبت»^۱، «اصحاب الفیل»^۲، «اصحاب المدین»^۳، «اصحاب القریه»^۴، «اصحاب الکهف»^۵،

۱ - اصحاب السبت یا سبتیون Sabbatarians فرقه های نصرانه العرب پیش از اسلام وجود داشتند و امروز نیز گروههایی از پروتستانهای مسیحی و نیز فرقه «آدونتیست های روز هفتم» که بخصوص در ایالات متحده امریکا فعالیت دارند بدین اسم نامیده میشوند. از «اصحاب السبت» در سوره بقره (آیه ۶۵)، سوره نساء (آیه ی ۴۷ و ۱۵۴)، سوره اعراف (آیه ۱۶۳) و سوره نحل (آیه ۱۲۴) نام برده شده است.

۲ - اشاره به ابرهه پادشاه مسیحی یمن که در اصل حبشی بود و در سال ۵۷۲ میلادی برای تصرف مکه بدانجا لشکرکشی کرد ولی بعلت بروز طاعون در سپاهش از نیمه راه بازگشت. روایات اسلامی این لشکرکشی را مقارن با سال تولد محمد میدانند و بعلت اینکه یک یا چند فیل در سپاه ابرهه بودند آن سال را عام الفیل نامیده اند. به گفته قرآن علت شکست قوای ابرهه سنگریزه هائی بود که پرندگان (که در قرآن به نام ابابیل از آنها یاد شده است) از آسمان بر سربازان مهاجم فرو ریختند (آنسیکلوپدی اسلام، در دو مقاله الفیل و ابرهه).

۳ - به پاصفحهای شماره ۳ صفحه بعد مراجعه شود.

۴ - یکی از اقوام ساکن فجیره شیخ‌نشین کنونی «سواحل متصلح» در شمال شبه جزیره عربستان که دریای عمان را از خلیج فارس جدا میکند و در دوران اسلامی تا قرن دوازدهم هجری در تصرف اعراب قواسم رأس الخیمه و شارجه بود. اکنون یکی از شیخ‌نشینهای امارات عربی متحده است.

۵ - داستان اصحاب کهف (خفتگان غار) که سوره خاصی در قرآن بدانان اختصاص یافته و در ادبیات اسلامی بویژه پارسی نیز بدان توجه فراوان شده است اقتباس از افسانه ای پیش از اسلامی است که در سال ۵۶۰ میلادی در رساله مذهبی سن گرگوار قدیس مسیحی به تفصیل نقل شده است، و موضوع آن ماجرای هفت جوان مسیحی است که در غاری در نزدیکی شهر Ephesus (ازمیر کنونی) به خواب میروند و بعد از گذشت چند قرن به تصور اینکه تنها یک روز یا کمتر خوابیده‌اند بیدار میشوند و از غار بیرون میروند، ولی خود را در شهر بکلی ناآشنا مییابند. در قرآن این داستان با اختلافات چندی عیناً اقتباس شده، ولی در آن نامی از مسیحیت این خفتگان بمیان نیامده است. مدت خواب «اصحاب کهف» در قرآن سیصد سال و نه سال هم زیادت‌ر ذکر شده است.

«قوم التبّع»^۱، «قوم عاد»^۲، «قوم ثمود»^۳، و نیز

۱ - قوم التبّع، عنوان عده ای از شاهان محلی حمیر در عربستان جنوبی در قرون دوم و سوم پیش از اسلام است که در دو سوره از قرآن (ق، آیه ۱۴ و دخان، آیه ۳۷) از آنان نام برده شده است. مرز میان تاریخ و افسانه در مورد این امرا مشخص نیست، بطوریکه برخی از آنها چون شمر و ابوکرب اسعد بیشتر جنبه قهرمانان حماسه‌های محلی عربها را دارند. کلمه تبّع Tobba دارای ریشه‌ای صابئی است که Ryckmans در اثر تحقیقی خود با عنوان «نامهای خاص در زبانهای سامی های جنوبی» بررسی جامعی را به آن اختصاص داده است.

۲ - عاد یکی دیگر از قبایل منقرض شده عربستان باستانی است که قدمت آن در زبان عرب ضرب‌المثل است. مورخان عرب عاد و ثمود را فرزندان ارم ابن سام ابن نوح پیغمبر معرفی کرده اند، و چون در یکی از آیه های سوره نجم در قرآن از «عاد اولی که بفرمان خداوند هلاک شد» نام برده شده، نتیجه گرفته‌اند که یک قوم دیگر عاد نیز بعداً بجای آن آمده است. طبق روایات عربی مردم عاد بت پرست بوده و در ریگستانی میان حضرموت و عمان بنام وادی الاحقاف سکونت داشته‌اند. در سوره فصلت آمده است که این قوم به قدرت خود غره شدند و کسی را از خود بزرگتر ندانستند، بدین جهت خداوند هود را به سوی آنان فرستاد تا آنانرا به راه راست هدایت کند (سوره های اعراف و شعرا)، ولی قوم عاد هود را دیوانه خواندند و از پرستش خدای یگانه خودداری کردند. در نتیجه عذاب خداوند بصورت ابری باران زا بسویشان آمد و نابودشان کرد، و هود به روایت راویان عرب با تنی چند از قوم که ایمان آورده بودند از آن سرزمین رفت و در حضرموت درگذشت که هم اکنون زیارتگاهی بنام او در آنجا دایر است. لقمان حکیم نیز از قوم عاد دانسته شده است.

۳ - ثمود نام یکی دیگر از اقوام منقرض شده و احتمالاً نیمه افسانه ای عربستان قدیم است که مدتها پیش از ظهور اسلام از میان رفته بودند و قرآن علت نابودی آنها را زلزله‌ای میدانند که همه مردم قوم را بجرم نافرمانی از صالح پیامبری که خداوند بنزدشان فرستاده بود در زمین فرو برد. در چندین سوره از قرآن بصورت‌های مختلف از این ماجرا یاد شده است (اعراف، ۷۳؛ توبه، ۷۰؛ هود، ۶۴ و ۷۱؛ ابراهیم، ۹؛ نمل، ۴۵؛ عنکبوت، ۳۷؛ ص، ۱۲؛ بروج، ۱۸؛ نجم، ۵۲).

از «شعیب»^۱، «صالح»^۲ و «ذوالکفل»^۳ نام برد که هیچیک از آنها جز در چهار دیواری جزیره العرب هیچ محل اعراب تاریخی و جغرافیائی نداشته‌اند و امروز هم ندارند.

۱ - پیامبری است که ظاهراً بعد از نوح و هود آمده و در قرآن (سوره هود، ۹۱) از او نام برده شده است و راویان عرب او را کم و بیش همزمان با لوط دانسته اند. در سوره شعرا قوم پیرو شعیب «اصحاب الایکبه» خوانده شده اند (آیه های ۱۷۶ و ۱۷۷). در سوره هود از شهری که شعیب در آن بود بصورت «مدین» یاد شده است، و با توجه بدینکه در سوره قصص قرآن نیز از شهر مدین به عنوان شهری که موسی در جوانی بدانجا رفت و در آنجا زنی گرفت نام برده شده چنین استنباط کرده اند که زن موسی دختر همین شعیب بوده است، هر چند که در سوره قصص در این مورد نامی از شعیب برده نشده است، و در خود تورات نیز پدر زن موسی یترون نامیده شده است. در قرآن آمده است که شعیب مردم قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد، ولی آنان دعوت او را نپذیرفتند و در نتیجه به فرمان خداوند همه آنها شباهنگام با صیحه ای چنان هولناک هلاک شدند که بامداد روز بعد کسی از ایشان زنده نماند (هود، ۸۴-۹۵).

۲ - نام پیغمبری است که به گفته قرآن از جانب خداوند بر قوم ثمود فرستاده شد تا آنانرا از بت پرستی به پرستش خدای یگانه هدایت کند، ولی مردم قوم دعوت او را نپذیرفتند و برای اثبات پیامبری وی از او معجزه ای خواستند. صالح نیز به اذن خداوند شتری از سنگ بیرون آورد که در ادبیات اسلامی به نافه صالح (شتر صالح) معروف شده است، و با ثمودیان قرار گذاشت که آب آن منطقه یکروز مال آنان و یکروز مال شتر باشد... ولی مخالفان او شتر را پی کردند و بعد کشتند. سه روز بعد همه قوم با غضب خداوند به صاعقه ای نابود شدند (اعراف، ۷۱-۷۷؛ هود، ۶۴-۷۱؛ شعرا، ۱۴۱-۱۵۸؛ قمر، ۲۳-۳۱؛ شمس، ۱۱-۱۵).

۳ - شخص ناشناخته ای است که در قرآن همردیف با اسماعیل و با ادریس و با الیسع از او نام برده شده است (انبیاء، ۸۵ و ص، ۴۸). مفسران قرآن کوشیده‌اند تا او را گاه با حزقیال نبی و گاه با بشر فرزند ایوب پیغمبر یکی بدانند. در باره معنی ذوالکفل نیز بحث‌های فراوان شده است.

و کسانی خواهند گفت آنها پنج تن بودند و سگشان ششمیشان بود. کسانی دیگر نیز برای حل معما خواهند گفت آنان هفت تن بودند و سگ همراهشان هشتمیشان بود. بدیشان بگو شمار پنهانی آنها را پروردگار من می‌داند ولی تنها کسانی معدود بر این شمار می‌نامند» (کهف، ۲۲). خفتگان غار پس از بیداری در باره آنچه برایشان گذشته است به گفتگو می‌پردازند: «یکی از آنان از دیگران پرسید: چه مدت در اینجا بسر بردید؟ و آنان پاسخ دادند: یکروز، یا شاید بخشی از یکروز. و گفتند خدای ما بهتر از هر کس بر زمان شما توقف شما در اینجا آگاه است. پس یکی از خودتان را با سکه موجود به شهر بفرستید تا در آنجا نیکوترین خوراک را بخرد و برای خوردن شما بیاورد. و ندانستند که سیصد سال، و نه سال فزون بر آن، در غار مانده بودند». (کهف، ۱۰ - ۱۹ و ۲۵)

این داستان اقتباس آشکاری از افسانه «هفت خفته» است که در سال ۱۵۶۳ میلادی (قرن پیش از اسلام) در کتاب سن گریگوریوس قدیس معروف مسیحی به تفصیل نقل شده بود و خود آن نیز بازگوئی متن دیگری بود که نقل از آن یاکویوس سورجی راهب سریانی قرن پنجم مسیحی در کتاب خود بوده است.^۲ موضوع داستان شرح

۱ - Gregorius Tourensiss: De gloris confessorum، چاپ پاریس، ۱۵۶۳، ص ۱۲۱ - ۱۲۴.

۲ - A. Assemani : De pueris Ephesi ترجمه لاتینی Jacobus Saroujensis (جلد بیست و هفتم از مجموعه Bibliotheca Orientalis صفحات ۲۸۳ و ۳۳۵). محقق و متصوب فقید فرانسوی، لوئی ماسینیون در باره این داستان پژوهش مفصلی بنابر sept dormants, apocalypse de l'Islam

داستان‌های ناشناخته

یا واقعیت‌های شناخته شده؟

در قرآن داستان‌های چندی در موارد مختلف آورده شده‌اند که تقریباً همه آنها داستان‌هایی شمرده شده‌اند که پیش از آن شناخته بوده‌اند. پژوهشگران متعددی، در دو قرن اخیر، علیرغم این گفته، سوابق یکایک از این داستان‌ها را در صورتهای مختلف آن یافته و مدارک روشن حاکی از این سوابق را ارائه داده‌اند... در این فصل، نمونه‌هایی از این واقعیت‌های شناخته شده از نظر تان می‌گذرند:

اصحاب کهف (خفتگان غار)

داستان اصحاب کهف که سوره خاصی در قرآن بدان اختصاص به ماجرای افسانه‌ای چند جوانی است که به خواست خداوند به درون غاری پناه ببرند و خداوند آنان را برای مدتی به خواب می‌برد و بعداً بیدار می‌کند. از شمار این گروه در قرآن به صورت معما سخن رفته است: «کسانی خواهند گفت: آنها سه تن بودند و چهارمینشان سگشان بود،

حال هفت مسیحی است که در غاری نزدیک شهر در محل از میر کنونی به خواب می‌روند و سه قرن بعد از آن به تصور اینکه تنها یکروز خوابیده‌اند بیدار می‌شوند و به شهر می‌روند ولی خود را در محیطی بکلی ناشناخته می‌یابند.

خفته صد ساله

داستان «خفته صد ساله» یکی دیگر از داستان‌های قرآن است که از دو کتاب مذهبی درجه دوم یهود گرفته شده، ولی در خود تورات سخنی از آن نرفته است. در این باره در قرآن آمده است: «... و آن مرد بر شهری گذشت که

منتشر کرده است («Analecta Bollandian, t 68, Paris, 1950»; t 2, 1949, «Mélanges Peeters») محقق مصری یحیی مبارک نیز بر مبنای همین پژوهش ماسینیون تحقیق وسیعتری با عنوان «اهل الکهف» انجام داده که ترجمه فرانسوی آن با عنوان «Le culte liturgique et populaire des sept dormants, martyrs d'Ephèse» در جلد سوم (Opera Minors) از مجموعه آثار لوئی ماسینیون (صفحات ۱۰۴ تا ۱۸۰) در سال ۱۹۶۲ در پاریس چاپ شده است.

شیخ مهدی الهی قمشه‌ای در «تفصیل آیات القرآن الحکیم» در اشاره بدین ماجرا می‌نویسد که یهودیان در باره این آیه قرآن که اصحاب کهف سیصد سال و نه سال هم زیادتر در غار به خواب رفتند به حضرت علی علیه‌السلام اعتراض کردند که این نه سال اضافی در تورات ما نیست، ولی حضرت به آنها پاسخ دادند این نه سال تفاوت برای این است که سال شما شمسی است و سال ما قمری. شاید لازم به تذکر نباشد که نه سال یهودیان سال شمسی است و نه اصولاً در تورات ذکری از داستان اصحاب کهف به میان آمده است.

۱ - ترجمه انگلیسی این کتاب از اصل سریانی آن در سال ۱۸۸۹ توسط خاورشناس انگلیسی A.T.W. Budge با عنوان The history of Alexander the Great, being the Syrian version of the Pseudo-Callistene آکسفورد به چاپ رسیده است.

ویرانه و خالی از سکنه بود. و گفت که چگونه ممکن است خداوند چنین ویرانه‌ای را پس از مردنش دگرباره زنده کند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال بمیراند و آنگاه دوباره جان داد، و از او پرسید چه مدت در این حال بودی؟ جواب داد یکروز، و شاید هم تنها بخشی از یکروز. و خداوند گفت؛ نه، تو صد سال در اینجا ماندی، و بنگر که نه خوراک و نه پوشاکت هیچکدام فاسد نشده‌اند و الاغت را نیز ببین که همچنان بر جای خود ایستاده است. و استخوان‌ها را ببین که چگونه ما آنها را به هم پیوند می‌دهیم و بعد با گوشت می‌پوشانیم» (بقره، ۲۵۹). قسمت اول این داستان از یک روایت حبشی کتاب «باروخ» اقتباس شده است که اندکی قبل از ظهور اسلام نوشته شده بود و در مکه با آن آشنا بودند، و به موجب آن عبدملک کوشی (حبشی) یرمیاہ پیغمبر یهود را از سیاه‌چال بیرون می‌آورد، و در عوض ارمیاء از خداوند می‌خواهد که او را که مؤمن پاک نهادی است شاهد سقوط اورشلیم که به امر خداوند موعود آن نزدیک بود نکند، و خداوند بدو دستور می‌دهد که عبدملک را به تاکستانی معین بفرستد و وی تا هنگام بازگشت ملت اسرائیل به اورشلیم پس از پایان اسارت بابلی در آنجا بماند. بدین ترتیب عبدملک به تاکستان موعود می‌رود و در آنجا سرش را روی یک سبد انجیر می‌گذارد و مدت ۶۶ سال به خواب می‌رود، و وقتی که پس از بازگشت یهودیان به اورشلیم در پی فرمان کورش کبیر بیدار می‌شود هنوز انجیرهای درون سبد تازه هستند. بخش دوم این داستان که در آن از زبان خداوند گفته می‌شود: «استخوان‌ها را ببین که

چگونه آنها را به هم پیوند می‌دهیم و با گوشت می‌پوشانیم» آشکارا از این بند از کتاب حزقیال در تورات گرفته شده است که: «و دیدم که هر استخوانی به استخوان دیگری که بدان مربوط بود نزدیک شد و بدان پیوست، و نگریستم که پی و گوشت بر آنها برآمد و سپس پوست همه آنها را از بالا پوشانید» (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هفتم، ۷ و ۸).

ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج

داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج، بنوبه خود در کتاب دیگری از همین یعقوب سروجی سربانی که بخش بزرگی از آن به افسانه رفتن اسکندر به جستجوی چشمه آب حیات به منظور بر خورداری از عمر ابدی اختصاص یافته به تفصیل ذکر شده است.^۱ به موجب این داستان (که

۱- قرآن در جای دیگری یاجوج و ماجوج را مأموران اجرای غضب الهی معرفی می‌کند: «و حرام کردیم بر هر شهری که قصد هلاک مردم آن را داشته باشیم که اینان از کار خود توبه کنند، تا زمانی که دروازه‌ها را بر روی یاجوج و ماجوج بگشائیم». (انبیاء، ۹۵ و ۹۶). احادیث اسلامی نیز کراراً از یاجوج و ماجوج و نقش آنها در آخرالزمان یاد کرده‌اند. در این باره بحارالانوار مجلسی به نقل از حضرت امام جعفر صادق می‌نویسد: «و چون آخرالزمان رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است شکسته شود و آنها از هر بلندی به سرعت سرازیر شوند. و ماجوج امتی است که هر یک چهار صد طایفه‌اند، هیچ مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند تولید آورد، و ایشان سه صنف باشند: صنفی از ایشان مانند درختان بلندند، صنف دیگر طول و عرضشان مساوی است و همین صنفند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی‌ایستد، و صنف سوم یک گوش خود را فرش می‌کنند و گوش دیگر را لحاف، و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی که می‌گذرند آنرا می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر می‌کنند.» (بحارالانوار، جلد سیزدهم)

موضوع آثار ادبی متعدد پارسی و عربی قرار گرفته) اسکندر در سفر خود به چشمه آب حیات برای جلوگیری از حمله یاجوج و ماجوج دیواری از آهن بدست آهنگران خود در پیش روی آنها می‌کشد. در قرآن این ماجرا به ذوالقرنین (که بطور سنتی همان اسکندر دانسته می‌شود) نسبت داده شده است: «و از تو (محمد) داستان ذوالقرنین را پرسند. بگوی که ما (خدا) او را در زمین فرمانروائی دادیم، و از هر چیزی شمه‌ای آگاهش گردانیدیم. و او از این دانش خود پیروی کرد تا آنکه به جایی رسید که خورشید در آن غروب می‌کند، و خورشید را دید که در چشمه گرمی فرو شد. و نزدیک آن چشمه مردمانی را یافت. بدو گفتیم ای ذوالقرنین، از اینان هر که را لازم بدانی عذاب کن و با هر کدام که شایسته دانی ملاحظت نما. گفت آنکس را که کافر است البته عذاب کنم تا آنکه بعداً از جانب خداوند عذابی سخت‌تر بیند، و آنکس را که ایمان آورد بدو پاداش نیکو دهم. آنگاه به راه خود ادامه داد تا به آنجائی رسید که خورشید طلوع می‌کرد، و بر گروهی می‌تافت که میان آنان و خورشید پوششی نبود، و البته ما از احوال ایشان باخبریم. و در ادامه سفر خود به میان دو سد رسید، و آنجا قومی را یافت که فهم سخن نمی‌کردند، و بدو گفتند یا ذوالقرنین، همانا که یاجوج و ماجوج در سرزمین ما فساد بسیار می‌کنند، آیا اگر خرج آنها را بدهیم تو سدی میانه ما و آنها خواهی بست؟... آنگاه ذوالقرنین فرمان داد تا آهن بیاورند و زمین را حفر کنند تا به آب برسد، و از سنگ و آهن بیاورند و زمین را حفر کنند تا به آب برسد، و از سنگ و آهن

دیواری ساختند و بر آن آتش افروختند و آنگاه مفرغ گداخته بر آن ریختند و از آن پس یاجوج و ماجوج بر شکستن سد و رفتن بر بالای آن توانائی نیافتند. و ذوالقرنین گفت: این رحمت پروردگار من است، و آنگاه که وعده خدای من فرا رسد این سد را متلاشی گرداند، و البته وعده خدای من محقق است» (سوره کهف، ۸۳ و ۹۷).

موضوع یاجوج و ماجوج پیش از قرآن در تورات (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هشتم، ۲ و ۳) و در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیستم، ۸ و ۹) مطرح شده بود. در مکاشفه یوحنا در این باره آمده است که «... و چون مدت هزار سال بسر رسد شیطان از زندان خود خلاص یابد و بیرون رود و امتهایی را که در چهار زاویه جهانند یعنی یاجوج و ماجوج را که عددشان چون ریگ دریا است گمراه کند».

گنج قارون

داستان گنج قارون در قرآن از داستان‌هایی است که بازتاب وسیعی در ادبیات جهان اسلام در طول قرون داشته است. این داستان در سوره قصص چنین آمده است: «قارون یکی از قوم موسی بود، ولی بر او سرکشی کرد. ما بدو گنج‌هایی عطا کرده بودیم که حتی حمل کلیدهای آنها برای مردانی قوی هیكل دشوار بود. قوم او بدو گفتند: شادمان مشو که خداوند شادمانان را دوست ندارد، و در میان نعمت‌هایی که خدا نصیب تو فرموده است سراغ از آخرت خود بگیر، و سهم خویش را از زندگی این جهان نیز برگیر،

و نکوئی کن همانطور که خداوند به تو نکوئی کرده است. بدنبال فساد در ارض مرو زیرا خداوند فسادکنندگان را دوست ندارد، ولی قارون بدانان گفت من هر آنچه را که دارم از کاردانی خودم دارم. و آیا نمی‌دانست که خداوند پیش از او در طول قرن‌ها سرکشانی سخت‌تر از او را به شماری بیشتر به هلاکت کشانده است و گناهکاران کیفر گناهان خویش را خواهند داد؟ و چنین بود که با شکوه و جلال بسیار به سوی کسانش رفت و مردمان با یکدیگر گفتند که چه خوب بود اگر ما نیز ثروت قارون داشتیم که ثروتی بسیار گران است... اما ما قارون و خانه او را به زیرزمین فرو بردیم در حالیکه هیچ گروهی را خارج از خدا برای یاری نداشت و هیچکس به داد او نرسید. و آن کسانی که دوش بدو غبطه خورده و آرزو کرده بودند که در جای او باشند بامدادان گفتند: بدا به حال تو، زیرا که خداوند نعمت‌های خود را به هر کس که از میان خادمان خویش خواسته باشد عطا می‌کند.» (قصص، ۷۶ - ۸۲)

این داستان تماماً از تورات و از تلمود گرفته شده است (سفر خروج، باب ششم، ۲۱؛ سفر اعداد، باب شانزدهم؛ کتاب اول تواریخ ایام، باب ششم، ۷) که به روایت آنها قارون (در زبان عبری) یکی از بزرگان قوم لاوی به همراه چند تن دیگر از شیوخ اسرائیل و دویست و پنجاه نفر از فرزندان قوم علیه موسی و هارون سرکشی کرد و موسی او را به آزمایش خواند و چون وی گناهکار شناخته شد زمین دهان باز کرد و او را با همه همراهان و کلیه مال و منالش فرو برد (سفر اعداد، باب شانزدهم، ۳۱ - ۳۳ و باب بیست و ششم، ۱۰) به

گفته تلمود (سهندرین الف، ۱۱۰) تنها کلیدهای گنجهای قارون بار سیصد قاطر میشد.

لقمان حکیم

داستان لقمان حکیم که سوره خاصی از قرآن، به نام او نامیده شده است، اقتباسی دیگر از منابع یهودی است. کتابی که این روایت از آن گرفته شده یک اثر بسیار قدیمی یهودی متعلق به پیش از میلاد مسیح است که ترجمه آن با عنوان *Histoire et sagesse d'Alïkar l'Assyrien fils d'Anae* در سال ۱۹۰۹ توسط در پاریس به چاپ رسیده است. به حکایت این کتاب، لقمان مرد خردمندی بود که در زمان دو پادشاه آشور سناخریب و عصرحدون در نینوا پایتخت آشور می‌زیست، و چند تن از محققان تورات میان نوشته‌های منتسب بدو و کتاب طوبیای تورات که بعداً نوشته شده ارتباط نزدیک قائل شده‌اند (کتاب طوبیا، باب اول، ۲۲ و باب یازدهم، ۱۸).

در این کتاب قدیمی یهود از زبان لقمان خطاب به پسرش گفته می‌شود: پسر جان، متواضع باش و همیشه به آنچه در زیر پای داری نگاه کن. بردبار و آرام باش و هرچه میتوانی دانش بیاموز. ستیزه‌جو و بی‌احتیاز مباح. صدایت را با عربه‌جوئی بلند مکن، زیرا که اگر بلندی صدا برای ساختن خانه‌ای کافی باشد، الاغ می‌تواند روزی دو خانه بسازد» و تقریباً همین مضمون در قرآن آمده است، که «لقمان به پسرش گفت: صدایت را نرم کن، زیرا که بانگ الاغ ناخوشایندترین صداهاست» (لقمان، ۱۹۹).

موسی و خضر

در قرآن داستانی خاص در باره موسی آمده که در تورات بدان اشاره نشده است، متن روایت قرآنی در این باره در سوره کهف چنین است:

«موسی به خدمتگزار جوانی که با او همراهی میکرد گفت: تا وقتی که محل اتصال دو دریا (شیرین و شور) را به یکدیگر پیدا نکنیم آرام نخواهیم نشست ولو آنکه هفتاد سال راه باشد. هنگامیکه به ملتقای این دو دریا رسیدند ماهی را که برای خوردن همراه داشتن جا گذاشتند و ماهی در دریا به راه خود رفت. پس از طی مسافتی موسی به خدمتگزار خود گفت که غذای ما را بیاور، زیرا که از طی راهی چنین دور خسته شده‌ایم. ولی جوان گفت آیا متوجه نشدی که در آنوقت که ما به تخته سنگی تکیه داده بودیم ماهی را فراموش کردم، و یقین دارم که شیطان مرا بدین فراموشی واداشت، و لاجرم ماهی راه خود را باز گرفت. موسی گفت: بهر حال ما بدانچه می‌جستیم دست یافتیم، سپس راهی را که آمده بودند در جهت بازگشت در پیش گرفتند. و در عرض راه به یکی از بندگان ما برخوردند که او را مشمول حمایت خاص خویش قرار داده بودیم بخشی از علم خود را بدو آموخته بودیم. موسی بدو گفت: آیا میتوانم همراه تو طی طریق کنم تا شمه‌ای از آنچه را که در باره راه راست به تو آموخته شده است به من نیز بیاموزی؟ وی پاسخ داد: همانا تو بر آنچه از من می‌طلبی صبر نداری، چگونه بر آموختن همه آنچه نمیدانی صبر خواهی داشت؟ موسی گفت:

۱ - مفسران معتبر قرآن: (طبری، زمخشری، ثعالبی، بیضاوی، رازی) این همسفر موسی را خضر پیغمبر دانسته‌اند.

اگر خدا بخواهد مرا صبور خواهی یافت و از هیچیک از اوامر تو نافرمانی نخواهم کرد. خادم ما به وی گفت: در اینصورت همراه من بیا اما در باره هیچ از آنچه خواهی دید پیش از آنکه من در باره آن بتو توضیحی دهم از من پرسشی مکن. و هر دو به راه افتادند و بر کشتی نشستند. خادم ما شکافی در آن کشتی پدید آورد و موسی بدو گفت: آیا این شکاف را بوجود آوردی تا کسانی را که در آنند در دریا غرق کنی و کار بسیار ناصواب انجام دهی؟ جواب داد: به تو نگفته بودم که با من صبر نتوانی کرد؟ موسی گفت: فراموشکاری مرا بر من ملامت مکن و چیزی چنین دشوار را از من مخواه. و باز به راه خود رفتند و این بار با نوجوانی روبرو شدند که خادم ما او را کشت. موسی بدو گفت: تو کسی را که قتل نفس نکرده بود کشتی و کاری بس نادرست کردی. و وی گفت: به تو نگفته بودم که با من صبر نتوانی کرد؟ موسی جواب داد: اگر بعد از تو در باره چیزی پرسشی کنم دیگر مرا به همراهی نپذیر و اکنون نیز پوزش مرا قبول کن. و باز به راه خود رفتند و به شهری رسیدند که از ساکنان آن درخواست غذایی برای خوردن کردند، ولی آنان از قبول تقاضای ایشان سرباز زدند. و در همان هنگام دیواری را در برابر خویش یافتند که در حال فرو ریختن بود، و خادم ما آنرا بصورت اول بازگردانید. موسی گفت: حق بود که از آنان مطالبه اجرتی کرده باشی. خادم ما به وی پاسخ داد: اکنون وقت جدائی ما فرا رسیده است، و من میتوانم توضیحاتی را که بر شنیدن آنها صبر نداشتی بتو بدهم. آن کشتی که من بر آن شکاف آوردم متعلق به ماهیگیران فقیری بود که از راه آن امرار معاش میکردند، و من آنرا عمدتاً آسیب رسانیدم، زیرا که در پشت سر ایشان

پادشاهی بود که کشتی‌ها را به زور تصاحب میکرد. و آن جوانی که کشتم فرزند پدر و مادری بود که هر دو به خدا ایمان داشتند و بیم آن بود که وی عصیان و کفر را بر آنان تحمیل کند، و خواستم که پروردگار در عوض فرزندی شایسته‌تر و پاکدل‌تر بدان دو عطا فرماید. و آن دیواری که بر جای خودش بازگرداندم متعلق به دو طفل یتیم بود که اهل آن شهرند و گنجینه‌ای که بدانها تخصیص یافته است در زیر این دیوار پنهان بود. چون پدر این دو طفل مرد صالحی بود خداوند مقرر فرموده بود که این گنج دست نخورده باقی بماند تا آنان بهنگام بلوغ آنرا بصورت لطفی از جانب پروردگارشان در اختیار آورند. هیچکدام از اینها را که کردم به اختیار خود نکردم، بلکه امر خداوند را به اجرا درآورم، و این بود توضیحی که بر شنیدنش صبر کافی نشان ندادی» (کهف، ۶۰ - ۸۱).

داستانی که در قرآن آمده، رونوشت دقیقی از یک داستان یهودی قرن سوم میلادی است که در آن ماجرای مسافرت یوشوهابن لوی خاخام بزرگ باتفاق الیاس پیغمبر یهود و مکاشفات آنان در این سفر شرح داده شده است. این داستان به همراه یازده داستان دیگر یهودی توسط نیصیم بن یعقوب مورخ و خاخام یهودی اواسط قرن یازدهم در قیروان در مجموعه واحدی به نام حیبوریا فح گردآوری شده است که در قرن گذشته محقق آلمانی J. Pelling در رساله خود در باره کتاب مذهبی یهودی بت هامیدراش آنرا مفصلاً ارزیابی کرده و الکساندر کوهوت تورات‌شناس و خاخام اعظم نیز ترجمه بخشی از آنها را به انگلیسی در مجله آمریکائی «نیویورک ایندپندنت» (ژانویه ۱۸۹۱) منتشر کرده است.

یونس و ماهی

ماجرای یونس و ماهی، آنطور که در تورات آمده و در قرآن نیز بهمان صورت بازگو شده است، داستان یک پیغمبر یهود است که مانند عیسی اهل جلیله بوده است. وی از آنچه در شهر خدا، اورشلیم، می‌گذرد سخت ناراضی است و همه آنها را از چشم خود خدا می‌بیند، بدین جهت تصمیم می‌گیرد به دورترین محل ممکن یعنی شهر ترتسوس (ترشیش) در اسپانیای کنونی که در آن وقت کشور ثروتمند و مقتدری بود برود. بدین منظور به یک کشتی عازم این شهر سوار می‌شود، ولی در راه خدا او را غضب می‌کند و طوفانی سهمگین می‌فرستد و کشتی نشستگان که می‌دانند او پیغمبر اسرائیل است از وی می‌خواهند برای فرو نشستن طوفان نزد خدای خود دعا کند، ولی چون با خدا قهر کرده است حاضر بدین کار نمی‌شود و در نتیجه ملوانان خود او را به دریا می‌اندازند و با این کار آنها طوفان آرام می‌گیرد. منتها یونس غرق نمی‌شود، بلکه به امر خدا ماهی بزرگی او را می‌بلعد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی می‌ماند و سپس ماهی او را در ساحل استفرغ می‌کند. وی از آنجا به شهر نینوا - پایتخت معروف آشور - می‌رود و از جانب یهوه به مردم آن اطلاع می‌دهد که چون مرتکب شرارت شده و از خدا روی گردانیده‌اند به زودی نینوا ویران خواهد شد، و مردم نینوا و پادشاهشان که از کارهای خود پشیمان شده‌اند به سوی خدا باز می‌گردند و خدا نیز از ویران کردن شهر منصرف می‌شود. اما این کار او مورد پسند یونس قرار نمی‌گیرد، و او با خشم به یهوه می‌گوید: آیا آنوقت که در

وطنم بودم پیش‌بینی نمی‌کردم که تو تهدید می‌کنی اما بدان عمل نمی‌کنی و جرأت کار جدی نداری، و به همین جهت هم بود که می‌خواستم از تو به سوی ترشیش فرار کنم، حالا که اینطور است جان مرا بگیر، زیرا مرگ در این شرایط برای من بهتر از زندگی است. و یکبار دیگر از خدا قهر می‌کند و در بیرون نینوا کنار کوره راهی می‌نشیند. خدا به بوته‌ای که در کنار او روئیده است فرمان می‌دهد آنقدر رشد کند که در آفتاب سوزان بین‌النهرین بر یونس سایه افکند، یونس از این بابت بسیار خرسند می‌شود، ولی خدا اینبار کرمی را مأمور می‌کند که ریشه بوته را بخورد و بوته خشک می‌شود و یونس دوباره به خشم می‌آید. در این موقع خدا به او پیام می‌فرستد که اگر تو بخاطر خشک شدن این بوته که خودت هیچ زحمتی در کاشتن آن متقبل نشده بودی اینطور ناراحت شده‌ای چگونه من برای شهر بزرگی که صد و بیست هزار نفوس در آن زندگی می‌کنند و اینهمه چهارپایان نیز در آن بسر می‌برند دلسوزی نکنم؟ و ماجرای یونس بدین ترتیب پایان می‌یابد، در حالیکه او متقاعد نمی‌شود و در نافرمانی خود باقی می‌ماند.

ولتر که این کتاب بسیار کوتاه تورات را فقط یک «قصه بی‌سروته» می‌شمارد تذکر می‌دهد که این داستان که در دوران یونانی فلسطین نوشته شده رونوشتی از یک افسانه باستانی یونانی است که دو تن از شعرای معروف یونان هومر و لیکوفورن آنرا در شرح دوازده خوان هرکول نقل کرده‌اند، و بر طبق آن هرکول سه روز و سه شب در شکم یک غول دریائی بسر میبرد و در آنجا جگر او را کباب می‌کند و می‌خورد، و

غول دریائی از درد او را بیرون می‌اندازد. و به‌همراه این توضیح می‌پرسد که اولاً چطور شد که یونس که در ساحل دریا از دهان ماهی بیرون افتاده بود به آسانی به نینوا رفت که چند صد کیلومتر از دریا فاصله دارد، و ثانیاً چطور وقتیکه خود اورشلیم شهر خدا و شهر پیغمبران و قوم برگزیده او در طول سال‌ها در حال شرک باقی مانده بود، مردم مشرک نینوا تنها در عرض بیست و چهار ساعت با موعظه یونس به خداپرستی روی آوردند، و سرانجام اینکه چطور در حالیکه شهر نینوا در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح بدست مادها در آتش سوخته و بکلی ویران شده بود و بعد از آن نیز هرگز دوباره آباد نشد، یونس در قرن سوم پیش از میلاد توانست در آنجا موعظه کند و مردم آن را به راه راست بیاورد؟

در قرآن در باره همین یونس آمده است:

و یونس یکی از رسولان ما بود که از شر قوم بر کشتی نشست تا از آنان دور شود. و چون کشتی به خطر افتاد قرعه زدند (تا خطاکاری را که در جمع آنهاست به دریا اندازند) و قرعه بنام او درآمد و بدریایش انداختند. ولی ماهی او را در کام خود کشید، و اگر وی عاقبت خود را به خدا واگذار نکرده و به تسبیح او نپرداخته بود تا قیامت در شکم او میماند. ولی ما او را از شکم ماهی به صحرای خشکی انداختیم و بر او درخت کدوئی رویاندیم (تا پس از مرگ سایبان او باشد). و او را بر قومی بالغ بر یکصد هزار تن یا افزون بر آن به رسالت مبعوث کردیم. و چون آن قوم مسلمان شدند ما نیز آنانرا تا مدت زمانی معین مشمول رحمت خود گردانیدیم. (صافات، ۱۳۹ - ۱۴۸).

هاروت و ماروت

در سوره بقره به داستان هاروت و ماروت بدین صورت اشاره شده است که: «شیاطین در باره سلیمان داستان‌هایی دروغین حکایت می‌کنند، همچنانکه سحر و جادو را به مردمان می‌آموزند و نیز آنچه را که در بابل بر دو ملک هاروت و ماروت آشکار شده بود» (بقره، ۱۰۲).

اصل این داستان که از یک اسطوره اکدی گرفته شده و به صورت‌های مختلف در ادبیات اوستائی و هندی نیز نقل شده است چنین است که ملائک آسمانی که از دیدار گناهان آدمیان روی زمین ناخرسندند، خداوند را از بابت آفرینش ایشان مورد انتقاد قرار می‌دهند، ولی خداوند بدیشان می‌گوید که اگر خود آنها نیز جزو آدمیان بودند به راه آنان می‌رفتند، و برای اینکه این امر ثابت شود آنها را به آزمایش می‌طلبد. به پیشنهاد او ملائک از میان خود دو نماینده بنام هاروت و ماروت برمی‌گزینند تا به صورت آدمی به زمین بروند و در جمع آدمیان شرکت کنند و همانند آنان در معرض وسوسه‌های مختلف قرار گیرند، بی آنکه مرتکب گناهان کبیره از قبیل بت‌پرستی، قتل، زنا و شرابخواری شوند. هاروت و ماروت با این تعهد روانه زمین می‌شوند، ولی در بدو ورود با زنی بسیار زیبا روبرو می‌شوند که دل از هر دوی آنها می‌ربایند، بطوریکه بی‌اختیار بدنیاال او می‌روند و سرانجام کارشان به همخوابگی با او می‌کشد. در این موقع رهگذری شاهد این گناه آنان می‌شود و آن دو برای پنهان ماندن رازشان او را می‌کشند، و خدا در آسمان ملائک را نزد خود می‌خواند تا به چشم خود ببینند که دو نماینده آنان

بهتر از آدمیان عمل نکرده‌اند، و ملائک اعتراف می‌کنند که در انتقاد خود اشتباه کرده بودند و حق با خداوند است. در بازگشت دو ملک خطاکار به آسمان، به آنها اختیار داده می‌شود که بین مجازات در دوزخ و مجازات در روی زمین یکی را انتخاب کنند و آنان مجازات زمینی را می‌پذیرند که واژگونی ابدی در درون چاهی در بابل است.

این داستان از متون اوستائی اقتباس شده که در آن از هاروت بصورت هروتات (کمال) و امرتات (جاودانگی) نام برده شده است که بر قلمرو آنها و رستنی‌ها سرپرستی دارند و این دو نام اوستائی در فارسی میانه بصورت خرداد و امرداد درآمده‌اند.^۱

۱ - در باره ریشه ایرانی هاروت و ماروت قرآن، تحقیق مفصلی توسط سال ۱۸۷۵ در پاریس، و تحقیق جامع دیگری توسط محقق و روحانی فقید فرانسوی Jean de Menasce با عنوان *Une légende iranienne dans Haurvatât et Ameretât ; essai sur la mythologie de l'Avesta* در مجله *Etudes Asiatiques* نشریه «انجمن سوییسی مطالعات آسیائی» (شماره اول، ۱۹۴۷، صفحات ۱۰ - ۱۸) منتشر شده است.

این داستان در زمان فلسطین هخامنشی در ادبیات توراتی نیز منعکس شده که در آنها این دو نام تبدیل به عزازیل و شمشخزای شده است (بالقوط، جلد اول، ۴۴)، در کتاب اول حنوخ (باب هشتم) گفته شده است که ملائک مطرود به زنان درس خودآرائی و آراستن خویش به جواهرات را می‌دهند و به مردان درس اخترشناسی و جادوگری را. به استنباط Adolphe Lods در کتاب «تاریخ ادبیات عبری و یهودی» اسطوره هاروت و ماروت یک اسطوره مشترک ایرانی و اکدی بوده است.

تلمود اورشلیم (سه‌ه‌ن‌د‌ر‌ی‌ن ۱۰۹) در اشاره بدین روایت تورات مینویسد که چون ساختن این برج خلاف میل یهوه بود، به امر او یک ثلث از کسانی‌که بدین‌کار پرداخته بودند تبدیل به بوزینه شدند، و با توجه بدین که این موضوع تبدیل آدمیان به بوزینه در سه آیه قرآن نیز گفته میشود میتوان فکر کرد که محمد با این تلمود که در زمان او در جامعهٔ یهودیان عربستان رایج بوده آشنائی داشته است. در این آیه‌های سه‌گانه کسانی که تبدیل به بوزینه میشوند یهودیانی هستند که در روز شنبه برخلاف دستوری که تورات به آنها داده است ماهی میخورند: «... و ما آن یهودیانی را که از دستورمان سرپیچی کرده بودند تبدیل به بوزینه کردیم» (سورهٔ بقره، آیه ۶۵) و «ما آنها را به صورت بوزینه و خوک درآوردیم» (سوره مائده، ۶۰) و «آنها را مسخ کردیم تا بدل به بوزینه شوند» (سوره اعراف، ۱۶۶).

... و افسانه توراتی استر Esther

یکی از کتابهای سی و نه گانه عهد عتیق (تورات) داستانی بنام کتاب استر است که سرتاسر رویدادهای آن در ایران دوران هخامنشی میگذرد، آنهم در زمانی که خود سرزمین کنونی اسرائیل یکی از ایالت‌های این شاهنشاهی بود. این کتاب داستان تسلط بی‌چون و چرای دختری یهودی بر دربار ایران در دوران سلطنت «اخشورش» هخامنشی است که به نوشته تورات از هند تا حبش بر ۱۲۷ ولایت سلطنت میکرد.^۱ این پادشاه در سومین سال

۱ - این پادشاه که در تورات از او بصورت Akhshavorosh یاد شده طبق قرائن ارتخشتر فرزند خشایارشا است که در جهان غرب از او بصورت

افسانه برج بابل

افسانه پیدایش تورات، گفته میشود که پس از پایان طوفان نوح و مرگ خود این پیامبر، پسران او با همسرانشان به طرف شرق میروند و در مسیر خود به زمین شنعار (بابل کنونی) میرسند، و برای اینکه از یکدیگر جدا نشوند در نظر میگیرند در همانجا شهری برای خود بسازند و در آن برج بلندی نیز تعبیه کنند که ارتفاعش به آسمان برسد. در هنگامی که سرگرم این هر دو کار هستند یهوه متوجه فعالیت آنان میشود و با خود میگوید که چون زبان اینها یکی است این باعث میشود که متفقاً کار کنند و در نتیجه بتوانند به آسمان راه یابند و مدعی خدایی او شوند. بدین جهت زبان آنها را مشوش میکند تا همداستانیشان از میان برود و دیگر خطری از جانب آنان متوجه او نشود، و همینطور هم میشود. (سفر پیدایش، باب دهم). این افسانه توراتی از اسطوره‌های بابلی گرفته شده که این برج بلند را باب مثل (مرکب از دو کلمه باب به معنی در و ئیل به معنی خدا) یعنی دروازه خدا مینامیدند، و همین اصطلاح است که بعداً تبدیل به بابل شده است.

سلطنتش ضیافتی پرشکوه در دارالسلطنه شوش^۱ برپا میکند که ۱۸۰ شبانروز ادامه مییابد، و در پایان ضیافت خاص دیگری در کاخ خود با شرکت رؤسای این ۱۲۷ ولایت و بزرگان پارس و ماد ترتیب میدهد که در آن همه مدعوین با میگساری بی حساب سرمست میشوند، و در چنین شرایطی پادشاه از شهبانوی خود وشتی Vashti میخواهد که در حضور مدعوین برهنه شود تا همگان زیبایی اندام او را به چشم ببینند، ولی وشتی حاضر بدینکار نمیشود و بهمین جهت مورد خشم شوهرش قرار میگیرد و به امر او مقام شهبانویی از او گرفته میشود و پادشاه تصمیم میگیرد این مقام را به زن دیگری که شایسته آن شناخته شود بدهد. و مأموران پس از جستجو در سراسر شاهنشاهی پهناور وی دختری یهودی بنام استر Esther را پیدا میکنند که دخترعمو و در عین حال دختر خوانده «مردی بنام مردخای بن یائیر بن شمعی بن قیس بنیامینی از یهودیانی است که به امر بخت‌النصر پادشاه بابل به اسارت گرفته شده‌اند و او از

Artaxerxes و در تواریخ ایرانی بصورت اردشیر اول یا اردشیر دراز دست (بمناسبت درازی دستهای او) نام برده میشود. این پادشاه از سال ۴۶۶ تا سال ۴۲۴ پیش از میلاد حکومت میکرد و بدین ترتیب طولانی‌ترین دوران سلطنت را در دودمان هخامنشی داشت. شاهنشاهی ایران در آن زمان مشتمل بر بیست ساتراپی (استان) بزرگ بود که هر کدام از آنها بنوبه خود شامل ولایتهای خاص بودند و بدین ترتیب رقم توراتی ۱۲۷ ولایت میتواند توجیه شود، بویژه از این نظر که دانیال پیغمبر یهود که در زمان داریوش در شوش میزیسته و خودش نویسنده یکی از کتابهای تورات است بنوبه خود از ۱۲۰ ولایت امپراتوری پارس نام برده است (کتاب دانیال نبی، باب ششم، بند ۲).

۱ - شوش، پایتخت زمستانی شاهنشاهان هخامنشی.

آنجا به دارالسلطنه شوش آمده و به اتفاق دختر خوانده خود در آنجا مقیم شده است، ولی هنگامیکه استر به شهبانویی پادشاه برگزیده میشود، مردخای به او دستور میدهد که خویشاوندی خودش را با او و قومیت یهودی خود را پنهان نگاه دارد.^۱

این «آخشورش» صدر اعظمی بنام هامان دارد که «جمع خادمان شاه و بزرگان کشور بدو تعظیم میکنند.^۲ اما

۱ - بخت‌النصر Nabuchodonosor پادشاه معروف بابل که اسارت یهودیان به فرمان او صورت گرفت در قرن ششم پیش از میلاد سلطنت میکرد و ویرانی اورشلیم و انتقال مردان قوم یهود به بابل در سال ۵۷۹ پیش از میلاد روی داد. به نوشته کتاب استر مردخای یکی از این یهودیان اسیر بود که برای اقامت به شوش نقل مکان کرده بود. و چون اردشیر اول هخامنشی در سال ۴۶۶ پیش از میلاد سلطنت رسیده بود سومین سال او سال ۴۶۳ پیش از میلاد، یعنی ۱۳۴ سال بعد از آغاز این اسارت بابلی بود. از طرف دیگر به نوشته تورات، استر دختر عموی مردخای بود و بقرض آنهم که این دخترعمو ۵۰ سال با پسرعم خود تفاوت سنی داشته باشد، میبایست سن وی در زمانی که زیبایی وی او را به شهبانویی ایران رسانید و پادشاه را فریفته بقرار او کرد ۸۴ سال باشد.

۲ - این هامان کتاب استر مانند سایر کسانی که در این کتاب از آنان نام برده شده (به استثنای خود پادشاه ایران) شخصیتی ساختگی است که جز در خود تورات نشانی از او وجود ندارد. در کتاب استر نیز با همان ناشیگری از او نام برده میشود که در مورد مربوط به خود استر به کار رفته است. هامان در این کتاب با عنوان هامان بن حمداتای اجاجی یعنی یکی از افراد قبیله عمالقه معرفی شده که همیشه بر سر مالکیت شهرهای کنعان با قوم اسرائیل کشمکش داشته است، ولی نویسندگان ناشناخته این کتاب نتوانسته‌اند این واقعیت را درک کنند که دربار باعظمتی چون دربار شاهان هخامنشی صدر اعظم خود را از افراد یک قبیله بیابان‌نشین سرزمینی که تمامی آن یکی از ساتراپی‌های امپراتوری آنان است انتخاب نمیکند، بهمانصورت که شهبانویی پادشاه را به یک دختر گمنام یهودی نمیدهد.

مردخای پس از رسیدن به مقام شهبانوئی او را به دربار می‌آورد حاضر به تعظیم بدو نمیشود، زیرا که در قانون تورات جز در برابر یهوه تعظیم نمیتوان کرد. بدین جهت هامان که بر یهودی بودن او آگاه شده است «قصد کشتن جمیع یهودیانی را میکند که در تمامی مملکت اخشورش هستند، از آنرو که اینان قوم مردخای بشمار میروند». ولی در یک جلسه باده‌گساری دیگر به استر قول میدهد که هر چه را که او خواسته باشد، ولو نیمی از مملکتش باشد، بدو بدهد، و استر از او اعدام هامان صدراعظم او را میخواهد. اخشورش نیز دستور میدهد که هامان را با همه پسرانش به دار بکشند، و در عین حال به استر و عمویش مردخای که لباس اشرافی لاجوردی و سفید بر تن و تاج زرین بر سر و ردای کتانی ارغوانی بر تن دارد اجازه میدهد که از جانب او به والیان هر ۱۲۷ ولایت فرمان دهند که از این پس به یهودیانی که در همه شهرها هستند اجازه داده شود تا «تمامی کسانی را که تا این زمان قصد اذیت ایشان را داشته‌اند با زنهای و کودکانشان هلاک کنند و اموال آنان را نیز متصرف شوند». یهودیان شوشن از بابت صدور این فرمان شادی میکنند و داستان تورات چنین پایان میرسد که «یهودیان جمیع دشمنان خود را در همه ولایتهای اخشورش به دم شمشیر زدند و هلاک کردند و یا ایشان هر طور که خواستند به عمل آوردند، و در دارالسلطنه شوشن به تنهایی ۵۰۰ نفر را به قتل رسانیدند، و چون در آنروز این رقم را به پادشاه عرضه داشتند پادشاه به ملکه خود استر گفت که اگر یهودیان تنها در شوشن پانصد نفر را هلاک

کرده‌اند پس در سایر ولایتها چه کرده‌اند؟ و حال بگو که خواست تو چیست تا بهم‌انطور عمل شود، و استر گفت خواست من این است که به یهودیان اجازه داده شود که فردا نیز مانند امروز عمل نمایند، و پادشاه فرمود که چنین بشود، و یهودیان بر رویهم ۷۷،۰۰۰ نفر از مخالفان خویش را کشتند، و آنروز را روز بزم و شادی خود دانستند.

در بخش پایانی باب نهم کتاب استر، در این باره عیناً چنین آمده است: «از این جهت یهودیان این دو روز را پوریم Pourim نامیدند و آنرا بر ذمه خویش و ذریه خویش و همه کسانیکه بدانان ملحق شوند گرفتند که آن دو روز را بر حسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند و این روزهای پوریم از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها باقی بماند. و استر و مردخای با اقتدار تمام از جمع یهودیان ۱۲۷ ولایت مملکت اخشورش خواستند که این دو روز را فریضه قرار دهند: این سنت پوریم از آن پس فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید». و در باب دهم همین کتاب که آخرین فصل آن است و تنها سه بند دارد اضافه شده است که تفصیل عظمت مقام مردخای یهودی در تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس ثبت شده است^۱ زیرا که مردخای بعد از اخشورش

۱ - موضوع ثبت وقایع روزانه در دربار شاهنشاهان هخامنشی که هرودوت بدان اشاره کرده است علی‌الاصول صحیح است، ولی در این وقایعنامه‌ها هیچ زمان و به هیچ صورت از اینکه پادشاه ایران بخاطر چشم و ابروی یک دختر یهودی اجازه قتل عام مردم کشورش را به یهودیان داده باشد سخنی نرفته است. در اشاره به این مدعا لرد بولینگبروک که محقق انگلیسی مینویسد: «Gulliver ما هم از این نوع افسانه‌ها دارد، اما این نوع ناشیگری‌ها را در بیان ندارد».

پادشاه مشخص دوم بود و سعادت‌مندی قوم خویش را میطلبید».

گذشته از ولتر در دیکسیونر فلسفی خود این داستان توراتی را چیزی از نوع داستانهای هزار و یک شب منتها از نوع میتدل آنها می‌شمارد، نشریه Le monde de la Bible که با همکاری موزه لوور در پاریس منتشر میشود، در شماره اکتبر ۱۹۹۷ خود بررسی یکی از کارشناسان مرکز ملی پژوهشهای علمی فرانسه CNRS را نقل میکند که دو قهرمان اصلی این داستان فقط جنبه سمبولیک دارند، یعنی نام مردخای یادآور مردوک خدای بزرگ بابلی و نام استر یادآور ایشثار الهه باروری بابلی است. جشن پوریم نیز که یهودیان بمناسبت پیروزی استر و مردخای برپا میکنند یادآور جشن بهاری بابلیان است که در دو روز چهاردهم و پانزدهم ماه «ادر» (اواخر اسفندماه ایرانی) برگزار میشود. این نکته نیز شایان تذکر است که کتاب استر تنها کتابی از کتابهای ۳۹ گانه تورات است که در آن مطلقاً نامی از یهوه خدای اسرائیل برده نمیشود.

از شگفتی‌های عجیب قرآن، که میتواند دومین نمونه بعد از ماجرای تطبیق مریم خواهر موسی و هارون با مریم مادر عیسی مسیح به شمار آید ایناست که در نقل روایری‌های پیاپی موسی با فرعون مصر سازندگان برج بابل در بین‌النهرین و هامان صدر اعظم ساخته و پرداخته پادشاه هخامنشی در دارالسلطنه شوش در هم آمیخته و به پایتخت رامسس دوم فرعون سرشناس مصر انتقال داده میشوند، و چنین روایت میشود که فرعون از صدر اعظم

خودش هامان میخواهد که برج بلندی بسازد که تا آسمان بالا رود، و فرعون از طریق آن بتواند به آسمان راه یابد و ببیند این خدایی که موسی از او سخن میگوید واقعاً در آنجا وجود دارد یا نه، هر چند خود او معتقد است موسی دروغگویی بیش نیست. (سوره قصص، آیه‌های ۶، ۸، ۳۸؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۹؛ سوره مؤمن، آیه‌های ۲۴ و ۳۶).

آیه‌های متعددی از سوره‌های مکی که در آنها تقریباً پا به پای تورات در ستایش بنی اسرائیل سخن رفته است بازتابهایی از این دورانند: «ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکم و نبوت عطا کردیم و رزق پاکیزه بدانان فرستادیم و بر همه جهانیان برتریشان دادیم» (جاثیه، ۱۶)؛ «و موسی به قوم خویش گفت: نعمتهایی را که خداوند نصیب شما کرد بیاد آورید، هنگامیکه شما را از آل فرعون رهانید که با شما به سختی رفتار میکردند، پسرانتان را میکشند و زنانتان را زنده میگذاشتند، و این آزمایشی بزرگ برای شما از جانب پروردگارتان بود» (ابراهیم، ۶). «ای بنی اسرائیل، ما شما را از دشمنانتان رهانیدیم و در پای کوه طور با شما وعده دیدار دادیم، و برایتان از آسمان «من وسلوی» فرستادیم و گفتیم که از این رزق حلالی که به شما دادیم بخورید بشرط آنکه سرکشی نکنید» (طه، ۸۰).

ولی یهودیان یثرب آنطور که محمد انتظار دارد به حسن نیت او پاسخ مثبت نمیدهند. به تذکر طبری در کتاب تاریخ‌الرسول والملوک آنها چون می‌بینند محمد عرب است و از قوم خودشان نیست گفته‌هایش را باور نمیکنند. محقق فرانسوی Maxime Rodinson در کتاب معروف خودش به نام «محمد» در ارزیابی این ناباوری متذکر میشود که ضربتهای بی‌وقفه و سنگینی که از زمان پراکندگی قوم یهود به بعد بدین قوم وارد آمده بود انعطاف‌ناپذیری عمیقی را در نزد آنان بوجود آورده بود که نمیتوانست به آسانی از میان رود. در اولین ماه‌های استقرار مسلمانان در مدینه، میان محمد و رؤسای سه قبیله یهود موافقتنامه‌ای تنظیم میشود

محمد در مدینه

در سالهای پیامبری محمد، یهودیان تقریباً در همه شهرهای عربستان پراکنده‌اند، ولی بزرگترین مرکز آنان شهر یثرب واقع در شمال مکه است که سه قبیله یهودی بنام قینقاع و بنونضیر و بنی‌قریفه و دو قبیله عرب بنام اوس و خزرج ساکن‌اند. شماره یهودیان هشت تا ده هزار نفر و شماره ساکنان غیریهودی آن (اعراب و مسیحیان) نیز در همین حدود است. ثروت شهر عمدتاً در دست این سه قبیله یهودی است که کار قبیله اول بازرگانی و زرگری است، کار قبیله دوم مستغلات و زمینداری، و کار قبیله سوم صرافی و معاملات پولی.

محمد در هنگام مهاجرت از مکه به یثرب (که بعداً بخاطر اقامت ده ساله خود او در آن مدینه نام میگيرد) روی پشتیبانی کامل پیروان آیین توحیدی یهود که دین اسلام خود را دنباله‌رو و ادامه‌دهنده آن اعلام کرده است حساب میکند و بهمین جهت انتظار دارد مسلمانان تازه رسیده این شهر و یهودیان آن جبهه مشترکی علیه قریشیان و دیگر قبایل بت‌پرست عربستان بوجود آورند.

که متن آن در سیره ابن اسحاق نقل شده است. این توافقنامه پنجاه ماده‌ای را که میتوان آنرا نخستین سنگ بنای حکومت آینده اسلامی دانست (بقره، ۸۴). بموجب اولین ماده این توافقنامه مسلمانان مهاجر و کسانی که در خود یترب به اسلام می‌گرایند متعهد میشوند که به عنوان یک امت واحد در همه شرایط با یکدیگر همکاری داشته باشند. بموجب ماده‌ای دیگر مسلمانان تعهد میکنند که یهودیانی را که با آنان دست به همکاری داده‌اند تا زمانیکه در مورد مسلمین اقدام ناروایی نکرده یا علیه آنان به دشمنانشان یاری نداده باشند با همه امکاناتی که دارند مورد پشتیبانی قرار دهند. و تصریح میشود که در مواردی که مسلمانان و یهودیان دوشادوش یکدیگر می‌جنگند هر یک از طرفین میباید سهم خود را از هزینه‌های این جنگ بپردازند، در صورتی هم که یکی از آنها به تنهایی مورد حمله قرار گیرد طرف دیگر بدو کمک مالی کند.

با استناد بدین قرارداد، در ماههای بعد از جنگ بدر که خطر محاصره مدینه از جانب نیروهای قریش و حمله مشترک مشرکین در میان است، محمد به منظور بسیج نظامی مسلمانان از جوامع مسلمان و یهودی مدینه کمک مالی میخواهد، ولی یهودیان از دادن کمک بلاعوض بدو سر باز میزنند و میگویند که فقط حاضرند با گرفتن بهره پولهای مورد نیاز محمد را بدو وام دهند. محمد در آن موقع بیاد آورد که در تورات وام دادن در برابر گرفتن بهره منع شده است: «اگر نقدی به فقیری از قوم که همسایهات باشد قرض بدهی مثل رباخوار با او رفتار مکن بلکه هیچ سودی بر او

مگذار» (سفر خروج، باب بیست و دوم، ۲۵)، و در نظر او با توجه به اشتراک عقیده توحیدی و توافقنامه امضا شده، میبایست در این مورد یهودیان و مسلمانان مشمول مقررات واحدی قرار گیرند. این مسئله بهره‌خواری بصورت نخستین مسئله مورد اختلاف جدی محمد و جامعه یهودی مدینه در میآمد ولی خودداری یهودیان از شرکت بیقید و شرط در مبارزه مشترک علیه مشرکان این احساس را در محمد پدید میآورد که یهودیان تنها بظاهر با مسلمانان اظهار دوستی میکنند او در باطن منافقینی بیش نیستند. آیه‌های مربوط به منع رباخواری یادگار همین دورانند: از آنهایی که به شنیدن سخنان دروغ خو گرفته‌اند و آن دیگرانی که به خوردن مال ربا عادت دارند روی بگردان. چگونه ممکن است اینان ترا به داوری برگزینند، زیرا خودشان تورات را دارند که در آن داوری خداوند نهفته است، و با اینهمه از آن روی گردانیده‌اند. میان اینان و مؤمنان (مسلمانان) هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد». و در همین راستا در مورد نساء گفته میشود:

«بسیاری از خوراکی‌هایی را که پیش از آن بر یهودیان مجاز بود برای آنان حرام کردیم، زیرا اینان دست به رباخواری زدند که بر آنان منع شده بود و از این راه مال کسان را به ناحق خوردند» (نساء، ۱۶۰). و در سوره مائده عتاب شده است که «بسیاری از یهودیان را بینی که به گناه روی می‌آورند و سودهای نامشروع می‌جویند... برای چه خردمندانشان آنانرا از گناه کردن از طریق گفتار یا از طریق رباخواری منع نمیکنند؟» (مائده، ۶۳).

با اینهمه هنوز محمد نمیخواهد رشته نزدیکی با یهودیان را بکلی گسسته باشد. آیاتی از سوره بقره که از عتاب خیرخواهانه نشان دارند یادگار این دورانند: «ای بنی اسرائیل، بدانچه (بر محمد) نازل کرده‌ایم و تأییدی بر آن احکامی است که پیش از این بر خود شما نیز فرستاده بودیم ایمان داشته باشید، و از اولین کسانی نباشید که منکر آنند. آیات مرا به بهای اندک نفروشید» (بقره، ۴۱). «حق را به باطل میپوشانید و آنرا کتمان نیز مکنید. آیا میباید مردم را به نیکی بخوانید ولی خودتان آنرا از یاد ببرید؟» (بقره، ۴۴).

ولی روش مزورانه و دو پهلوئی یهودیان مدینه اندک اندک محمد را واقعاً به خشم میآورد، بخصوص خودداری آنان از شرکت در جنگ با قریشیان قطره آبی است که جام را لبریز میکند، همزمان با تیرگی روزافزون روابط مسلمانان مدینه با یهودیان، لحن آیات قرآنی در مورد یهودیان نیز تغییر میکند:

«ای پیامبر، توجه به کردار آنانکه بسوی کفر میشتابند اندوهگینت نکند، چه آن کسانی که به زبان میگویند ایمان آورده ایم ولی در دل خویش بی ایمانند، چه یهودان که برحسب طبیعت خود گوش به دروغ دارند، و چه آنهایی که گوش به سخن کسانی میدهند که از جانب تو به سوی ایشان فرستاده نشده اند... تو بهر حال نمیتوانی علیرغم خواست خداوند از کسانی حمایت کنی که خدا خودش آنها را به عصبان میانگیزد، زیرا نمیخواهد دلپایشان پاک شود. اینان محکوم بدانند که در دنیا ذلیل باشند و در زندگی آخرت نیز به کیفری سخت گرفتار آیند» (مائده، ۴۱).

«بدین یهودان بگو: اگر به راستی بر این باورید که در جهان دیگر جای شما بصورت قوم برگزیده در کنار خداوند خواهد بود، در اینصورت میباید خواستار مرگی هرچه زودتر باشید. ولی اینان چنین آرزویی را ندارند، زیرا بر ناچیزی توشه ای که برای این راه فراهم آورده اند آگاهند، و بناچار تو آنانرا به زندگی حریص تر از همه مردم دیگر خواهی یافت. اینان هرکدام همچون کسانی از مشرکان آرزوی عمر هزار ساله دارند، ولی چنین عمر دراز نیز آنها را از عذاب محتوم نمیرهاند، زیرا خداوند بدانچه میکنند نیک آگاه است» (بقره، ۹۴-۹۶). شمار آیه هایی که در سالهای مدینه در قرآن به یهودیان اختصاص یافته به ۷۷ بالغ میشود، که یکی از جالبترین آنها آیه شصت و پنج سوره بقره است، که بموجب آن گروهی از یهودیان به فرمان خداوند تبدیل به بوزینه شده اند.

یکی از بازتابهای این جدایی قاطع مسلمانان و یهودیان، تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه است، که یهودیان آنرا با مخالفتی آمیخته با استهزا مورد سؤال قرار میدهند، و بهمین جهت در دو آیه از سوره بقره در پاسخ آنان میگویند: «سفیهان گویند که چه چیز آنان (مسلمانان) را واداشته است تا قبله‌ای را که بسوی آن نماز میآوردند تغییر دهند؟ بگو که شرق و غرب مال خداوند است و او هر که را خواهد به راه راست هدایت میکند. ما شما را امتی میانه رو گردانیدیم که میباید داورانی بر دیگران باشید و پیامبر داورانی بر شما، و قبله‌ای را که بسوی آن نماز میآوردید تنها برای این وضع کرده بودیم که

پیروان صادق پیامبر را از آنهایی که راه خود را برمیگردانند تشخیص دهیم» (بقره، ۱۴۲ و ۱۴۳). بعداً در همین سوره بقره در باره یهودیان گفته میشود که هر بار که اینان پیمانی می بندند، کسانی از آنها بلکه بیشترشان از اجرای آن سر باز میزنند، زیرا که به پیمان خود ایمان ندارند» (بقره، ۱۰۰). «آنهاییکه آنچه را خدا در کتاب برایشان فرستاد کتمان کنند و آنرا به بهایی اندک بفروشند، در امعاء و احشاء خود جز آتش نخواهند بلعید، و خدا در روز قیامت با آنان سخنی نخواهد گفت و پاکشان نخواهد ساخت و عذابی الیم بدانان خواهد چشانند... زیرا که خدا کتاب را به حق نازل کرد و آنهاییکه در مورد کتاب اختلاف میکنند از حقیقت دوری میگزینند» (بقره، ۱۷۴-۱۷۶).

در سوره های بعدی قرآن، آیه های متعدد دیگری را در همین راستای نکوهش یهودیان میتوان یافت:

«کسانی از اهل کتاب (مسیحیان) قنطاری را که بدانان سپرده ای آسان به تو باز خواهند داد و کسانی دیگر (یهودیان) دیناری را که بدانان بامانت داده باشی جز با جد و اصرار به تو مسترد نخواهند داشت، اینان به خدا دروغ میبندند در حالیکه به واقعیت امر آگاهند» (آل عمران، ۷۵). «بگو: ای اهل کتاب، چگونه به کفر روی میآورید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده میشوند و رسول او نیز در میان شما است؟» (آل عمران، ۱۰۱).

«برای آنان داستان آنکس را که ما آیات خویش را بر او عطا کرده بودیم حکایت کن که از آنها روی برگردانید و به راه شیطان رفت و در جمع گمراهان در آمد. حال او حال

سگی بود که اگر به سویش حمله آوری عوعو کند و اگر آسوده اش گذاری باز عوعو کند، و این درست وصف آن قومی است که آیات ما را تکذیب میکنند (اعراف، ۱۷۶).

«مثال اینها که تورات برایشان فرود آمد اما آنرا برنداشتند، مثال الاغی است که کتابهایی را بر پشت کشد و نداند که چیستند» (جمعه، ۵).

بازتاب عملی این اصطکاکها در بازگشت از جنگ بدر در سال سوم هجری آغاز شد، و آنچه اختلاف را بصورت حاد درمیآورد شوخی ناشیانه یک زرگر یهودی قبیله بنوقینقاع^۱ در مورد یک زن عرب بدوی است که به اسلام گرائیده به همسری یکی از مسلمانان مدینه درآمده است. مشاهده این زن که با حجاب به بازار آمده است باعث تمسخر گروهی از جوانان یهودی میشود، و یکی از آنان که دکان زرگری دارد از روی شیطنت دامن این زن را هنگامی که در آستانه دکانی نشسته است تا کالای خود را بفروشد از پشت به دیوار گره میزند، بطوریکه وقت برخاستن زن نیمی از اندامش برهنه در معرض دیدار عابران قرار میگیرد. این واقعه یک سلسله واکنشهای سخت بدنبال میآورد که با توجه به آنها محمد تصمیم میگیرد از یهودان قبیله بنوقینقاع بصورت اتمام حجت تسلیم بیقید و شرط خود را به مسلمانان خواستار شود. افراد قبیله این اتمام حجت را نمیپذیرند و به بنای مستحکمی که در اختیار دارند و عملاً کار قلعه ای را میکرد پناه میبرند، در انتظار اینکه دیگر یهودیان و یاران غیریهودیشان به کمک آنان بیایند، ولی بعد

۱ - اشاره به یکی از یهودان مدینه است که هویت او مشخص نشده است.

از پانزده روز محاصره، با نرسیدن کمک ناچار به تسلیم میشوند.

بحران بعدی میان مسلمانان و یهودیان مدینه، بحرانی است که میان مسلمین با قبیله یهودی بنی‌نضیر روی میدهد. محمد بخاطر اینکه قتل دو نفر از افراد یک قبیله عرب بنام رقیب سرآغاز اختلافی خونین نشود قبول میکند که خونهای این دو نفر از بیت‌المال مسلمین پرداخت شود، ولی بزرگان قبیله بنی‌نضیر در دادن پاسخ قطعی دست بدست میکنند و محمد متوجه میشود که توطئه‌ای برای کشتن خود او ترتیب داده‌اند.

بدنبال این واقعه محمد از بنی‌نضیر می‌خواهد که آنان نیز چون بنوقینقاع مدینه را ترک گویند، و چون موافقت نمیکنند مسلمانان به دستور او به بریدن درختان خرما می‌کنند، یعنی مهمترین منبع ثروت این قبیله زمیندار میبردازند، و این بار افراد قبیله بناچار از در تسلیم درمی‌آیند. ولی این عمل از جانب بسیاری از خود اعراب مورد اعتراض قرار می‌گیرد، زیرا سنت دیرینه عرب اجازه بریدن هیچ نخلی را نمیدهد. منتها در همین موقع نزول آیه‌ای مشروعیت این اقدام را مورد تأیید قرار میدهد: «آن درختان خرما که آنها را از ریشه بریدید، همه به اذن خداوند بریده شدند، تا از این راه فاسقین روسیاه شوند» (حشر، ۵). بعد از این واقعه یهودیان بنونضیر خانه‌های خود را در مدینه ترک میکنند و به دژ مستحکم خیبر در خارج این شهر که متعلق بدانان است و تسخیرناپذیر تلقی میشود پناه می‌برند، و کلیه اموالشان در مدینه توسط مسلمانان به غنیمت گرفته میشود.

در بازگشت از سفر حج، تنها در مدت کوتاه پانزده روز پیامبر بسیج جنگی کاملی را برای تصرف خیبر سازمان میدهد. مجتمع خیبر در ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه در سرزمین حاصلخیز و زراعتی شامل نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات قرار دارد و در عین حال شامل چندین دژ نیرومند نظامی است که از دیرباز یهودیان در آنها خواربار و سلاحهای فراوان گرد آورده بودند. با اینوصف، به علت خودداری پیمان‌شکنانه قبیله عرب غطفان از کمک به یهودیان، همه این قلعه‌ها یکی پس از دیگری به اشغال مسلمانان درمی‌آیند.

پس از تصرف کامل خیبر واقعه خاصی روی میدهد که در تواریخ اسلامی کراراً بدان اشاره شده است، بدین ترتیب که در سفره شامی که بعد از این پیروزی گسترده میشود، زنی از میان اسیران بنام زینب بن حارثه گوشت پخته شده زهرآگینی را در بشقاب پیامبر میگذارد که وی با توجه به طعم غیرعادی آن آنرا از دهان بیرون میاندازد، ولی یکی از صحابه بنام بشر بن معرور که تکه دیگری از آنرا میخورد در همان شب جان میسپارد^۱. به روایت ابن اسحاق، بعدها، وقتی که محمد به بیماری مهلک خود دچار میشود، برای خواهر بشر که به عیادتش آمده است فاش میکند که بیماری وی ناشی از عواقب همان مسمومیتی است که برادر او را به هلاکت رسانیده است.

آیاتی از سوره احزاب، مشخصاً مربوط به زد و خورد پیروزمندان مسلمانان با یهودان قبیله بنونضیر و تصرف

۱ - Charles Pellat در: Sur quelques femmes hostiles au Prophète: پاریس، ۱۹۳۶، ص ۵۲.

خیبر توسط مسلمین است: «و خداوند در دل‌های آنان هراس افکند تا شما گروهی از ایشان را بکشید و گروهی دیگر را به بندگی بگیرید، و همه سرزمین آنها را، و ساکنانشان را، و اموالشان را و زمینهایی را که پیش از آن هرگز بر آنها پاننهاده بودید، به مالکیت شما داد، زیرا که خدا بر هر چیزی توانا است» (احزاب، ۲۶ و ۲۷).

پیروزی خیبر تحقق وعده ای بود که در حدیبیه در باره نزدیکی این پیروزی داده شده بود، هرچند که به عقیده چند تن از پژوهشگران ابلاغ این آیات با زمان تثبیت این پیروزی همزمان بود: «... خداوند به شما وعده پیروزی نزدیکی را میدهد که در آن عنائم بسیار نصیب شما خواهد شد، و این غنائمی که بدست خواهید آورد جملگی از آن شما خواهند بود. خدا پایان این کار را نزدیک خواهد کرد تا شما را از آزار این کسان بدور دارد، و همه اینها آیتی بر مؤمنان باشد که آنانرا در رفتن به راه راست یاری دهد» (فتح، ۱۹ و ۲۰).

سومین و آخرین بحران میان مسلمانان و یهودیان مدینه، با قبیله بنوقریظه که بزرگترین و ثروتمندترین قبایل سه گانه یهود این شهر است روی میدهد، و این بار بصورت مهمترین واقعه خونین دوران رسالت پیامبر درمیآید. محل سکونت این قبیله بخش جنوب غربی مدینه است که در جریان محاصره این شهر توسط نیروهای قریش در جنگ خندق (سال ۵ هجری) نزدیکترین موضع را به مواضع مهاجمان قریشی دارد و ظاهراً محمد متقاعد شده است که

افراد این قبیله با استفاده از این موقعیت مناسب بطور عملی جانب دشمنان او را گرفته بوده‌اند، هرچند که پیمان اتحادی بصورت رسمی میان آنها امضا نشده شد. بدین جهت پس از پایان محاصره و بازگشت ناموفق نیروهای قریش، پیامبر از این قبیله نیز مانند دو قبیله بنوقینقاع و بنونضیر خواستار تسلیم بی قید و شرط میشود.

بزرگان قبیله عرب اوس که متحدان پیامبرند به نفع یهودیان به وساطت برمیخیزند، ولی محمد با این شرط وساطت آنانرا میپذیرند که کار به حکمیت رئیس خود قبیله اوس، سعدین معاد گذاشته شود، و طبعاً این پیشنهاد از جانب آنان پذیرفته میشود. منتها واقعیت این است که این سعدین معاد در جریان جنگ خندق زخم شدیدی برداشته است که بعداً باعث هلاکت او میشود، و چون بنوقریظه را در این حادثه دخیل میدانست نسبت بدانان کینه سختی در دل دارد که بدو امکان داوری بیطرفانه نمیدهد. این داور اعلام میکند:

حکم من در بنی قریظه آن است که هرچه مردان ایشانند جمله را بکشند، و هرچه زنان و فرزندان ایشانند آنانرا برده گردانند، و مال ایشان را نیز به تمامی میان مسلمانان قسمت کنند. به روایت ابن سعد «چون وی این سخن بگفت، سید علیه السلام گفت: ای سعد، این حکم که تو در بنی قریظه بکردی چنان است که در بالای هفت آسمان بکرده‌اند. پس بفرمود تا در بازار مدینه خندقی فرو بردند و جهودان را یکی یک آوردند و گردن بزدند و در آن خندق انداختند، تا گردن ۹۰۰ مرد از ایشان زده شد. باز هم به نوشته ابن سعد:

«در تمام این جریان پیامبر خود خاموش در گوشه‌ای نشسته بود و ناظر مجازات دشمنان خدا و رسول بود. سرانجام، در فرارسیدن شب آخرین یهودیان بنی قریظه در نور مشعل‌ها سر بریده شدند، در حالیکه با هر سر تازه‌ای که بریده میشد مسلمانان فریاد الله اکبر برمیداشتند.»

به روایت ابن هشام سعد اندکی پس از فتوای قتل عامی که داده بود خودش از زخمی که برداشته بود در گذشت، و با توجه به درجه تقدس او عرش خدا از مرگش لرزید.

پژوهشگرانی چند متذکر شده‌اند که این درست نحوه عملی است که تورات اجرای آنرا در مورد زنان و کودکان اقوام مغلوب از یهودیان خواسته بود: «... و چون یهوه خدایت آنانرا بدست تو بسپارد پس جمیع مردانش را به دم شمشیر بکش و زنان و اطفال و حیوانات و آنچه را که در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (تورات، سفر تثنیه، باب بیستم، ۱۰-۱۴).^۱

قرآن و مسیحیان

رابطه پیامبر و پیروان او در سالهای مدینه با مسیحیان این شهر و بطور کلی همه مسیحیان عربستان، کمابیش

۱ - در باره یهودیان مدینه، شرح جامعی را در بررسی Hartwig Hirschfeld میتوان یافت:

Essai sur l'histoire des juifs de Médine. Revue des Etudes juives, Paris, 1883.

مسیری مشابه روابط آنها با یهودیان، منتها با فراز و نشیبهایی کمتر است. این روابط در آغاز بسیار خوب است. نجاشی پادشاه مسیحی حبشه، با نخستین مسلمانانی که بر اثر شرایط نامساعد مکه به دستور پیامبر به کشور او مهاجرت کرده بودند با مهربانی رفتار کرده و آنها را مورد حمایت خود قرار داده بود. این حسن رابطه در خود قرآن منعکس شده است: «همانا سختدل ترین مردمان را در برابر مسلمانان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت، و در عوض خواهی دید که نزدیکترین مردم در دوستی با مسلمانان آنهاپی هستند که خود را نصاری (مسیحی) مینامند، زیرا که در جمع ایشان کشیشان و رهبانانی وجود دارند که غروری در سر ندارند، و چون آنچه را که بر پیامبر وحی شده است بشنوند اشک در دیده آورند، از آندو که حقیقت را در آن یافته اند، و گویند: برای چه ما به پروردگار و بدانچه ما را از جانب او آید ایمان نیاوریم و انتظار آن نداشته باشیم که خداوند ما را با راستان همنشین کند؟ و چون چنین گویند، خداوند نیز در پاداش آنانرا بهشت جاودان نصیب کند که در آن جویهای زلال جاری است و جاودانه در آن خواهند ماند، و این پاداش نکوکاران است» (مائده، ۸۲-۸۵). حواریون دوازده گانه عیسی در قرآن «انصار» او نام گرفته اند: «و هنگامیکه عیسی کفرگویی ناباوران را شنید پرسید: انصار من در راه خدا کیانند؟ و حواریون گفتند انصار خداوند ماییم که به خدا ایمان داریم و تو گواه ایمان ما باش» (آل عمران، ۵۲).

مورخان غالباً متذکر شده اند که محمد شخصاً با ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه که مسیحی بود دوستی نزدیک

داشت و این دوستی تا به آخر میان آندو برقرار ماند. گفته میشد که ورقه حتی بخشهایی از انجیل را به عربی ترجمه کرده بود.

انتظار پیامبر ظاهراً این بود که مسیحیان عربستان بخلاف یهودیان واکنش مساعدی به آئین او نشان دهند و در بهترین صورت اصولاً بدین آیین بگروند: «ما عیسی بن مریم را بدنبال پیمبران پیش از او فرستادیم تا آنچه را که در تورات آمده بود تصدیق کند، و به خود او انجیل را عطا کردیم که در آن نور و هدایت نهفته بود تا مؤید آنچه پیش از او در تورات آمده بود باشد و برای اینکه پیروان انجیل مردمان را بر پایه آنچه خداوند در این کتاب مقرر فرموده بود مورد داوری قرار دهند. و این کتاب را (قرآن) نیز به حق برای تو فرستادیم تا تأیید بر حقیقتی باشد که در اختیار او (عیسی) نهاده شده بود.

ولی این انتظار در جریان عمل تحقق نمییابد و جوامع مسیحی باوجود برخورد بسیار بهتر خود با آیین تازه، از گرویدن بدان سر باز زدند.

در این باره در قرآن آمده است: «ای اهل کتاب، در اجرای کیش خود غلو مکنید و در باره خداوند جز آنچه حق است چیزی مگوئید. تردید نیست که عیسی بن مریم رسول خدا است و کلام اوست که به مریم فرود آمده است و روحی است که از او نشأت میگیرد. درینصورت به خدا و پیامبرانش مؤمن باشید و سخن از «ثلاث» بر زبان میاورید، زیرا که خداوند خدایی یکتا است و منزله است از آنکه فرزندی داشته باشد» (نساء، ۱۷۱).

این دوگانگی دیدگاهها با مرور زمان بالا میگیرد و بصورت عتاب درمیآید: «آنهایی که میگویند خدا سومین از ثلاثه است به راه کفر میروند، زیرا که خدا جز خدای یکتا است و اگر اینان دست از گفتن چنین سخنانی برندارند، عذابی الیم در انتظار کفرگویان خواهد بود» (مائده، ۷۳). «اینها (نصاری) کشیشان و رهبانانشان را، و مسیح پسر مریم را، در جای خدا گذاشتند، در حالیکه بدانان فرمان داده شده بود که جز خدای یگانه خدایی را نپرستند، که منزله است از آنکه شریکی برایش قائل شوند» (توبه، ۳۱).

در مراحل بعدی، مسیحیان مورد حملات مستقیمتری از جانب قرآن قرار میگیرند: «و از میان آنانکه خود را نصاری خواندند و گفتند که ما با ایشان پیمان داشتیم کسانی بخشی از آنچه را که بدانان یادآور شده بودیم از یاد بردند و لاجرم ما نیز تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه برانگیختیم، و دیر نباشد که خدا بر زشتی آنچه کردهاند آگاهیشان دهد» (مائده، ۱۴). «بسیاری از کشیشان و راهبان اموال مردم را به ناروا میخورند و آنانرا از راه خدا باز میدارند. همانا اینهایی را که زر و سیم گرد میآورند بی آنکه هیچ بخشی از آن را در راه خدا صرف کنند، به عذابی دردناک آگاه ساز، در آن روز که این سیمها و زرها در آتش جهنم تفته شوند و برای داغ خوردن بر پیشانیها و پهلوها و پشتهایشان بکار روند، و بدانان گفته شود که اینست آنچه برای خویش اندوختید، و اکنون طعم اندوخته‌هایتان را بچشید» (توبه، ۳۴ و ۳۵).

سرانجام، مسیحیان و یهودیان در ردیف یکدیگر قرار میگیرند و از مسلمانان خواسته میشود که هیچکدام آنها را بدوستی نگیرند: «یهودان گفتند که ترسایان در راه حق نیستند، و ترسایان نیز گفتند که یهودان در راه حق نیستند، و با اینهمه هر دوی آنها اهل کتابند. همه اینها در روز رستاخیز در باره اختلاف نظرهایشان مورد داوری خداوند قرار خواهند گرفت» (بقره، ۱۱۳). «ای رسول، یهودان و ترسایان تا وقتی که تو به راه آنان نرفته باشی از تو خرسند نخواهند بود. بدانان بگو که راه هدایت فقط راه خدا است» (بقره، ۱۲۰).

«... یهودان گفتند که عزیر پسر خدا است^۱، و نصاری گفتند که مسیح پسر خداست. این است آنچه گفتند و همان را گفتند که کافران پیش از آنها نیز گفته بودند. خدا بکشدشان که چنین دروغ میگویند» (توبه، ۳۰). «اگر اینان تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خداوند برایشان فرستاده شده بود پاس میداشتند همانا از نعمتهای آسمانی و زمینی برخوردار میشدند» (مائده، ۶۵ و ۶۶). «ای کسانی که ایمان آورده اید، زنهار یهودان و ترسایان را دوست مگیرید، زیرا که آنان در هر احوال دوستان یکدیگرند و هر آنکس از شما نیز که با آنان دوستی کند خود از جمله ایشان خواهد بود» (مائده، ۵۱).

در اینجا، استاد شجاع‌الدین شفا چشم از جهان فرو بست

۱ - این «عزیر» که در تورات و سایر کتابهای مذهبی یهود نامی از او برده نشده، شناخته شده نیست.